مرحله شناخت

۱/۱۹۵/۳

مرکز مدیریت حوزه های علمیه
دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

اخلاق اسلامی

جلد پنجم

(مبانی اخلاق اسلامی)

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

بسم الله الرحمن الرحیم

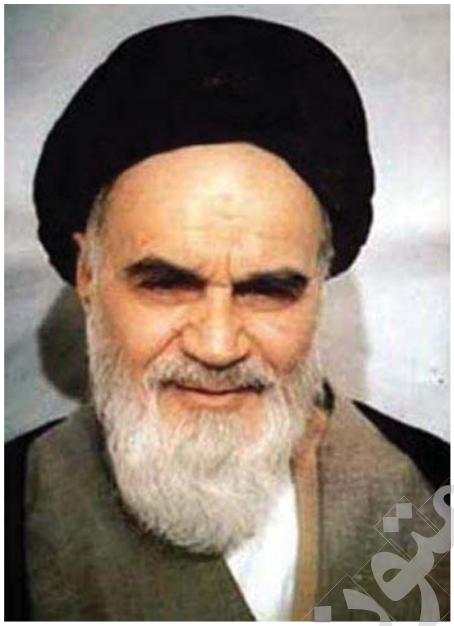
دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

اخلاق اسلامی

جلد پنجم

(مبانی اخلاق اسلامی)

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه



خداوندا ! آینهٔ دل را به نور اخلاص روشنی بخش، و زنگار شرک و دوبینی را از لوح دل پاک گردان، و شاهراه سعادت و نجات را به این بیچارگان بیابان حیرت و ضلالت بنما، و ما را به اخلاق کریمانه متخلق فرما، و از نفحات و جلوه‌های خاص خود که مختص اولیاء درگاه است ما را نصیبی ده، و لشکر شیطان و جهل را از مملکت قلوب ما خارج فرما، و جنود علم و حکمت و رحمان را به جای آن‌ها جایگزین کن، و ما را با حب خود و خاصان درگاهت از این سرای درگذران، و در وقت مرگ و بعد از آن با ما با رحمت خود رفتار فرما، و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن، بحقّ محمّد و آله الطاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین.[1]

امام خمینی قدّس الله سرّه

۱. شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، ص۲، امام خمینی 1.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

مقدمه دفتر

در طول تاریخ تشیّع، حوزه‌های علمیه متناسب با شرایط دوره‌های تاریخی، عهده‌دار فهم، تبلیغ و اجرای دین بوده و به نشر معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام برای قلوب مشتاق و تشنگان حقیقت اهتمام داشته‌اند. بی‌تردید دستیابی به این هدف، نیازمند تربیت نیروهای مؤمن، متخصّص و کارآمد است. از آن جا که «استاد»، «شاگرد» و «کتاب درسی» سه رکن مهم در هر نظام تعلیم و تربیت است، برنامه‌ریزی متناسب با اهداف و نیازهای هر دوره، نیازمند وجود اساتید توانمند و تدوین متون درسی متناسب با آن می‌باشد.

یکی از اقدامات قابل توجه در چند سال اخیر بازنگری در برنامهٔ آموزشی حوزه‌های علمیه است. به این منظور برای آموزش هر یک از علوم حوزوی، توسط گروهی از صاحب نظران، اهداف و سرفصل‌هایی تنظیم می‌شود، و سپس دفتر تدوین متون درسی در راستای تحقّق این برنامهٔ جدید آموزشی، تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از میراث گذشتگان، علوم مختلف حوزوی را متناسب با مراحل آموزشی در قالب کتاب‌های به هم‌پیوستهٔ درسی، تدوین و ارائه کند. یکی از این متون درسی، کتاب‌های اخلاق اسلامی است که برای آموزش دانش اخلاق اسلامی در مرحله شناخت[1] در نظر گرفته شده است که پنجمین مجلّد از این مجموعه به بیان **مبانی اخلاق اسلامی** اختصاص دارد.

امید است اساتید گرامی با ارائهٔ نظرات سازندهٔ خود، ما را در تدوین بهتر کتاب‌ها یاری نمایند و طلاب عزیز با استفاده از کتاب‌های برنامهٔ جدید، بهرهٔ لازم را در بالندگی علمی و تربیتی خود و ترویج معارف دینی کسب کنند.

---

۱. مرحله شناخت دومین مرحله از مراحل آموزشی (آشنایی، شناخت و تسلط) است که برخی از شاخصه‌های آن در «سخنی با اساتید» آمده است.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

در اینجا فرصت را غنیمت می‌شماریم و از مؤلف محترم حجت الاسلام و المسلمین مجتبی زارعی و از تمامی دست‌اندرکاران تدوین و تکمیل این اثر، به ویژه اساتید گرامی حجج اسلام و المسلمین آقایان: محمد عالم زاده نوری، علی هدایتی، مصطفی فیض و محمد حسین صاعد رازی قدردانی نموده و تلاش خالصانهٔ آنان را ارج می‌نهیم.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

سخنی با اساتید

آموزش اخلاق اسلامی که متکفل حوزهٔ مهم و گسترده‌ای از معارف اسلامی است، برای طلاب حوزه‌های اسلامی امری ضروری می‌باشد. در برنامهٔ جدید حوزهٔ علمیه، آموزش این دانش به صورت نظام‌مند و در سطح دومین مرحلهٔ آموزشی (شناخت) پیش بینی شده است.

این مرحله، دورهٔ شناخت تفصیلی است؛ و به عبارت دیگر مرحلهٔ رساندن طلاب به توانایی شناخت استدلالی و تفسیر مفاهیم و آموزه‌های اخلاقی برای تشخیص فضائل از رذائل و دستیابی به ملاک‌های واضح و روشن در رفتارهای اخلاقی است. هدف رفتاری این دوره تخلق به اخلاق اسلامی و حل مسائل شخصی و اجتماعی در حوزهٔ تربیت اخلاقی است.

برخی از شاخصه‌های این مرحله عبارت است از:

الف. عمق بخشیدن به درک مفاهیم و اصطلاحات اساسی و اشاره به مفاهیم و اصطلاحات فرعی علم اخلاق؛

ب. عمق بخشیدن به درک قواعد و قضایای اساسی و اشاره به قضایای فرعی علم اخلاق؛

ج. بیان ساختار تفصیلی علم اخلاق و تحلیل روابط موجود بین عناصر و اجزای مباحث علم اخلاق.

بیان مباحث اخلاقی در قالب سلسله مراحل آموزشی، زمینه را برای ورود به مباحث بالاتر و تخصصی فراهم می‌کند. سطح تخصصی اخلاق، به‌ویژه با رویکرد فقه‌الاخلاقی، خود از شاخصه‌های خاصی برخوردار است که اعمال آن‌ها در این سطح، با دشواری‌های جدی روبرو است. در فقه آیات و روایات سه گونه اقدام صورت می‌پذیرد:

ـ **استظهار:** تفسیر متن با بهره‌گیری از قواعد ادبی و قواعد زبانی علم اصول؛

ـ **تفریع:** تطبیق مفاهیم و قواعد عام و کلی بر مصادیق و موارد؛

ـ **تحلیل:** کشف روابط و علل انتساب حکم به موضوعی خاص؛ به‌عنوان مثال در روایت آمده است: «دَلِیلُ التَّفَکُّرِ الصَّمت». فهم ظاهر این روایت چندان پیچیده نیست، ولی در این‌که چه نسبتی بین سکوت و شکل‌گیری فرایند تفکر وجود دارد نیاز به تحلیل است. با وجود اختصاص این شاخصه‌ها به مراحل تخصصی، تلاش شده تا حد امکان، نکات روش‌شناختی به‌ویژه در اهتمام به تحلیل مفردات و تحلیل محتوا و اعتبار روایات اعمال شود؛ البته در مرحلهٔ بعد به تدریج رویکرد تحلیلی بیشتر خواهد شد.

کتاب حاضر پنجمین کتاب از حلقات آموزش اخلاق و آداب اسلامی است که مطابق با سرفصل‌های مصوب به مبانی اخلاق اسلامی اختصاص یافته است. هرچند تبیین مطلوب این مبانی، زمانی بیش از زمان اختصاص داده شده را می‌طلبد، ولی با توجه به اهمیت این مباحث، در نگارش این کتاب کوشش شده است تا مطالب اساسی در هر یک از موضوعات ذکر شده متناسب با همین زمان کوتاه بیان شود.

از آنجا که بخشی از مبانی اخلاق اسلامی در کتاب‌های عقاید و معارف دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه متون از منظر کلامی ارائه گردیده است، و از سوی دیگر لازم بوده که از منظر اخلاقی (به‌ویژه با رویکرد تلفیقی) نیز بررسی و ارائه شود، لذا از مؤلف محترم درخواست شد آیات و روایات این مباحث را در متن کتاب نیاورند و برای تسهیل در مراجعه و مطالعهٔ اساتید محترم و طلاب عزیز در پاورقی ارائه نمایند.

امید است این مجموعه، علاوه بر زمینه‌سازی مسیر اجتهاد در دانش اخلاق، بتواند با تبیین صحیح اخلاق اسلامی بر اساس مکتب اهل بیت علیهم‌السلام زمینه را برای عمل به تعالیم ناب اخلاقی فراهم سازد و مشمول عنایت خاصّ حضرت بقیة اللّه الاعظم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گیرد.

و الله یهدی إلی الحقّ و إلی الطریق المستقیم

گروه اخلاق

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

فهرست مطالب

مباحث مقدماتی

۱. تعریف و موضوع علم اخلاق ۳
۲. مفاهیم اساسی ۴
الف. اخلاق ۴
مفهوم لغوی ۵
مفهوم اصطلاحی ۵
ب. تربیت ۶
مفهوم لغوی ۶
مفهوم اصطلاحی ۷
ج. تربیت اخلاقی ۹
د. تزکیه ۱۰
مفهوم لغوی ۱۰
مفهوم اصطلاحی ۱۱
۳. غایت و فایده اخلاق ۱۳
الف. بهره‌مندی از رحمت الهی ۱۵
ب. کمال روح ۱۷
ج. آرامش روحی ۱۷
د. حیات طیبه ۱۸
ه. عبودیت و تقرب ۱۹
۴. اهمیت و فایده علم اخلاق ۲۴

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

۵. تاریخچه علم اخلاق ۲۵
الف. پیدایش علم اخلاق ۲۵
ب. مکتب‌ها و روش‌های اخلاقی ۲۷
۱) اخلاق فلسفی (عقلی) ۲۷
۲) اخلاق عرفانی (سلوکی) ۲۹
۳) اخلاق نقلی (مأثور) ۳۲
۴) اخلاق تلفیقی ۳۳
۶. ساختار علم اخلاق و قلمرو موضوعات ۳۵
شیوهٔ اول ۳۵
شیوهٔ دوم ۳۶

بخش اول: مبانی اخلاق اسلامی

فصل اول: مبانی هستی شناختی ۴۱
۱. مراتب وجود ۴۴
۲. وجود مادی و مجرد ۴۶
۳. عوالم هستی ۴۷
۴. جهان غیب و شهادت ۴۷
۵. علّیت در نظام هستی ۵۱
۶. فقر ذاتی ممکنات ۵۲
۷. ضرورت علّی ـ معلولی ۵۵
۸. سنخیت علّی ـ معلولی ۵۶
۹. نظام مندی هستی ۵۷

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

۱۰. شعور هستی ۵۸
۱۱. هدفمندی ۵۹
۱۲. حرکت و تغییر در عالم ماده ۶۱
۱۳. تزاحم در عالم ماده ۶۳
فصل دوم: مبانی الهیاتی ۶۵
۱. وجود خداوند متعال ۶۸
۲. احدیت خداوند ۶۹
۳. رحمت الهی ۷۱
۴. خالقیت خداوند ۷۴
۵. مالکیت خداوند ۷۷
۶. ربوبیت خداوند ۷۸
۷. الوهیت خداوند ۸۰
۸. علم الهی ۸۱
۹. حکمت الهی ۸۲
۱۰. عدل الهی ۸۷
۱۱. ولایت الهی ۹۵
فصل سوم: مبانی انسان شناختی ۱۰۷
۱. مخلوق بودن و نیازمندی ذاتی ۱۰۹
۲. دوساحتی بودن ۱۱۰
۳. کرامت ذاتی ۱۱۳
۴. گرایش‌های متضاد ۱۱۶

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

۵. فطرت الهی ۱۱۹
۶. تغییرپذیری ۱۲۵
۷. مختار بودن ۱۲۸
۸. حب ذات ۱۲۹
۹. حب بقا ۱۲۹
۱۰. کمال جویی ۱۳۱
۱۱. هدفمندی ۱۳۲
فصل چهارم: مبانی فرجام شناختی ۱۳۵
۱. مرگ ۱۳۸
۲. برزخ ۱۴۴
۳. قیامت ۱۴۹
۴. دوزخ و بهشت ۱۶۵
الف. دوزخ ۱۶۵
ب. بهشت ۱۶۷
فهرست منابع ۱۷۵

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

مباحث مقدماتی

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس اول

پیش از این، آداب اسلامی در امور بندگی، فردی، علم‌آموزی و اجتماعی را شناختیم. در آن مباحث با عناوینی چون تربیت و تزکیه برخوردیم که با آداب پیش‌گفته مرتبط هستند. اینک وقت آن رسیده که به مفاهیم دقیق تربیت و تزکیه پرداخته و رابطهٔ آن دو را با مفهوم اخلاق بررسی کنیم.

۱. تعریف و موضوع علم اخلاق

پیش از این با مفهوم «اخلاق» آشنا شدیم.[۱] در آن‌جا گفتیم: اخلاق به ملکات و صفات نفسانی گفته می‌شود که مقتضی صدور کارها از انسان با سهولت و بدون نیاز به فکر و تأمل است.[۲]

همچنین گفته شد: افعال و رفتار انسان در شکل‌گیری اخلاق نیک و فاضله و اخلاق بد و رذیله تأثیر دارد و نیز آداب، تجلی و ظهور اخلاق نیک و فاضله است و رفتار و افعال زشت و ناپسند، نمایهٔ اخلاق بد و رذیله.

---

۱. اخلاق اسلامی: ج ۱، ص ۳ ـ ۸، گروه علمی اخلاق دفتر تدوین متون درسی.

۲. «الخُلق عبارة عن «ملكة للنفس مقضية لصدور الأفعال بسهولة من دون احتياج إلى فكر و روية». جامع السعادات، ج ۱، ص ۵۵، ملا مهدی نراقی.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

با توجه به نکات مذکور می‌توان گفت: «علم اخلاق» دانشی است که صفات نفسانی خوب و بد و رفتارهای متناسب با آنها را تبیین و توصیف می‌کند و شیوهٔ کسب صفات خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات بد و کردار ناپسند را بیان می‌کند.

با این بیان روشن می‌شود موضوع «علم اخلاق» ـ که محور همهٔ مسائل آن است ـ ملکات و صفات نیک (فضیلت‌ها) و بد (رذیلت‌ها) و رفتارهای خوب و بد می‌باشد. شایان ذکر است برخی از محققان، موضوع علم اخلاق را در ملکات و صفات نیک و بد منحصر دانسته‌اند.

۲. مفاهیم اساسی

برای شناخت بیشتر علم اخلاق و موضوع آن، لازم است برخی مفاهیم اساسی در این علم تبیین گردد. به این منظور به بررسی مفاهیم تربیت، تربیت اخلاقی و تزکیه می‌پردازیم و مفهوم اخلاق را بیش از گذشته پی می‌گیریم.

الف. اخلاق

در قرآن کریم واژهٔ «خُلُق»[۱] و در روایات واژگان «خُلُق»[۲] و «اخلاق»[۳] به‌کار رفته است. از این رو برای فهمیدن معنای استعمالی این واژگان در قرآن و روایات و به‌دست‌آوردن معنای اصطلاحی آن، ابتدا به مفهوم لغوی و آن‌گاه به معنای اصطلاحی آن می‌پردازیم.

---

۱. (وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظيم) القلم: ٤.

۲. به عنوان مثال: «قَالَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ 7 : .... عَوِّدْ نَفْسَكَ الصَّبْرَ؛ فَنِعْمَ الْخُلُقُ الصَّبْر.» كتاب من لايحضره الفقيه: ج٤، ص٣٨٦، شيخ صدوق. و رک: الكافي: ج٢، ص ١٠٣، شيخ كلينى؛ و تحف العقول: ص٨٤، ابن شعبه حرانى.

۳. به عنوان مثال: «عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: إِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعَارَ أَعْدَاءَهُ أَخْلَاقاً مِنْ أَخْلَاقِ أَوْلِيَائِهِ لِيَعِيشَ أَوْلِيَاؤُهُ مَعَ أَعْدَائِهِ فِي دَوْلَاتِهِمْ.» الكافي: ج٢، ص١٠١، شيخ كلينى. و «عن على بن الحسين 8 : .... وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ» الصحيفة السجادية، دعاى مكارم الأخلاق: ص٩٢. و رک: الكافي: ج٢، ص٥٦، و ص٢٣٨، و ص٢٤٠، شيخ كلينى.

مفهوم لغوی

واژهٔ اخلاق جمع «خُلُق» و «خُلْق» است که گروهی لغت‌شناسان معنای آن را خَلیقت و طبیعت،[۱] برخی طَبع و خَلیقت،[۲] بعضی خَلیقت[۳] و جمعی سَجیّه[۴] ذکر کرده‌اند. با توجه به شواهد متعدد در معاجم لغوی، به نظر می‌رسد منظور از خلیقت و طبیعت همان طَبع درونی است که انسان بر آن آفریده شده است. سجیّه نیز صفت درونی و باطنی انسان است. بنابر این همهٔ معانی مذکور ناظر به امر درونی و باطنی انسان است.

شایان ذکر است برخی لغت‌شناسان تصریح کرده‌اند که سجیّه با استمرار عمل و مداومت بر آن محقق می‌شود.[۵]

مفهوم اصطلاحی

اخلاق در اصطلاح عبارت است از ملکات و حالات استوار در جان آدمی که از آن، کارها به راحتی و آسانی بدون نیاز به فکر و اندیشه صادر می‌شود. اگر این حالت راسخ به گونه‌ای باشد که از آن، کارهای زیبا و پسندیدهٔ عقلی و شرعی صادر شود «خُلق نیکو» نامیده می‌شود و اگر از آن، کارهای زشت صادر گردد «خُلق زشت» نامیده می‌شود.[۶] در

---

۱. کتاب العین: ج٤، ص١٥١، خلیل فراهیدی؛ و المحیط فی اللغة: ج٤، ص١٩٤، صاحب بن عباد؛ و المحکم والمحیط الأعظم: ج٤، ص٥٣٦، ابن سیده؛ و أساس البلاغة: ص١٧٣، زمخشری.

۲. جمهرة اللغة: ج١، ص٦١٨، ابن درید.

۳. تهذیب اللغة: ج٧، ص١٦، ازهری.

۴. الصحاح: ج٤، ص١٤٧١، جوهری؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٢، ص٢١٤، ابن فارس؛ و المصباح المنیر: ج٢، ص١٨٠، فیومی.

۵. کتاب العین: ج٢، ص٢١٨، خلیل فراهیدی؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٤، ص١٨٢، ابن فارس؛ و أساس البلاغة: ص٤٣٨، زمخشری.

۶. «فالخُلق عبارة عن هیئةٍ للنّفس راسخةٍ تصدر عنها الأفعال بسهولةٍ و یُسرٍ من غیر حاجةٍ إلی فکر و رویّة؛ فإن کانت الهیئة بحیث تصدر عنها الأفعال الجمیلة المحمودة عقلاً و شرعاً سُمّیت الهیئة خُلقاً حسناً، و إن

مقابل، از حالت درونی و نفسانی که هنوز در جان استوار نگردیده و ملکه نشده است به «حال» تعبیر می‌شود.

حالت راسخ و صفت نفسانی بر اثر تمرین (ریاضت)، تلاش و صبر به وجود می‌آید، اگرچه ممکن است در فردی به صورت طبیعی و فطری وجود داشته باشد[۱] یا ممکن است عوامل محیطی در پیدایش آن نقش داشته باشد.

واژۀ «اخلاق» مفهومی عام دارد و شامل اخلاق حسَنه و اخلاق سیّئه می‌شود ولی اگر به صورت مطلق به‌کار رود معمولاً از آن، مفهوم «اخلاق حسنه» فهمیده می‌شود.

ب. تربیت

یکی از مفاهیم بنیادین در مباحث اخلاقی که در آیات و روایات به آن پرداخته شده است، مفهوم تربیت است که از آن به «پرورش» نیز تعبیر می‌شود.

مفهوم لغوی

واژۀ «تربیت» مصدر باب تفعیل از ریشۀ «ربو» است. برای این ماده در معاجم لغوی، معانی متعددی ذکر شده است؛ گروهی معنای آن را زیاد شدن (فزونی)،[۲] برخی ارتفاع یافتن،[۳] بعضی زیاد شدن (فزونی) و علوّ یافتن[۴] و برخی دیگر زیاد شدن (فزونی)، نُموّ و

کان الصادر منها الأفعال القبيحة سُمّيت الهيئة التي هي المصدر خُلقاً سيّئاً.» المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء: ج۵، ص۹۵، ملا محسن فيض كاشانی.

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ مَنِيحَةٌ يَمْنَحُهَا الله عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقَهُ، فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَ مِنْهُ نِيَّةٌ. فَقُلْتُ: فَأَيَّتُهُمَا أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ، وَ صَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً، فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا.» الكافي: ج۲، ص۱۰۱، شيخ كلينی. نيز رک: جامع السعادات، ج۱، ص۵۵، ملا مهدی نراقی.

۲. کتاب العین: ج۸، ص۲۸۳، خلیل فراهیدی؛ تهذیب اللغة: ج۱۵، ص۱۹۵، ازهری؛ و المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۲۷۵، صاحب بن عباد.

۳. جمهرة اللغة: ج۱، ص۳۳۰، ابن درید.

۴. مفردات ألفاظ القرآن: ص۳۴۰، راغب اصفهانی.

عُلوّ[۱] دانسته‌اند. به نظر می‌رسد این واژه ابتدا به معنای «زیاد شدن» بوده و سپس در معانی دیگر ـ که از لوازم معنای اول است ـ به‌کار رفته است.

مفهوم اصطلاحی

تربیت در اصطلاح به معنای فرایند هدایت و رشد استعدادهای یک چیز برای رسیدن به کمال مطلوب آن است. مفهوم تربیت در مصنوعات صدق نمی‌کند و فقط در مورد گیاه، حیوان و انسان صادق است که قابلیت و استعداد کمال خاص خود را دارند.

برای تبیین مفهوم اصطلاحی تربیت، این معنا را در خصوص انسان پی می‌گیریم. انسان دارای دو ساحت روح و جسم است. جسم انسان از اعضای مختلفی تشکیل شده که هریک از آنها استعداد رشد و نمو، انجام برخی کارها و حرکات و نیز کمال مخصوص خود را دارد. مثلاً کار چشم، دیدن و ارسال پیام به مغز است و کار مغز به عنوان مرکز فعالیت‌های عصبی، اموری مانند دریافت پیام‌های عصبی، ذخیره و پردازش اطلاعات، واکنش در برابر موضوعات و حوادث و فرماندهی و ارسال پیام به اندام آدمی است. افزون بر هر یک از اعضای بدن، مجموع اندام انسان نیز به صورت نظام‌واره دارای هویت جمعی، استعدادها و فعالیت‌های خاص خود می‌باشد.

همچنین روح (نفس ناطقه) انسان دارای قوای متعددی مانند قوهٔ عاقله، قوهٔ واهمه و قوهٔ خیال است. هریک از این قوا که مانند یک خانواده روح انسان را تشکیل می‌دهند، برای هدفی در انسان قرار گرفته‌اند و در ابتدای تولد فعلیت چندانی ندارند ولی با قابلیتی که دارند آرام‌آرام رشد یافته و به حد کمال خود می‌رسند. روح آدمی نیز با تمامی قوای خود دارای استعداد، کمال و فعالیت‌های خاص می‌باشد.

حال اگر مجموع جسم و روح انسان را به عنوان یک کل (= انسان) در نظر بگیریم، خواهیم دید دارای استعدادها، کمالات و افعال انسانی است. کمال آدمی در راستای اهداف

---

۱. معجم مقاییس اللغة: ج۲، ص۴۸۳، ابن فارس.

مادی و معنوی او مانند رفع گرسنگی، موفقیت در امتحان یا مسابقه و تحصیل علم تعریف و ارزیابی می‌شود. اکنون نوزادی را فرض کنیم که می‌خواهیم در آینده دارای توانمندی‌های لازم جسمی و روحی برای زندگی در دنیای معاصر، ایمان به خداوند، انجام عمل صالح، خدمت به خانواده و جامعه و مجاهدت در راه خدا باشد. هدایت و زمینه‌سازی و کمک به او در مسیر رشد همه‌جانبه و در عین حال متعادل و هماهنگ برای رسیدن به این مقصد را «تربیت» می‌نامیم.

بنابر این می‌توان گفت: تربیت مطلوب انسان، فرایند هدایت و رشد همه‌جانبه، متعادل و هماهنگ استعدادها و توانایی‌های او در ابعاد روحی و جسمی برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با این بیان روشن می‌شود بین مفهوم لغوی و اصطلاحی تربیت، ارتباط وثیقی برقرار است و مفهوم اصطلاحی با تحلیلی عقلی از معنای «زیاد شدن» و «فزونی» موجوداتی مانند حیوان و انسان که دارای استعداد و کمال‌اند به‌دست می‌آید.

تربیت همان گونه که در «دیگرسازی»، هدایت و رشد دیگری (متربّی) صادق است، بر «خودسازی»، هدایت و رشد خود نیز صدق می‌کند.

نکتهٔ دیگر این‌که مشتقات واژهٔ تربیت، در آیات و روایات غالباً در معنای لغوی به‌کار رفته[1] و در موارد فراوانی بر معنای اصطلاحی تطبیق یافته و معنا می‌شود.[2] همچنین در متون دینی واژهٔ «ادب» و مشتقات آن در مفهوم اصطلاحی تربیت بسیار به‌کار رفته است.

---

۱. برای نمونه: (قالَ أَ لَمْ نُرَبِّكَ فينا وَليداً وَ لَبِثْتَ فينا مِنْ عُمُرِكَ سِنينَ) (الشعراء:۱۸)، و «.... يَا مَنْ بَدَأَ خَلْقِي وَ ذِكْرِي وَ تَرْبِيَتِي وَ بِرِّي وَ تَغْذِيَتِي! هَبْنِي لِابْتِدَاءِ كَرَمِكَ وَ سَالِفِ بِرِّكَ بِي....» مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ج۲، ص۸٤٦ شیخ طوسی، و «اللَّهُمَّ وَ مُنَّ عَلَيَّ بِبَقَاءِ وُلْدِي وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِي و بِإِمْتَاعِي بِهِمْ .... اللَّهُمَّ .... وَ أَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ، وَ بِرِّهِمْ» الصحيفة السجادية، دعائه 7 لوُلده : ص۱۲۰.

۲. برای نمونه: (وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغيراً) الإسراء: ۲٤. و «اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَتِي، وَ أَثِبْهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي، وَ احْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي» الصحيفة السجادية، دعائه 7 لأبويه 8 : ص۱۱٦. و «أنا مِن رَسولِ الله 9 كالعَضُدِ مِن المِنكَب و كالذِراع مِن العَضُد و

ج. تربیت اخلاقی

با توجه به تعریف تربیت، انسان در هریک از ساحت‌های وجودی خویش دارای استعداد خاص برای رسیدن به کمال مطلوب است. مثلاً انسان می‌تواند بر پایهٔ استعدادهای جسمی و با توجه به کمال جسمی، رشد جامع و متعادلی یافته، ورزشکاری توانا در رشته رزمی یا مجاهدی نستوه در میدان جهاد گردد که در این صورت، فرایند رشد او را «تربیت بدنی» می‌نامیم. همچنین می‌تواند بر پایهٔ استعدادهای فکری و ذهنی و با توجه به کمال علم و دانش، رشد متناسب یافته و دانشمندی شایسته و فقیهی مفید برای دین خدا شود.

گوهر جان آدمی نیز دارای استعدادهای فراوان برای کسب فضایل اخلاقی تا رسیدن به مکارم اخلاق است. به عبارت دیگر او می‌تواند استعدادهای خویش را در مسیر رشد و تعالی اخلاقی تا رسیدن به مرتبهٔ «انسان کامل» به فعلیت رسانده و انسانی الهی گردد.

بنابر این می‌توان گفت: تربیت اخلاقی، فرایند هدایت و رشد همه جانبه و متعادل و هماهنگ استعدادهای روحی انسان برای رسیدن به مکارم اخلاق و نیل به مرتبهٔ انسان کامل است. با عنایت به این تعریف، در تربیت اخلاقی سه رکن مطرح است: استعدادهای روحی و معنوی انسان برای رسیدن به کمال اخلاقی، حرکت جان آدمی در مسیر رسیدن به آن کمال، و نیز رشد جامع و هماهنگ روح انسان. در ادامهٔ مباحث با هریک از ارکان تربیت اخلاقی بیشتر آشنا خواهیم شد.

با توجه به مباحث گذشته روشن می‌شود، بخش مهم علم اخلاق به تربیت اخلاقی یعنی بیان راه‌های کسب فضایل و رشد اخلاقی انسان اختصاص دارد که از آن به «اخلاق عملی»

کالکَفِّ مِن الذِّراع؛ رَبّاني صَغيراً و آخاني كبيراً، و لَقد عَلِمتُم أنّي كانَ لِي مِنه مَجلِسُ سِرّ لا يَطّلِعُ عَليهِ غَيرِي» شرح نهج البلاغة: ج ۲۰، ص۳۱۵، ابن أبي الحديد. و «العقل غريزة تربّيها التجارب» (همان: ص۳٤۱)، و «.... عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرّضا 7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله 9 لِرَجُلٍ: تَزَوَّجْهَا سَوْءَاءَ وَلُوداً، وَ لَا تَزَوَّجْهَا حَسْنَاءَ عَاقِراً؛ فَإِنِّي مُبَاهٍ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَوَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْوِلْدَانَ تَحْتَ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لِآبَائِهِمْ يَحْضُنُهُمْ إِبْرَاهِيمُ وَ تُرَبِّيهِمْ سَارَةُ فِي جَبَلٍ مِنْ مِسْكٍ وَ عَنْبَرٍ وَ زَعْفَرَانٍ؟» الكافي: ج ٥، ص ٣٣٤، شيخ كلينى.

نیز تعبیر می‌شود، همان گونه که بخش دیگر آن به توصیف و تحلیل فضایل و رذایل اخلاقی و اثبات خوبی و بدی آن‌ها می‌پردازد که به آن «اخلاق نظری» گفته می‌شود.

د. تزکیه

تزکیه یا «تزکیهٔ نفس» از مهم‌ترین مفاهیم اساسی اخلاقی است که در قرآن و روایات، به حسن و ضرورت آن تصریح شده و از مأموریت‌های ویژهٔ پیامبران الهی معرفی شده است. از تزکیهٔ نفس در کتاب‌های اخلاق با عناوینی مانند جهاد اکبر، مبارزه با نفس، تهذیب نفس، تطهیر باطن و تخلیه[۱] نیز یاد می‌شود.

مفهوم لغوی

«تزکیه» مصدر باب تفعیل از ماده «زکو» است. این ماده در معاجم لغوی به معنای زیادشدن و نما[۲] آمده است. ابن فارس برخلاف نظر خود، از برخی لغت شناسان نقل کرده که مشتقات این ماده به دو معنای نما و طهارت بازمی‌گردد.[۳] همچنین «زکاة المال» به معنای تطهیر آن[۴] و «الزکاة» به معنای صلاح،[۵] و «زکا الرجلُ» به معنای پاک‌شدن، پارساشدن[۶] و صالح‌شدن او[۷] به‌کار رفته است.

---

۱. معمولاً عنوان «تخلیه» با «تحلیه» به معنای تحلّی و آراستگی به اخلاق نیک به‌کار می‌رود.

۲. کتاب العین: ج۵، ص۳۹٤، خلیل فراهیدی؛ جمهرة اللغة: ج۲، ص۸۲۵، ابن درید؛ المحیط في اللغة: ج٦، ص۳۰۰، صاحب بن عباد؛ معجم مقاییس اللغة: ج۳، ص۱۷، ابن فارس؛ و المصباح المنیر: ج۲، ص۲۵٤، فیومی.

۳. معجم مقاییس اللغة: ج۳، ص۱۷، ابن فارس.

۴. کتاب العین: ج۵، ص۳۹٤، خلیل فراهیدی؛ المحیط في اللغة: ج٦، ص۳۰۰، صاحب بن عباد؛ المحکم و المحیط الأعظم: ج۷، ص۱۲٦، ابن سیده؛ و تهذیب اللغة: ج۱۰، ص۱۷۵، ازهری.

۵. کتاب العین: ج۵، ص۳۹٤، خلیل فراهیدی؛ المحکم و المحیط الأعظم: ج۷، ص۱۲٦، ابن سیده؛ و تهذیب اللغة: ج۱۰، ص۱۷۵، ازهری.

۶. مقدمة الأدب: ص۱۵۰، زمخشری.

۷. همان: ص۱۵۰، و المصباح المنیر: ج۲، ص۲۵٤، فیومی.

در موارد فراوان واژهٔ «تزکیه» در معنای پاک‌کردن چیزی به‌کار می‌رود که مفهوم لغوی آن، پاک‌کردنی است که موجب نمو و رشد آن چیز می‌شود و از این رو، معنای آن اخص از معنای واژهٔ «تطهیر» است.

مفهوم اصطلاحی

در اصطلاح علم اخلاق، تزکیهٔ نفس به پاک‌کردن و تطهیر جان از عقائد باطل و گمراه کننده، رذایل اخلاقی، دلبستگی‌های مادی و حیوانی و آثار گناهان، برای تعالی و رشد اخلاقی انسان گفته می‌شود.[۱] خاستگاه و ضرورت تهذیب نفس این است که انسان گرچه فطرتاً پاک و خداجو بوده و گرایش به خوبی‌ها و صفات الهی دارد، اما با این حال گاهی در مسیر رشد و تربیت بر اثر زمینه‌های منفی و موانع، از حقیقت خود و فطرت الهی دور شده و از استعدادهای معنوی و سرمایه‌های خدادادی فاصله گرفته، از حرکت باز ایستاده و در مسیر گمراهی و سقوط معنوی قرار می‌گیرد. جهل به حق و باطل و بایسته‌های مسیر تعالی، نداشتن مربی شایسته، محیط ناسالم، دوست و قرین بد و نیز وجود تمایلات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی از جمله زمینه‌های منفی و موانع رشد به شمار می‌روند. کسی که تزکیهٔ نفس می‌کند در واقع جان خود را رشد داده است و هرکه نفس را آلوده می‌کند، آن را از تعالی و سیر به سوی هدف خود بازداشته و متوقف کرده است:

(وَنَفْسٍ وَما سَوّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها * وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّاها).[۲]

---

۱. گاهی «تزکیه نفس» در معنای لغویِ «خودستایی» ـ که از اخلاق زشت و ذمیمه محسوب می‌شود ـ به‌کار می‌رود.

۲. الشمس: ۷ ـ ۱۰.

سوگند به جان انسان و او (خداوند) که آن را اعتدال بخشید و پلیدکاری و پارسایی‌اش را به آن الهام نمود: آن‌که جان را پاک کرده و رشد داد رستگار شد، و آن‌که آن را آلوده کرده و مانع رشد آن شد از رسیدن به مقصود محروم گردید.

انبیای الهی برای رهایی و آزادی انسان‌ها از این آلودگی‌ها و برداشتن موانع از مسیر رشد و تعالی آن‌ها به سوی خداوند، برانگیخته شده و آنان را به سوی حق دستگیری نموده و سوق داده‌اند.[۱] رسالت پیامبران با دو کار اساسی انجام یافته است: تزکیه و تعلیم؛ هم پاک‌کردن و پیراستن ذهن‌ها از افکار و عقائد باطل، و تطهیر و تصفیهٔ دل‌ها از اخلاق زشت و خوی‌های حیوانی، و هم تعلیم عقاید حق، اخلاق نیک و احکام شریعت.[۲]

با مقایسهٔ مفهوم تربیت اخلاقی و تزکیهٔ نفس معلوم می‌شود بخش مهمی از راه‌کارهای تربیت اخلاقی به تزکیه و پالایش جان از موانع رشد و تعالی انسان به سوی خدا اختصاص دارد. در مباحث آینده به اهمیت و آثار تزکیه و تهذیب نفس بیشتر پی‌خواهیم برد.

پرسش و تحقیق

۱. تربیت در لغت و اصطلاح چه معنایی دارد؟
۲. تفاوت اخلاق، تربیت و تربیت اخلاقی چیست؟
۳. معنای اصطلاحی تزکیه چیست؟
۴. کلمات مترادف و مشابه تربیت و تزکیه در آیات و روایات را بیابید.

---

۱. (الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ، وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ؛ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون) الأعراف: ۱۵۷.
۲. (لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ، وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبين)؛ آل‌عمران: ۱۶۴.

درس دوم

با فراگیری مباحث گذشته این پرسش برای ما پیدا می‌شود که آیا فایدهٔ اخلاق منحصر در این است که انسان در میان جامعه و اطرافیان خود مورد ستایش قرار گرفته و به‌گونه‌ای عاطفی حس خوشبختی در او پدید می‌آید؟ یا این‌که اخلاق فواید و پی‌آمدهای حقیقی و معنوی بسیار داشته و دارای غایتی بسیار عظیم و متعالی است؟ در این درس به این پرسش پاسخ داده می‌شود.

۳. غایت و فایده اخلاق

کامل کردن و گسترش مکارم اخلاق در افراد و جامعه هدف بعثت رسول اکرم 9 است.[1] یکی از لوازم کسب اخلاق نیک، تزکیه و تطهیر جان از عقاید باطل و آلودگی‌های باطن است. از این رو خداوند متعال در قرآن کریم به طور مکرر هدف از رسالت پیامبر اعظم 9 را تزکیهٔ مؤمنان بیان فرموده است:

---

۱. «قَالَ [جعفر بن محمد الصادق 8]: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ : قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ 9 يَقُولُ: بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا.» الأمالي: ص٥٩٦، شیخ طوسی. و «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ 7 قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله 9 : عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ فَإِنَّ الله عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَنِي بِهَا ....» همان: ص: ٤٧٨، و روي عن رسول الله 9 : «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مکارم الأخلاق: ص۸، شیخ طبرسی.

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ، وَإِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ).[۱]

همچنین خداوند تزکیه و پاک نمودن جان از آلودگی‌ها را ستوده و آن را مایهٔ فلاح و رستگاری می‌داند:

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها * وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها).[۲]

با توجه به این که «فلاح» در لغت به معنای فوز (پیروزی و دستیابی به خیر)،[۳] بقای بر خیر[۴] و بقا[۵] معنا شده است، پیام آیهٔ کریمه این است که تزکیه و کسب فضایل اخلاقی، انسان را به هدفی خیر، متعالی و باقی می‌رساند. افزون بر استفادهٔ این پیام از معنای لغوی «فلاح»، آیات شانزدهم و هفدهم سورهٔ مبارکهٔ اعلی نیز بر این معنا دلالت دارد.[۶]

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که این هدف راقی و متعالی چیست؟ و به عبارت دیگر این فلاح و رستگاری با چه چیزی محقق می‌شود؟ برای پاسخ به این پرسش در ادامه به آثار و برکات تزکیه و آراستگی به اخلاق نیک می‌پردازیم.

---

۱. آل عمران: ۱٦٤، و رک: الجمعة: ۲، و البقرة: ۱۵۱ و ۱۲۹.

۲. الشمس: ۹ و ۱۰.

۳. المحيط في اللغة: ج۳، ص۱۰۵، صاحب بن عباد؛ الصحاح: ج۱، ص۳۹۲، جوهری؛ معجم مقاييس اللغة: ج٤، ص٤٥٠، ابن فارس؛ و المحكم و المحيط الأعظم: ج۳، ص۳۵۱، ابن سيده.

۴. كتاب العين: ج۳، ص۲۳۳، خليل فراهيدی؛ تهذيب اللغة: ج٥، ص٤٦، ازهری؛ المحيط في اللغة: ج۳، ص۱۰۵، صاحب بن عباد؛ المحكم و المحيط الأعظم: ج۳، ص۳۵۱، ابن سيده؛ و أساس البلاغة: ص٤٨٠، زمخشری.

۵. الصحاح: ج۱، ص۳۹۲، جوهری؛ و معجم مقاييس اللغة: ج٤، ص٤٥٠، ابن فارس.

۶. (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى * بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقى) الأعلى: ١٤ـ ١٧.

الف. بهره‌مندی از رحمت الهی

خدای متعال همواره فیض تام داشته و دائماً رحمت گستردهٔ خود را بر خلق فرو می‌فرستد[۱] و مخلوقات به اندازهٔ آمادگی و ظرفیت خود از آن متنعم می‌شوند. یکی از موانع مهم بهره‌برداری از نعمت‌های خداوند حجاب‌های درونی ما است. عقاید باطل، گناهان و نیز اخلاق بد موانعی درونی‌اند که ما را از رسیدن به فیض الهی محروم می‌کنند. در مقابل، ما هرچه آمادگی و استعداد خود را برای دریافت آن‌ها بیشتر کنیم، از این نعمت‌ها بیشتر و بهتر بهره‌مند خواهیم شد و به عبارتی رزق‌مان افزون می‌شود. طهارت روح و حفظ نفس از آلودگی به پلیدی‌های ظاهری و باطنی قابلیت انسان را برای دریافت نعمت‌های مادی و معنوی بالا می‌برد. از این رو قرآن کریم از زبان حضرت هود 7 فرموده است:

(وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ، يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً، وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ، وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمين).[۲]

نیز قرآن مجید به تأثیر تقوا در گشایش امور و دریافت رزق‌های مادی و معنوی تصریح فرموده است:

(.... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. إِنَّ اللَّه بالِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً).[۳]

---

۱. این دوام فیض در ذکر مستحب هر شب عید و شب جمعه این‌گونه بیان شده است: «قُلْ عَشْراً فِي كُلِّ لَيْلَةِ عِيدٍ وَ كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ أَيْضاً: يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ! يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ! يَا صَاحِبَ الْـمَوَاهِبِ السَّنِيَّةِ! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةً، وَ اغْفِرْ لَنَا ـ يَا ذَا الْعُلَى ـ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ.» المصباح (جنة الأمان الواقية): ص٦٤٧، شیخ تقی الدین کفعمی.

۲. هود: ۱۱. و فرموده است: (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً * وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً) نوح: ۱۰ ـ ۱۲.

۳. الطلاق: ۲ و ۳. نیز روایت شده که حضرت عیسی 7 این‌گونه موعظه فرموده است: «بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا، وَ كَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْـمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ

از سوی دیگر هرچه به اخلاق نیک خود بیفزاییم و یا درجات اخلاق نیک‌مان را بالا بریم، ظرفیت خود را برای دریافت بیشتر و بهتر رحمت‌های نازلهٔ الهی وسعت می‌دهیم. از این رو در روایتی گهربار از امیر مؤمنان 7 آمده است:

«يَا كُمَيْلُ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا».[۱]

نیز در روایتی لطیف از آن حضرت به این نکته تصریح شده است که فزونی اخلاق خوب، موجب وسعت ظرفیت جان آدمی شده و آن را گنج و خزانهٔ رزق‌های فراوان الهی می‌کند:

«فِي سَعَةِ الأَخْلاقِ كُنُوزُ الأَرْزَاق».[۲]

در روایتی از پیامبر اکرم 9 جهاد با نفس و آثار آن این‌گونه توصیف شده است:

«جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ، تَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ .... جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى شَهَوَاتِكُمْ، تَحُلَّ قُلُوبَكُمْ الْحِكْمَةُ. جِلاءُ هَذِهِ الْقُلُوبِ ذِكْرُ الله وَ تِلاوَةُ الْقُرْآنِ. جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِقِلَّةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ، تُظِلَّكُمُ الْـمَلائِكَةُ وَ يَفِرَّ عَنْكُمُ الشَّيْطَان».[۳]

الْـمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ .... إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ يَصْلُحُ الْعَسَلُ فِي الزِّقَاقِ، وَ كَذَلِكَ الْقُلُوبُ لَيْسَ عَلَى كُلِّ حَالٍ تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ فِيهَا. إِنَّ الزِّقَّ مَا لَمْ يَنْخَرِقْ أَوْ يَقْحَلْ أَوْ يَتْفَلْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِلْعَسَلِ وِعَاءً، وَ كَذَلِكَ الْقُلُوبُ مَا لَمْ تَخْرِقْهَا الشَّهَوَاتُ وَ يُدَنِّسْهَا الطَّمَعُ وَ يُقْسِهَا النَّعِيمُ فَسَوْفَ تَكُونُ أَوْعِيَةً لِلْحِكْمَة» تحف العقول: ص۵۰۴.

۱. الأمالي: ص۲۴۷، شيخ مفيد؛ و كمال الدين و تمام النعمة: ج۱، ص۲۹۰، شيخ صدوق.

۲. الكافي: ج۸، ص۲۳، شيخ كلينى. در روايت ديگر آمده است: «.... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ 7 : إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا: صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ وَ وَفَاءً بِالْعَهْدِ وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَةَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّةَ الْـمُرَاقَبَةِ لِلنِّسَاءِ ـ أَوْ قَالَ: قِلَّةَ الْـمُوَاتَاةِ لِلنِّسَاءِ ـ وَ بَذْلَ الْـمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَةَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يُقَرِّبُ إِلَى الله عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى. طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ، وَ طُوبَى شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ 9 وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا....» همان: ج۲، ص۲۳۹.

۳. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر: ج۲، ص۱۲۲، ورّام بن أبى فراس.

ب. کمال روح

اخلاق فاضله، کمال نفس و زیبایی جان آدمی است و موجب بزرگی و وسعت روح می‌شود. تفاوت روح‌های کوچک و بزرگ در داشتن و نداشتن ملکات علمی وعملی از جمله مکارم اخلاق است؛ افراد کوچک حقیقت علم و اخلاق الهی را در جان خود بارور نکرده و رشده نداده‌اند و از این رو، عقل و قلبی بسیط و ضعیف دارند. اینان هنگام مواجهه با مشکلات و موانع زندگی درمی‌مانند و در برابر تمایلات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی به راحتی ممکن است جان را آلوده و بیمار نمایند، در حالی که انسان‌های بزرگ برای رسیدن به مقاصد اعلی ـ یعنی ایمان، اخلاق الهی، تقوا و معرفت ـ تلاش و مجاهده کرده و صاحب نفوس کامل و عزم در امور شده‌اند. در روایتی از امیر مؤمنان 7 آمده است:

«وَ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الأَخْلاقِ؛ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ، وَ إِيَّاكُمْ وَ الأَخْلاقَ الدَّنِيَّةَ؛ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَ تَهْدِمُ الْـمَجْدَ».[1]

ج. آرامش روحی

یکی از آثار مهم اخلاق فاضله آرامش جان است؛ زیرا انسان به طور فطری به دنبال کمال است و تا رسیدن به آن، بی‌قرار و ناآرام است و هنگام اکتساب آن، به مطلوب خود و فلاح رسیده است و افزون بر لذت و سُرور حاصل از ادراک کمالات معنوی و اخلاق الهی، به آرامش و اطمینان نایل شده است. از این رو اولیای الهی پس از مجاهدت‌های بسیار در کسب عمل صالح، ایمان و اخلاق الهی و پاسداری نفس از آلودگی‌های درونی، به مرتبهٔ نفس مطمئنه نایل گردیده و مخاطب این کلام خداوند می‌شوند:

(يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلي في عِبادي * وَادْخُلي جَنَّتي).[2]

---

۱. تحف العقول: ص۲۱۵، ابن شعبه حرانی.

۲. الفجر: ۲۷ ـ ۳۰.

د. حیات طیبه

در بخش آداب[۱] دانستیم که رعایت آداب فردی موفقیت ما را به ارمغان می‌آورد، و مواظبت بر آداب بندگی رابطه ما را با مبدأ هستی اصلاح و مسیر بندگی ما را برای رسیدن به حضرت حق تقویت می‌کند، و رفتارهای نیک ما در عرصهٔ امور اجتماعی ارتباط ما را با خانواده، بستگان، دوستان و مردم تنظیم و سلامت فرد و اجتماع را تأمین می‌کند.

همچنین دانستیم که آداب برآمده از اخلاق نیک‌اند و اخلاق الهی در نیات و رفتار انسان آشکار می‌شود. به عبارتی اخلاق منشأ صدور اعمال صالح درونی (جوانحی) و بیرونی (جوارحی) از انسان می‌شود؛ مثلاً آن که صفت «صبر» را در جان خود بارور ساخته و تنومند کرده، در مشکلات و سختی‌ها دچار یأس و نومیدی نمی‌شود، بر عواطف خود مسلط می‌شود، و با برنامه‌ریزی و تلاش به سوی هدف خود پیش می‌رود. او هنگام مواجهه با مشکلات مادی، آبروی خود را در معرض فروش به متاعی اندک به باد نمی‌دهد و در کشاکش غرایز و وسوسه‌های شیطان، خود را از آلودگی خیانت به مال و عرض و حقوق مردم حفظ می‌کند. انسان صابر ضمن حفظ کرامت خود و خانواده‌اش عقلانیت و ارادهٔ خود را نیز پرورش می‌دهد. نیز «شجاعت»، انسان را در امور سخت اجتماعی و ایثار و فداکاری برمی‌انگیزد. فرد شجاع از سرزنش‌ها و خطرهای فردی و خانوادگی در انجام رسالت‌ها و وظایف فردی، خانوادگی و اجتماعی نمی‌هراسد و حقوق خود و جامعه را از ظالم می‌ستاند. او در برابر ستمگر می‌ایستد و در هنگامهٔ جهاد، با استواری در صف مجاهدان پیکار می‌کند. دانشمند شجاع در صورت جهل به پرسش علمی، از گفتن «نمی‌دانم» باکی ندارد و سیاستمدار شجاع از ابراز اشتباه گروه و حزب خود طفره نرفته و مصالح اجتماعی را بر مصلحت موهوم خود و گروه و حزبش مقدم می‌دارد. مدیر و فرماندهٔ شجاع هرگاه از خطای پیشین خود در برنامه‌ریزی یا شایستگی مسئولان تحت امرش

---

۱. جلد اول تا چهارم کتاب اخلاق اسلامی.

مطلع شود، برنامه و عملیات را اصلاح و نیروهای خود را در استیفای مصالح مجموعه و یگان خود تغییر می‌دهد و در صورتی که خود را شایسته نبیند استعفا می‌کند.

بنابر این می‌توان گفت: مکارم اخلاق در تنظیم نیات و رفتارهای صحیح انسان در عرصه‌های مختلف مادی و معنوی زندگی، سعادت فردی و اجتماعی او را به ارمغان می‌آورند و در ساحت‌های ارتباط انسان با خود، خداوند، انسان‌ها و محیط زندگی منشأ تعالی و رشد جامع او می‌شوند.[۱]

از سوی دیگر اخلاق الهی از آنجا که کمال نفس است و در جان آدمی رسوخ می‌کند، در کنار علم و ایمان بخشی از حقیقت ما را شکل می‌دهد و در تمام مراحل زندگی از دنیا و برزخ تا قیامت با ما خواهد بود.[۲] از این رو مؤمنانی که در دنیا عمل صالح انجام می‌داده‌اند، در قیامت با صورت‌های نیکو و حقیقت انسانی و افرادی که اعمال سیّئه مرتکب می‌شده‌اند و دارای اخلاق فاسد بوده‌اند، با صورت‌ها و چهره‌های زشت و حیوانی محشور می‌شوند.

هـ. عبودیت و تقرب

مهم‌ترین اثر و غایت اخلاق، عبودیت انسان و تقرب او به خداوند متعال است. این موضوع را از سه جهت بررسی می‌کنیم:

نخست: این‌که انسان در زندگی دنیا دائماً در کشاکش هوای نفس و عقل و درگیری خواست‌های پست و مادی و مطلوب‌های متعالی و معنوی است، و از آن‌جا که خداوند در او یک قلب قرارداده[۳] ناچار تنها یکی را باید برگزیند. تبعیت از شیطان و هوای نفس،

---

۱. رک: صحیفه سجادیه، دعای مکارم الأخلاق.

۲. (یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ * إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ) الشعراء: ۸۸ و ۸۹.

۳. (ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِه ...) أحزاب: ٤.

آلودگی انسان به رجس و پلیدی[۱] و دلبستگی به دنیا را به دنبال دارد. نیز محبت و دلبستگی به دنیا، انسان را پایبند زندگی پست حیوانی کرده و از مسیر تعالی و رشد معنوی باز داشته، به ورطهٔ غفلت از خود و خداوند می‌کشد و او را از رحمت و قرب خداوند محروم کرده و هلاکت ابدی را برای او همراه خواهد داشت. قرآن کریم عاقبت تبعیت از هوای نفس را این‌گونه بیان می‌نماید:

(أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً، فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ، أَ فَلا تَذَكَّرُون).[۲]

نیز دربارهٔ ایمان نداشتن به لقای الهی و دل‌سپردن به دنیا و غفلت از نشانه‌های خداوند می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ * أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ).[۳]

همچنین شیخ کلینی 1 از امام زین العابدین 7 در رابطه با دل‌بستگی به دنیا روایت کرده است:

«مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الله جَلَّ وَعَزَّ وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ 9 أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا ... فَقَالَ الأنبِيَاءُ وَ العُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: حُبُ الدُّنيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. وَ الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ: دُنْيَا بَلاغٌ، وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ.».[۴]

---

۱. (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ، فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون) المائدة: ۹۰، و (وَأَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلى رِجْسِهِمْ، وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُون) التوبة: ۱۲۵.

۲. الجاثية: ۲۳. و رک: الأعراف: ۱۷۶.

۳. يونس: ۷ و ۸. و رک: آل عمران: ۱۴، و التوبة: ۳۸.

۴. «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الله جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ 9 أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا، وَ إِنَّ لِذَلِكَ لَشُعَباً كَثِيرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعَباً، فَأَوَّلُ مَا عُصِيَ الله بِهِ الْكِبْرُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ، وَ

اما در مقابل این زنجیرهٔ تباهی، مبارزهٔ با هوای نفس و شیطان و حفظ جان از دلبستگی به مادیات و تطهیر آن از رذایل و آلودگی‌ها، قوت روح و اراده و کسب فضایل اخلاقی ـ چون صبر، توکل و ایثار ـ را به ارمغان می‌آورد. افزون بر این وجود فضایل اخلاقی و همچنین مبارزه با نفس و شیطان موجب گرایش بیشتر روح انسان به سوی عالم معنا و مطلق خوبی‌ها و زیبایی‌ها یعنی خداوند می‌شود. قرآن مجید ضمن این که ما را به پیروی نکردن از گام‌های فریب شیطان می‌خواند، نقطهٔ مقابل آن را تزکیه و رشد ما دانسته و آن را به فضل و رحمت خداوند منسوب می‌کند:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ، وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ. وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً، وَ لکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّي مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ).[1]

به عبارت دیگر اگر به اقتضای بندگی خداوند به مبارزه با شیطان برخاسته و از او اطاعت نکنیم، با فضل و رحمت الهی به سوی مقصد اعلای خود رشد کرده و ارتقا می‌یابیم. و همان‌گونه که جهاد و مبارزه با دشمنان خداوند دری ویژه از درهای بهشت برای دوستان خاص او است،[2] جهاد با نفس و حفظ دل (حرم الهی) از اخلاق فاسد و نفوذ شیطان و نیز تحصیل اخلاق الهی، جهاد اکبر است و موجب تقرب به خداوند متعال می‌شود. امیر مؤمنان 7 در اهمیت جهاد با نفس روایت می‌کند:

الْحِرْصُ .... ثُمَّ الْحَسَدُ .... فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ، فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِ الدُّنْيَا، فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: حُبُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. وَ الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ دُنْيَا بَلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ.» الكافي: ج۲، ص۱۳۰ ـ ۱۳۱، شیخ کلینی.

۱. النور: ۲۱.

۲. «... قَالَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ الله عَلَيْهِ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ الله لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَ سَوَّغَهُمْ كَرَامَةً مِنْهُ لَهُمْ وَ نِعْمَةٌ ذَخَرَهَا...» الكافي: ج۵، ص٤، شیخ کلینی.

«إِنَّ رَسُولَ الله 9 بَعَثَ سَرِيَّةً، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ الله! وَ مَا الْجِهَادُ الأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ 9 : أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ».[1]

همچنین قرآن کریم آنان را که در این جهاد، جان خود را پاکیزه نگاه می‌دارند محبوب خداوند می‌داند:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِين).[2]

و چه زیبا امیر مؤمنان 7 ما را برای رسیدن به قرب الهی، به سبک‌کردن جان از آلودگی‌ها و دلبستگی‌ها سفارش فرموده‌اند:

«تَخَفَّفُوا، تَلْحَقُوا».[3]

نیز از آن حضرت روایت شده ثمرهٔ این جهاد، فوز به طاعت و بندگی پروردگار است:

«جَاهِدْ نَفْسَكَ وَ قَدِّمْ تَوْبَتَكَ، تَفُزْ بِطَاعَةِ رَبِّكَ».[4]

دوم: آن‌که مکارم اخلاق از صفات ستودهٔ پیامبر اعظم 9 و اولیای الهی : است که خداوند به آن بندگان مقرّب و محبوبش کرامت فرموده و ما را در مسیر بندگی و قرب خود به تبعیت از آن اسوه‌های متعالی سفارش کرده است:

(وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ).[5]

---

۱. الأمالي: ص٤٦٦ ـ ٤٦٧، شیخ صدوق.

۲. البقرة: ۲۲۲. همچنین فرموده است: (... لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ؛ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِين) التوبة: ۱۰۸.

۳. نهج البلاغة: خطبة ۱٦۷، ص۲٤۲، سید رضی.

۴. غرر الحكم و درر الكلم: ص۳۳۸، تمیمی آمدی؛ و عیون الحکم و المواعظ: ص۲۲۲، لیثی واسطی.

۵. قلم: ٤.

در روایتی از امام صادق 7 به اکتساب این نعمت الهی پیامبران 9 سفارش شده است:

«إِنَّ الله عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الأَخْلاقِ، فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ؛ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا الله وَ اعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ، وَ إِنْ لا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا الله وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا ....».[1]

نیز رسول اکرم 9 در ضمن سفارش‌های خود به امیر مؤمنان 7 ، مکارم اخلاق را نزد خداوند محبوب دانسته‌اند:

«وَ اللهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ الأَخْلاقِ».[2]

سوم: آن‌که تمام کمالات، خوبی‌ها و زیبایی‌های جهان، نمایی حقیقی از خداوند هستند که کمال مطلق، خیر محض و زیبایی نامتناهی است. اخلاق نیک ـ چون صبر، حلم، کرم، ستر و عفو ـ نیز جلوه‌های صفات حُسنای خداوند در بندگان او است؛ به عنوان مثال انسان حلیم نشانه‌ای از آن حلم نامحدود، و شخص کریم نیز آیتی از آن کرم مطلق است. بنابر این آن کس که در تلاش برای کسب فضیلت‌های اخلاقی و امور متعالی است، در واقع رو به سوی عالم معنا و مقام ربوبی کرده و به سوی او در حال تحول است. به عبارت دیگر کسب صفات الهی در مسیر بندگی خداوند حاصل می‌شود، و تخلّق به اخلاق الهی به‌گونه‌ای تقرب به خداوند بوده و نوعی خدایی‌شدن انسان و بندگی برای خدا است.[3] و از این رو برای کسی که به آن متحلّی شده باشد برترین مصداق فوز و فلاح خواهد بود.

در روایتی از امیر مؤمنان 7 اخلاق نیک، حلقهٔ اتصال انسان با خداوند و الهی‌شدن او معرفی گردیده است:

---

۱. الكافي: ج۲، ص۵۶، شیخ کلینی.
۲. تحف العقول: ص۵۲، ابن شعبه حرانی.
۳. رک: «وحی و نبوت»، مجموعه آثار: ج۲، ص۱۷۷، استاد شهید مطهری.

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ مَحَاسِنَ الأَخْلاقِ وُصْلَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ، فَيَجِبُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللهِ تَعَالَى».[۱]

۴. اهمیت و فایده علم اخلاق

اهمیت هر علمی به شرافت و اهمیت موضوع و غایت آن بستگی دارد. موضوع علم اخلاق فضیلت‌های اخلاقی در جان انسان و نیز رفتارهای متناسب با آن بوده و غایت آن، تبیین راه رسیدن انسان به قرب الهی و مقام عبودیت است. در این راستا دانش اخلاق با ارائهٔ یک نظام معرفتی، در پی تبیین فضایل به عنوان ارزش‌ها و کمالات اخلاقی و بیان رذایل به عنوان ضد ارزش‌ها و نقایص معنوی است. نیز این دانش مسیر اکتساب صفات الهی و تنظیم رفتار آدمی در ابعاد بندگی، فردی و اجتماعی و نحوهٔ تحصیل سعادت و فلاح دنیوی و اخروی او را بیان می‌کند.

پرسش و تحقیق

۱. تخلّق به اخلاق حسنه چگونه انسان را مستعد دریافت رحمت الهی می‌کند؟

۲. روایت «وَ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الأَخْلاقِ؛ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ، وَ إِيَّاكُمْ وَ الأَخْلاقَ الدَّنِيَّةَ؛ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَ تَهْدِمُ الْمَجْدَ» به کدام‌یک از غایات اخلاق اشاره دارد؟ توضیح دهید.

۳. دربارهٔ فواید دیگر «اخلاق» که در کتاب نیامده است تحقیق کنید و در کلاس ارائه نمایید.

۴. فایدهٔ «علم اخلاق» را بیان نمایید.

---

۱. نزهة الناظر و تنبیه الخاطر: ص۵۲، حسین بن محمد حلوانی.

درس سوم

اگر به کتاب‌ها و آثار اخلاقی دانشمندان اخلاق نظری بیفکنیم، در حالی که نقاط مشترک فراوانی مشاهده می‌کنیم، با تفاوت‌هایی از نوع مبنایی و اساسی در تحلیل و استدلال در مباحث مواجه خواهیم شد. نیز در ارائهٔ راه‌کارهای تربیت اخلاقی تفاوت‌هایی از این نوع را مشاهده خواهیم کرد. عمدهٔ این اختلاف نظرها به مکتب‌ها و روش‌های اخلاقی دانشمندان باز می‌گردد. در مباحث آینده به نحوهٔ شکل‌گیری دانش اخلاق و به مکتب‌ها و روش‌های اخلاقی می‌پردازیم.

۵. تاریخچه علم اخلاق

الف. پیدایش علم اخلاق

همان‌گونه که دانستیم اسلام به تهذیب نفس و کسب اخلاق الهی اهتمام ویژه‌ای دارد؛ به‌طوری که هدف بعثت پیامبر اعظم 9 را تزکیه و گسترش مکارم اخلاق بیان نموده است. از این رو، بیان ارزش‌ها و فضایل و دستورات اخلاقی در آیات قرآن و روایات پیامبر اکرم 9 و اهل بیت مطهرشان : بسیار به چشم می‌آید. به احتمال زیاد اولین اثر اخلاقی مکتوب پس از حضرت رسول 9 ، نامهٔ امیر مؤمنان به فرزند گرامی‌شان امام

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

مجتبی 8 است که هنگام بازگشت از جنگ صفین آن را نگاشته‌اند.[۱] اگرچه کتاب شریف ***نهج البلاغه*** مشحون از نگاشته‌های اخلاقی فراوان از آن حضرت است، اما جامعیت این نامه به عنوان مجموعه‌ای از نکات ظریف اخلاقی و تربیتی، آن را ممتاز کرده و به سندی ویژه و افتخارآمیز برای شیعیان آن امام همام قرار داده است. پس از آن، کتاب مبارک ***صحیفه سجادیه*** به‌ویژه دعای نورانی مکارم الأخلاق آن و نیز ***رسالة الحقوق*** حضرت سید الساجدین علی بن الحسین 8 مهم‌ترین و افتخارآمیزترین آثار مکتوب اخلاقی است که از امامان معصوم : نگاشته و به عالم بشریت ارائه گردیده است.

با توجه به تأکید معصومان : بر مکارم اخلاق و تبیین راه‌کارهای سعادت معنوی و اخلاقی فردی و اجتماعی، اصحاب آن بزرگواران با اهتمام به تألیف رساله‌ها و مکتوبات اخلاقی برگرفته از سخنان آن حجت‌های الهی پرداختند و مؤلفان مجامع روایی بخش‌هایی از کتاب‌های خود را به مباحث اخلاقی اختصاص دادند. یکی از اصحاب ائمه : به نام اسماعیل بن مهران (قرن دوم هـ ق) رساله‌ای با عنوان ***صفة المؤمن والفاجر*** در این زمینه تألیف کرده است.[۲] ثقة الإسلام شیخ کلینی 1 (متوفای ۳۲۹ هـ ق) در کتاب سترگ ***الکافی*** بخش عمدهٔ «کتاب الإیمان و الکفر»[۳] را به روایات اخلاقی اختصاص داده و بسیاری از روایات آداب زندگی را در «کتاب العِشرَة»[۴] آورده است. همچنین شیخ صدوق 1 (۳۰۵ ـ ۳۸۱ هـ ق) در اثر گران‌سنگ خود، ***کتاب من لا یحضره الفقیه*** بخشی را با عنوان «باب الحقوق»[۵] تدوین و در آن، «رسالة الحقوق» امام زین

---

۱. نهج البلاغة: نامهٔ ۳۱، ص۳۹۱، سید رضی.
۲. اخلاق اسلامی (مبانی و مفاهیم): ص۲۵، محمد داودی.
۳. الکافي: ج۲، ص۱۵، شیخ کلینی.
۴. همان: ج۲، ص۶۳۵.
۵. کتاب من لایحضره الفقیه: ج۲، ص۶۱۸، شیخ صدوق.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

العابدین 7 را آورده و برخی از آداب زندگی را در «کتاب المعیشة»[1] ذکر کرده است. همچنین در کتاب ارزشمند ***الخصال*** بسیاری از روایات آداب، محاسن و مَساوی اخلاق را بیان نموده است.

بنابر این تألیف و تدوین کتاب‌ها و رساله‌های اخلاقی از قرن دوم هجری در میان اصحاب امامان : و علمای شیعه شروع شده است. شایان ذکر است برخی عالمان اهل سنت نیز از حدود قرن چهارم به تألیف آثار اخلاقی پرداخته‌اند؛ از جمله محمد بن حبان شافعی (متوفای ۳۵۴ هـ ق) کتاب ***روضة العقلاء*** را در برخی آداب و فضایل اخلاقی، و نصر بن محمد سمرقندی (متوفای ۳۹۵ هـ ق) کتاب ***تنبیه الغافلین*** را در برخی مباحث اخلاقی و کتاب ***بستان العارفین*** را در برخی آداب نگاشته‌اند.

ب. مکتب‌ها و روش‌های اخلاقی

علم اخلاق در میان دانشمندان مسلمان با توجه به مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناسی، با روش‌های متفاوتی شکل یافته و تدوین شده است. این دیدگاه‌ها موجب پیدایش نظام‌های اخلاقی گوناگونی شده است که از آن‌ها به مکتب‌ها و روش‌های فلسفی (عقلی)، عرفانی (سلوکی)، نقلی (مأثور و حدیثی) و تلفیقی تعبیر می‌شود.

۱) اخلاق فلسفی (عقلی)

فلاسفه، حکمت را به دو بخش اساسی «حکمت نظری» و «حکمت عملی» تقسیم کرده‌اند. حکمت نظری، علم به حقایق و اموری است که شایستهٔ دانستن‌اند و حکمت عملی، علم به حقایق و اموری است که سزاوار عمل‌کردن و یا ترک‌کردن هستند. همچنین آنان، حکمت عملی را به سه بخش: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن تقسیم

---

۱. همان: ج۳، ص۱۵۶.

کرده‌اند و به احکام عملی عقل در هریک از حوزه‌های نفس آدمی، تدبیر منزل و سیاست و تدبیر اجتماع پرداخته‌اند.

در بخش اخلاق، فیلسوفان مسلمان بر این باورند که منشأ روحی (نفسانی) رفتارهای خوب و بد انسان، ملکات و حالت‌های راسخ و استوار در جان آدمی است که از آن‌ها با واژهٔ «خُلق» یاد کرده‌اند که شامل خُلق نیک و خُلق بد می‌شود. خلق نیک، فضیلت و خلق بد، رذیلت نامیده می‌شود.

حکمای مسلمان معتقدند نفس انسان دارای قوای عاقله، شهویه و غضبیه است. قوهٔ شهویه منشأ تمایل، جلب و جذب مطلوب‌ها و ملایمات، و قوهٔ غضبیه منشأ تخاصم و دفع مضرّات و مُنافرات است. نیز قوهٔ عاقله (ناطقه) منشأ ادراک بایسته‌ها و عامل هدایتگری است. قوای شهویه و غضبیه بین انسان و سایر حیوانات مشترک است و فصل ممیّز انسان از سایر حیوانات، قوهٔ عاقلهٔ او است و در واقع حقیقت اصلی انسان را تشکیل می‌دهد.

در نگاه اخلاق فلسفی هریک از قوای نفس می‌توانند دارای حالت افراط و تفریط گردند که در این صورت منشأ رذیلت اخلاقی‌اند، و می‌توانند دارای حد وسط و اعتدال باشند که در این صورت منشأ فضیلت اخلاقی‌اند. مثلاً قوهٔ غضبیه در حالت افراط منشأ تهوّر (بی‌باکی) و در حالت تفریط منشأ ترس (جُبن) و در حالت اعتدال منشأ شجاعت است. اعتدال قوای شهویه و غضبیه با تبعیت از قوهٔ عاقله حاصل می‌شود. از فضیلت قوای عاقله، شهویه و غضبیه به ترتیب با عنوان «حکمت»، «عفت» و «شجاعت»، و از اجتماع فضیلت‌های مذکور با عنوان «عدالت» یاد می‌شود.

توصیهٔ اساسی در این روش اخلاقی بر اعتدال‌بخشیدن به قوای نفسانی است. به عبارتی می‌توان گفت: علم اخلاق فلسفی، بر شناخت قوای نفسانی انسان و صفات آن‌ها و چگونگی اعتدال‌بخشی این قوا در مسیر شکوفایی و رشد آن‌ها با محوریت عقل تأکید می‌کند.

کتاب‌های ***تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق*** مسکویه رازی و ***اخلاق ناصری*** خواجه نصیرالدین طوسی براساس این مکتب تألیف شده‌اند.

از دیدگاه برخی محققان، این شیوهٔ اخلاقی جامعیت لازم در تفسیر و توجیه همهٔ مفاهیم اخلاقی را ندارد،[۱] و از آن‌جا که دارای محتوای علمی خشکی بوده است از محیط علمی تجاوز نکرده و به میان عموم مردم نرفته است.[۲]

۲) اخلاق عرفانی (سلوکی)

یکی دیگر از روش‌های اخلاق اسلامی، اخلاق عرفانی و سلوکی است. این روش مبتنی بر دیدگاه‌های نظری عرفان اسلامی در معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی است. عارفان قائل به نقص ادراکات حسی و عقلی و در مقابل، کمال ادراک قلبی و شهودی‌اند.[۳] نیز بر این باورند که در عالم فقط وجود واحدی است که همان وجود حضرت حق است و سایر موجودات در حقیقت، سایه و ظِلّ وجود اَحَدی و سرمدی خدای عزیز جلیل هستند و فقط نامی از هستی برده‌اند.[۴] همچنین بر این باورند که انسان فقط از

---

۱. رک: «فلسفه اخلاق»، مجموعهٔ آثار: ج۲۲، ص۳۷۵ ـ ۳۸۸، استاد شهید مطهری.

۲. رک: «تعلیم و تربیت در اسلام»، همان: ج۲۲، ص٦٤٦.

۳. «کسی کو عقل دوراندیش دارد — بسی سرگشتگی در پیش دارد
ز دور اندیشی عقل فضولی — یکی شد فلسفی، دیگر حُلولی
خِرد را نیست تابِ نور آن روی — برو از بهر او چشمی دگر جوی
دو چشم فلسفیّ چون بود اَحوَل — ز وحدت دیدن حق شد معطّل
ز نابینایی آمد رأی تشبیه — ز یک چشمی است ادراکات تنزیه»
گلشن راز: ص۷۱، شیخ محمود شبستری.

۴. «ره عقل جز پیچ در پیچ نیست — بَرِ عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق‌شناس — ولی خوره گیرند اهل قیاس:
«که پس آسمان و زمین چیستند؟ — بنی آدم و دام و دد کیستند؟»
پسندیده پرسیدی ای هوشمند! — بگویم گر آید جوابت پسند:
نه هامون و دریا و کوه و فلَک — پری و آدمی‌زاد و دیو و ملَک
همه هرچه هستند ار آن کمترند — که با هستی‌اش نام هستی برند
.....
چو سلطان عزّت علَم برکشد — جهان سر به جَیب عدم درکشد»
بوستان سعدی: باب سوم، گفتار در معنی فنای موجودات در معرض وجود باری.

طریق معرفت قلبی و شهودی آن هم در حد وجود ناقص خود، می‌تواند آن‌گونه که شایسته است به حضرت حق جلّ و علا معرفت یابد.

از نگاه این مکتب هدف انسان وصول به معرفت شهودی حضرت حق است و برای این منظور، او باید متخلّق به اخلاق الله شود. عرفان برای رسیدن به این مقام دارای نظام تربیتی خاصی است که مبتنی بر شناخت خاصی از نفس آدمی است. عارفان بر این باورند که نفس (روح) انسان دارای مراتبی است که هر یک از مراتب بالاتر، باطنِ مرتبهٔ پایین‌تر و مرتبهٔ پایین‌تر حجاب مرتبهٔ بالاتر محسوب می‌شود، و برای رسیدن به کمال حقیقی و سعادت نهایی باید به باطنی‌ترین (عالی‌ترین) مرتبهٔ نفس معرفت یافت. از این رو انسان باید سفری معنوی را در درون خود آغاز نماید و در این سیر اَنفُسی ـ که از «یقظه» شروع و به «فناء فی الله»[1] پایان می‌یابد ـ حجاب‌های درونی را درنوردیده و هریک از مراتبِ جان خود را به فعلیت رسانده و به مرحلهٔ بعدی برسد. زاد و توشهٔ این سفر روحانی، مجاهده و ریاضت نفس است. سالک إلی الله در هریک از منازل حرکت و معرفت قلبی، به مشاهدهٔ احوال و آثار نفس در آن مرحله نایل می‌شود که به حرکت نفس، «سلوک» و به مشاهدهٔ احوال نفس و آثار مراحل و منازل سلوک، «سیر» اطلاق می‌شود. این بخش از عرفان با عنوان «عرفان عملی» شناخته می‌شود.

عرفان عملی بر جهاد با نفس، ریاضت نفس، معرفت نفس، محبت و عشق و داشتن استاد کامل[2] تأکید دارد. از آن‌جا که این روش بر «توجه به خود» و «معرفت نفس» تأکید دارد و نیز بسیاری از آثار عرفانی دارای نظم و نثری فخیم و زیبا بوده و از آرایه‌های ادبی بهره برده است، مقبولیت بسیاری در میان عموم مردم یافته، اگرچه عمق ادراک‌ها و

---

۱. در برخی آثار عرفانی آخرین مرحله را «بقاء بالله» یا «بقاء به معبود» ذکر کرده‌اند.

۲. «قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی»
دیوان حافظ: غزل ۴۹۰.

دریافت‌های عرفانی برای عموم افراد قابل درک نبوده است. نیز فتوّت‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های عرفانی در این رابطه دارای نقش به‌سزایی بوده است.

عرفا در تبیین روش و توصیف سیر و سلوک عرفانی نفس و دستورات تربیتی خویش، از مشاهدات و تجربه‌های عرفانی بهره برده‌اند و در این زمینه به آیات و روایات فراوان نیز استدلال کرده‌اند،[۱] اگرچه استنادها و استدلال‌های‌شان بیش از این که به ظواهر آیات و روایات باشد، به باطن آن‌ها بوده است. از این رو بسیاری دیدگاه‌ها و نظرات‌شان نزد حکما، متکلمان، مفسران و صاحبان سایر روش‌های اخلاقی قابل تصدیق نبوده و نیز برخی از آن‌ها متناقض به نظر رسیده است. اهل معرفت همچنین برای ارائهٔ دستاوردهای مکاشفات‌شان از جهان هستی و جلوه‌های آن از جمله نفس انسان، و تبیین دیدگاه‌های خود به صورت نظام‌مند، از نظام عقلی و فلسفی بهره‌گیری نموده و دانش «عرفان نظری» را همچون نظامی فکری فلسفی پایه‌ریزی و تدوین کرده‌اند.

کتاب‌های ***منازل السائرین*** خواجه عبدالله انصاری، ***أوصاف الأشراف*** خواجه نصیرالدین طوسی، ***مثنوی معنوی*** جلال الدین مولوی، ***گلشن راز*** شیخ محمود شبستری، ***رساله سیر و سلوک*** منسوب به علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم و ***رساله لُبّ اللُّباب*** علامهٔ طهرانی[۲] از آثار اخلاق عرفانی و سلوکی محسوب می‌شوند.

برخی متصوّفه براساس ذوق و برداشت‌های نادرست خود نوعی افراط‌کاری در مبارزه با نفس داشته و برخی تعلیمات غلط را که با کتاب و سنت ناسازگار است مطرح نموده‌اند. از آثار بد خطای آنان این بوده که اخلاق اسلامی را از صحنهٔ زندگی واقعی انسانی بیرون برده و زندگی را در مقابل معنویت و توجه به آخرت قرار داده است.[۳] نیز از جملهٔ خطاهای بزرگ برخی از عرفا، بی‌توجهی به ظواهر آیات و روایات و غفلت از ابعاد گوناگون اسلام و

---

۱. رک: تحریر تمهید القواعد: ص۱۲۳ ـ ۱۲۵، آیت الله جوادی آملی.

۲. این کتاب برگرفته از اولین دورهٔ درس‌های اخلاقی و عرفانی علامهٔ طباطبایی 1 است.

۳. رک: «تعلیم و تربیت در اسلام»، مجموعهٔ آثار: ج۲۲، ص٦٤٧، استاد شهید مطهری.

در نتیجه، نفی احکام اجتماعی اسلام بوده است.[۱] در واقع این تفکرات نادرست موجب گردیده صاحبان آن نتوانسته‌اند بین دنیا و آخرت و ظاهر و باطن جمع کرده و آدمی را از تزاحمات حفظ نمایند، در حالی که «هنر جمع سالم است نه جمع مکسّر».[۲]

۳) اخلاق نقلی (مأثور)

منظور از روش اخلاق نقلی، شیوه‌ای از اخلاق است که عالمان متشرّع ـ از جمله محدّثان ـ با گردآوری و تبویب آیات و روایاتی که بیانگر مفاهیم و دستورات اخلاقی و آداب است، آن را به عنوان مجموعهٔ ارزش‌ها و دستورات اخلاقی دین تلقّی کرده و آن محتوا را با نگارش و املای نصوص اخلاقی دین، برای عالمان و مردم نقل کرده و نشر داده‌اند.

این روش که با مبانی محدّثان و فقیهان از جمله «خدامحوری اخلاق»، «ابتنای اخلاق به کتاب الله و سنت» و نیز «رکن‌بودن اخلاق در دینداری» شکل گرفته است، از حالت بسیط و ابتدایی در حد نگارش برخی رساله‌ها و «اصول» حدیثی آغاز، و به تدریج رشد نسبی یافته و در مجامع روایی مانند کتاب شریف ***الکافی*** نمود داشته است.

در روش اخلاقی مأثور، نظام معنایی کامل و دقیقی که از یک دانش انتظار می‌رود، دیده نمی‌شود. شاید انگیزهٔ اصلی مؤلفان آثار اخلاق نقلی در ابتدا، صرفاً بیان دستورات و توصیه‌های عملی و بسط و گسترش رفتارهای اخلاقی در میان متدینان بوده است و از این رو، در پی ارائهٔ یک نظام علمی جامع و دقیق نبوده‌اند. از سوی دیگر همان‌گونه که علم فقه ابتدا در حد بیان احادیث فقهی بوده و در گذر زمان و مواجهه با مسائل جدید از علم حدیث مستقل گردید، اقتضای آثار و نصوص اخلاقی نیز در بستر تاریخی این بوده است که ابتدا با شکلی بسیط و صرفاً با تبویب آیات و روایات محتوای اخلاق اسلامی،

---

۱. رک: صحیفهٔ امام: ج٤، ص٧ و ١٨٣ ـ ١٨٤، ج٨، ص٥٣٠، و ج١٠، ص٤٥٩، امام خمینی؛ و «آشنایی با قرآن»، مجموعهٔ آثار: ج٢٦، ص٣٩، استاد شهید مطهری.

۲. این تعبیر از استاد بزرگوار حضرت آیت الله جوادی آملی دامت برکاته است. ر ک: ولایت فقیه: ص ٢٧٤، آیت الله جوادی آملی؛ و تسنیم، تفسیر قرآن کریم: ج ١٦، ص ٦٩٢، همو.

تدوین و ارائه گردد، و چون در اوایل بعد از «عصر نص» هنوز مفاهیم و قضایای اخلاقی با تعارضات و تزاحمات همراه نشده بود، صاحبان نصوص اخلاقی، به ارائهٔ مبادی و غایات و مسائل اخلاق نیازی نمی‌دیدند. بنابر این، به روش اخلاق نقلی هنگامی می‌توان به عنوان یک مکتب اخلاقی نظر کرد که مبانی، اهداف، اصول کلی، مفاهیم و قضایای اخلاقی و نسبت‌های هریک از این امور با دیگری بسان یک دانش و با استناد به آیات و روایات (سنت) گردآوری و با تحلیل، استنباط و استنتاج تدوین و ارائه گردد.

شایان ذکر است این روش اخلاقی با این‌که در حد کمال بایسته‌اش تدوین نشده است، اما با این حال برای عامه و خاصه مردم بسیار جذّاب و مفید و مؤثر است؛ زیرا ذهن‌ها و دل‌ها به شکل مستقیم و بدون هرگونه تحلیل یا استنباط مصرَّح، مخاطب کلام الهی و سخنان معصومان : قرار می‌گیرد و انسان‌ها گو آن‌که از پیامبر خدا 9 و جانشینان بزرگوارش : بدون واسطه، با چشم و گوش فطرت خویش پیام الهی را دریافت می‌کنند و هریک به اندازهٔ ظرفیت خویش آن را دریافته و وجود خود را با آن آب حیات سیراب می‌کنند.

آثاری که در بخش «پیدایش علم اخلاق» ذکر شد و نیز کتاب‌های ***الزهد*** حسین بن سعید کوفی اهوازی، ***تحف العقول عن آل الرسول*** حسن بن علی بن شعبه حَرّانی، ***شعب الإیمان*** احمد بن حسین بیهقی، ***الآداب الدینیة للخزانة المعینیة*** فضل بن حسن طبرسی، ***مکارم الأخلاق*** حسن بن فضل طبرسی، ***مکارم أخلاق النبی و الأئمة*** قطب راوندی، ***بحار الأنوار*** (مجلدات ۶۴ ـ ۷۶) علامهٔ مجلسی و ***آیین اخلاق اسلامی*** آیت الله جواد تهرانی از آثار روش اخلاق نقلی محسوب می‌شوند و دروس اخلاق بزرگانی چون آیت الله مشکینی، آیت الله احمدی میانجی و آیت الله حق‌شناس 5 در چارچوب این روش ارائه می‌شده است.

٤) اخلاق تلفیقی

در روش اخلاق تلفیقی، به منابع وحیانی (کتاب و سنت)، عقل و قلب به عنوان منابع شناخت به صورت جامع دیده می‌شود. در این روش منبع اصلی همان وحی است و در

پرتو آن، عقل و قلب نیز از کشف حقایق بهره‌مندند. عقل به عنوان حجت درونی انسان از سوی خداوند در کنار وحی به عنوان حجت بیرونی مطرح است.[۱] وحی، مبیّن کلیات و جزئیات فضایل و رذایل و راه‌کارهای تربیت اخلاقی است و عقل، مدرک کلیات. قلب نیز به عنوان منبعی برای معرفت حقایق در حد تجربهٔ شخصی (جزئی) است. در عین حال، مشاهدات قلبی به وحی و عقل ارجاع می‌شود و در صورت تأیید آن‌ها مقبول خواهد بود.[۲]

اخلاق تلفیقی همان گونه که براساس اصول و قواعد فهم متن به ظواهر آیات و روایات استدلال می‌کند، با ظرفیت‌سازی برهان عقلی و مشاهدات قلبی، از گستره و عمق بیشتری از حقایق بهره می‌برد.[۳]

در روش تلفیقی ممکن است عناصر نظام اخلاقی – شامل: منابع (وحی، عقل و قلب)، مبانی، غایات و روش آموزه‌ها – به یکی از روش‌ها و مکاتب نقلی، فلسفی و عرفانی نزدیک‌تر باشد، اما در عین حال از ظرفیت‌ها و ویژگی‌های سایر روش‌ها و مکاتب نیز بهره‌مند خواهد بود.[۴]

شایان ذکر است از سیرهٔ برخی اساتید اخلاق این برداشت می‌شود که روش اخلاق نقلی و عقلی را زمینه و مقدمه‌ای برای اخلاق عرفانی و سیر و سلوک می‌دانند. بنابر این نگاه، این دو روش در طول هم بوده و کسانی که در مسیر تربیت اخلاق نقلی و عقلی رشد یافته‌اند شایستگی ورود به روش اخلاق عرفانی را می‌یابند. از این رو برخی بزرگان،

---

۱. رک: الكافي: ج ۱، ص ۱٦، شیخ کلینی.

۲. رک: تحریر تمهید القواعد: ص ۱۳۱ ـ ۱٤٥، آیت الله جوادی آملی.

۳. از گستره و عمق بیشتر، به بطون و مراتب حقایق نیز تعبیر می‌شود.

٤. با توجه به این که مکتب‌های اخلاق فلسفی و اخلاق عرفانی در مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی دارای دیدگاه‌های متفاوتی هستند، تلفیق آن دو در مبانی و ارائهٔ یک دستگاه منسجم اخلاقی در این بخش دشوار به نظر می‌رسد. این دو مکتب نه تنها به لحاظ منابع شناخت و نحوهٔ استدلال امکان تقریب دارند، بلکه از جهت روش ارائهٔ آموزه‌های اخلاقی ممکن است تا حد زیادی به هم نزدیک شوند.

دروس عام اخلاقی را با رویکرد نقلی و عقلی برگزار می‌کرده‌اند و برای شاگردان خاص خود به شیوهٔ سلوکی، تربیت اخلاقی داشته‌اند.

کتاب‌های ***إحیاء علوم الدین*** ابوحامد غزالی، ***لوامع الإشراق فی مکارم الأخلاق*** ***(اخلاق جلالی)*** علامهٔ دوانی، ***المحجة البیضاء*** ملامحسن فیض کاشانی، ***جامع السعادات*** ملامهدی نراقی و ***شرح چهل حدیث*** امام خمینی از آثاری است که به شیوهٔ تلفیقی نگاشته شده‌اند، و دروس اخلاق آیت الله مجتبی تهرانی 5 نیز در چارچوب این روش ارائه می‌شده است.

در کتاب حاضر مباحث اخلاقی در نظامی علمی و منسجم، براساس روش تلفیقی پی‌گیری می‌شود. تلاش بر این است که محور مباحث، آیات و روایات باشد و در روش استدلال ضمن استفاده از ظواهر آیات و روایات، از برهان و تحلیل عقلی بهره‌گیری نماییم. همچنین از نکته‌های ظریف و تجربه‌های عالمان ربانی و بزرگان عرفان که مورد تأیید کتاب و سنت است در حد ممکن و متناسب با این سطح استفاده خواهیم کرد.

۶. ساختار علم اخلاق و قلمرو موضوعات

هریک از صاحبان مکاتب و روش‌های اخلاقی به شیوه‌ای به تدوین علم اخلاق و ساختار آن پرداخته‌اند. در میان این شیوه‌ها، تدوین مباحث اخلاق براساس قوای نفس از قدمت و اقبال بیشتری برخوردار بوده است. در کنار این شیوه روش دیگری نیز در بین محققان معاصر معروف و معمول گردیده که براساس نوع رابطهٔ انسان با خداوند، خود و دیگران مباحث اخلاق تدوین شده است.

شیوهٔ اول

گفته شد: انسان دارای قوای عاقله، شهویه و غضبیه است و هریک از این قوا ممکن است متصف به خلق نیک و بد شود. فضیلت قوهٔ عاقله (نفس مَلَکی)، حکمت و فضیلت قوهٔ شهویه (نفس بَهیمی)، عفت و فضیلت قوهٔ غضبیه (نفس سَبعی)، شجاعت و فضیلت مجموع

هر سه قوه، عدالت است. از این چهار فضیلت با عنوان «اجناس فضایل» یاد می‌شود.[۱] در این شیوه هر یک از اجناس فضایل، ابواب اصلی مباحث اخلاقی را تشکیل می‌دهند.

زیر مجموعهٔ هریک از این اجناس، فضیلت‌های آن جنس است که به آن‌ها «انواع فضایل» اطلاق شده است. برخی فضایلِ حکمت عبارت است از ذکاء نفس، فهم، صفای ذهن، سهولت تعلّم و حسن تعقّل. از جملهٔ فضایلِ عفت، فضیلت حیاء، رفق، مسالمت، صبر، قناعت، وقار، ورع، حریت و سخا ذکر شده است. نیز برخی فضایل شجاعت عبارت است از بلندهمتی، ثبات، حلم، سکون نفس، تحمل، تواضع و حمیت. همچنین از جملهٔ فضایل عدالت، فضیلت صداقت، وفا، شفقت، صلهٔ رحم، مکافات، حسن شرکت، تسلیم و توکل شمرده شده است.

شیوهٔ دوم

افعال اختیاری انسان به لحاظ این که در رابطه با چه امری انجام می‌گیرد، به سه دستهٔ کلّی تقسیم می‌شود:[۲]

نخست: کارهایی که انسان در ارتباط با خداوند متعال انجام می‌دهد؛ مثل توجّه به خداوند، امید به خدای سبحان، ایمان به او، خوف و خشوع از حضرتش. این کارها منشأ عبادت و بندگی در برابر خداوند می‌شود.

دوّم: کارهایی که اَصالةً به خود انسان مربوط می‌شود هر چند که ثانیاً و بالعرض، با دیگران نیز ارتباط پیدا کند و یا رابطهٔ با خدا هم در آن ملحوظ شود؛ مانند تفکر و اراده.

سوّم: کارهایی که انسان در ارتباط با دیگران انجام می‌دهد و روابطی است که با دیگران برقرار می‌کند؛ مانند معاملات و نیکی به دیگران.

---

۱. در این شیوه هر یک از اجناس فضایل، ابواب اصلی مباحث اخلاقی را تشکیل می دهند.

۲. رک: مصباح الشریعة، الباب الأول فی العبودیة: ص۵، منسوب به امام صادق 7 ؛ تعالیم اسلام: ص۱۹۷، علامه طباطبایی؛ «انسان و نیازهای زمان ۱و۲»، مجموعهٔ آثار: ج ۲۱، ص ۳۰۱-۳۰۲، استاد شهید مطهری؛ اخلاق در قرآن: ج۱، ص۱۹، آیت الله مصباح یزدی؛ شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی: ص۲۷۳، علامه جعفری.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

از آن‌جا که اخلاق نیک و بد منشأ رفتارهای نیک و بد می‌شود، بر اساس تقسیم‌بندی فوق، مباحث اخلاق در سه بخش کلّی «اخلاق بندگی»، «اخلاق فردی» و «اخلاق اجتماعی» مطرح شده است.[۱]

بنابر این نگاه، مباحث اخلاق اسلامی در این سه بخش ارائه خواهد شد. و از آن‌جا که بخش مهمی از مباحث اخلاق و آداب اجتماعی به اخلاق و آداب در خانواده اختصاص دارد، این بخش به‌طور ویژه در پایان مباحث اخلاق اجتماعی خواهد آمد. پیش از ورود به مباحث اخلاقی، به مبانی، اصول و روش‌های تربیت اخلاقی می‌پردازیم.

پرسش و تحقیق

۱. عمدهٔ مباحث اخلاقی کتاب ***الکافی*** شیخ کلینی 1 در چه ابوابی ارائه شده است؟ به انتخاب خود سه روایت از آن را ذکر نمایید.

۲. دیدگاه مکتب اخلاق فلسفی دربارهٔ نفس و قوای آن چیست؟

۳. دیدگاه مکتب اخلاق عرفانی دربارهٔ حقیقت روح و مراتب آن چیست؟

۴. دیدگاه مکتب اخلاق تلفیقی در خصوص منابع تدوین دانش اخلاق چیست؟

۱. رک: اخلاق در قرآن: ج۱، ص۱۹، آیت الله مصباح یزدی.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

بخش اول:

مبانی اخلاق اسلامی

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

فصل اول:

مبانی هستی شناختی

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس چهارم

دانستیم اخلاق انسانی اموری واقعی هستند که در جان آدمی راسخ و استوار می‌گردند. بنابر این هرگونه تحلیل و تفسیر از صفات و اخلاق نیک و بد انسان و همچنین ارائهٔ هر برنامهٔ تربیت اخلاقی، باید با قوانین نظام هستی سازگار بوده و به‌طور منطقی بر آن‌ها مبتنی باشد. در ادامه به قضایایی که بیانگر قوانین کلی و واقعیت‌های عام نظام هستی خواهیم پرداخت.

پیش از ورود به مباحث اخلاقی لازم است به مبانی اخلاق اسلامی بپردازیم. منظور از «مبانی» در این‌جا قضایایی است که علم اخلاق و قضایای اخلاقی بر آن‌ها مبتنی هستند. به عبارت دیگر مبانی، قضایایی است که بر اهداف، اصول، روش‌ها و مسایل اخلاقی تقدم منطقی دارند. از این قضایا با عنوان «مبادی تصدیقی» یاد می‌شود.[1] مبانی هر علم عموماً در علم دیگر بررسی و در صورت بدیهی‌نبودن اثبات می‌شوند؛ به عنوان مثال مبانی خداشناختی اخلاق، در علم کلام اثبات می‌شوند. البته ممکن است برخی مبانی در همان علم مورد بررسی و اثبات قرار گیرد.

---

۱. در اصطلاحی دیگر منظور از مبانی، مفاهیم و قضایایی است که علم اخلاق و قضایای اخلاقی بر آن‌ها مبتنی است که در این صورت مبانی، شامل مبادی تصوری و مبادی تصدیقی علم اخلاق و قضایای اخلاقی می‌شود.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

مبانی اخلاق اسلامی به مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، الهیاتی، انسان‌شناختی و فرجام‌شناختی تقسیم می‌شوند. معمولاً مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی در فلسفه مورد بحث و اثبات قرار می‌گیرند.[۱]

منظور از مبانی هستی‌شناختی اخلاق اسلامی، قضایا و قوانین کلی و عام هستی ـ مانند مراتب هستی، علیت و تقسیم وجود به واجب و ممکن ـ است که علم اخلاق اسلامی و قضایای اخلاقی بر آن‌ها مبتنی می‌باشند.

در ادامه به برخی مبانی هستی‌شناختی اخلاق از منظر نصوص اسلامی و عقل می‌پردازیم.

۱. مراتب وجود

همهٔ ما خود و موجودات پیرامون‌مان مانند انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و اجسام را می‌شناسیم و از این شناخت خود در قالب این قضایا یاد می‌کنیم: «انسان هست»، «حیوان هست»، «گیاه هست» و «کوه هست». روشن است که در تمام این قضایا موضوع متفاوت است؛ اما محمول در همه، وجود و هستی است، و از سویی می‌دانیم در تمام این قضایا، مفهوم هستی به یک معنا است. بنابر این معلوم می‌شود تمام موجودات دارای «حقیقت مشترک وجود» هستند.

اکنون این پرسش در ذهن‌مان نقش می‌بندد که این موجودات در چه چیزی با یکدیگر متفاوتند؟ به عبارت دیگر چه چیزی موجب شده موضوع در این قضایا متعدد باشد، در حالی که محمول در آن‌ها، حقیقتی واحد است؟ برای پاسخ به این پرسش شایسته است به پدیدهٔ نور توجه کنیم. نور شمع، نور چراغ قوه، نور لامپ، نور ماه و نور خورشید همگی نورند و در نور بودن دارای شدت و ضعف بوده و هرکدام مرتبه و درجه‌ای مخصوص خود دارند. در عالم هستی نیز موجودات این‌گونه‌اند؛ یعنی همگی در اصل هستی و وجود، مشترک بوده و از آن بهره می‌برند؛ اما با این تفاوت که هریک دارای مرتبه‌ای از وجود

---

۱. از آن‌جا که طلاب گرامیِ فراگیر این مباحث، هنوز دروس فلسفه را نیاموخته‌اند، به مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی از منظر فلسفه نپرداخته و ارائهٔ آن را به مرحلهٔ بالاتر آموزش اخلاق اسلامی وامی‌گذاریم.

بوده و در وجود خود شدت و ضعف دارند و هر مرتبه‌ای علاوه بر کمالات خود کمالات وجودی پایین‌تر را دارد. بنابر این می‌توان گفت: در نگاه عقلی (نه با نگاه ظاهری) عظمت و کوچکی هریک از موجودات (بر خلاف حجم و مقدار مادی آن‌ها) به میزان بهره‌مندی آن‌ها از حقیقت هستی است. در حکمت اسلامی این اشتراک و تفاوت در وجود را «تشکیک در وجود» نامیده‌اند.

ایمان، اعتقاد و صفات اخلاقی نیز دارای تشکیک و مراتب هستند؛ یعنی برخی دارای ایمان عمیق‌تر، اعتقادی راسخ‌تر و صفاتی قوی‌تر و زلال‌تر از دیگران چون صدق، محبت و ایثار هستند، به‌طوری که ایمان و اعتقاد و اخلاق فرد پایین‌تر را داشته و در عین حال از همان سنخ کمال بیشتری را دارند. این‌گونه تشکیک در رابطه با یک فرد نیز قابل تصور است؛ مثلاً مؤمنی که هر روز و شب به ایمان، اعتقاد و صفات نیک اخلاق خود می‌افزاید، در واقع آنچه را قبلاً کسب کرده شدت بخشیده و به درجات بالاتر ارتقا می‌دهد.

به عنوان مثال در قرآن کریم از مراتب بالاتر ایمان که خداوند به بندگان عطا می‌کند، با عنوان «زیادت» یاد شده است:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، وَإِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).[1]

همچنین در روایات معصومان : به برخی از مصادیق برتر ایمان اشاره گردیده است، از جمله در روایتی از پیامبر اکرم 9 آمده است:

«أَفْضَلُكُمْ إِيمَاناً أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً».[2]

---

۱. أنفال: ۲.

۲. جامع الأخبار: ص۵، شیخ تاج الدین محمد شعیری.
نیز از یکی از صادقین 8 روایت شده است: «بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَلَاةً مِنْ بَعْضٍ، وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ حَجّاً مِنْ بَعْضٍ، وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَدَقَةً مِنْ بَعْضٍ، وَ بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صِيَاماً مِنْ بَعْضٍ، وَ أَفْضَلُكُمْ أَفْضَلُ مَعْرِفَةً.» صفات الشیعة: ص۱۵، شیخ صدوق.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

در این روایت ضمن اشاره به رکن معرفتی ایمان، بالاترین مرتبهٔ ایمان براساس مراتب «معرفت» تبیین گردیده است؛ همان‌گونه که در روایت دیگری از آن حضرت به رکن گرایشی و عاطفی ایمان اشاره، و عالی‌ترین مرتبهٔ ایمان براساس این رکن تبیین شده است.[۱]

نیز در روایتی از پیامبر اعظم 9 ضمن اشاره به نقش اخلاق نیک در ایمان، بالاترین مراتب ایمان را بسته به نیک‌ترین اخلاق دانسته است:

«أَفْضَلُكُمْ إِيمَاناً أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقاً».[۲]

گفتنی است: حقایق دیگر مانند تقوا نیز دارای مراتب تشکیکی بوده و مشمول قانون عام تشکیک در وجودند. از این رو قرآن کریم تقوا را ملاک گرامی‌بودن افراد نزد خداوند بیان نموده، و با اشاره به وجود مراتب تقوا، گرامی‌ترین مردم را باتقواترین معرفی نموده است:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثى، وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).[۳]

۲. وجود مادی و مجرد

موجودات جهان به مادی و مجرد (فرامادی) تقسیم می‌شوند. «موجود مادی» به موجودی گفته می‌شود که ذات و جوهر آن ماده است و به تبع آن، دارای جسم و جرم، و طول و عرض و عمق می‌باشد. موجوداتی که با حواس پنجگانه قابل درک‌اند، مانند زمین، خورشید، دریا و کوه همگی مادی هستند. در مقابل، «موجود مجرد» به موجودی اطلاق می‌گردد که ذات و جوهر آن ماده نیست؛ مانند فرشتگان، جان آدمی، علم و اخلاق.

---

۱. «... فَقَالَ رَسُولُ الله 9 : لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي الله وَ الْبُغْضُ فِي الله، وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ الله وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ الله.» الكافي: ج ۲، ص ۱۲۶، شیخ کلینی.

۲. تحف العقول: ص ۴۵، ابن شعبه حرانی.

۳. حجرات: ۱۳. و رک: الكافي: ج ۲، ص ۶۵، شیخ کلینی.

هریک از موجودات مادی و مجرد ضمن این‌که دارای احکام و قوانین مشترک در اصل وجودند، اما در عین حال احکام و قوانین اختصاصی نیز دارند.

۳. عوالم هستی

از نظر حکمای اسلامی نظام هستی ماسوی الله دارای مراتب سه‌گانه است: عالم طبیعت (ناسوت)، عالم مثال (ملکوت) و عالم عقول (جبروت).

عالم طبیعت (ناسوت) یعنی عالم ماده و محسوسات که همان عالم دنیا است. از ویژگی‌های ماده، حرکت و زمان و مکان است.

عالم مثال (ملکوت) عالمی برتر از عالم طبیعت و فاقد ماده، حرکت و زمان و مکان است؛ اما دارای صوَر و ابعاد ماده است، مانند آنچه انسان در رؤیا آن را مشاهده می‌کند.

عالم عقول (جبروت) عالمی برتر از عالم مثال است که عالم معنا بوده و فاقد ماده و فاقد صوَر و ابعاد ماده می‌باشد.

از آن‌جا که ماده به لحاظ کمالات وجودی کمترین بهره از هستی را دارد، هریک از این عوالم از کمالات محدود شروع و به بالاترین حد از «وجود ممکن» که رهایی از ماده و خصوصیات آن است می‌رسد، و به عبارت دیگر نظام تشکیکی بر عوالم هستی حاکم است. بنابر این عوالم بالاتر تمام کمالات عوالم پایین‌تر را داشته ولی نقایص آن‌ها را ندارند، و از این رو در نظام و چینش هستی هریک از عوالم بالاتر بر عوالم پایین‌تر به لحاظ وجودی اشراف داشته و محیط اند.

٤. جهان غیب و شهادت

قرآن مجید خداوند را عالِم به غیب و شهادت معرفی نموده و می‌فرماید:

(هُوَ اللَّهُ الَّذي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحيمُ).[1]

همچنین ایمان به غیب را بخش بسیار مهم ایمان و تقوا می‌داند:

---

۱. حشر: ۲۲. و رک: رعد: ۹ و توبه: ۹٤ و ۱۰۵.

(ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ * الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ... * وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).[1]

برای روشن شدن حقیقت غیب و شهادت ابتدا به مفهوم آن دو در لغت می‌پردازیم. در لغت غیب و شهادت دو مفهوم متقابل هستند. واژۀ «شَهادة» از ریشۀ «ش‌ه‌د» است که بر حضور شاهد و علم به چیزی (مشهود) دلالت می‌کند[2] و در مقابل، واژۀ «غَیب» از ریشۀ «غ‌ی‌ب» است که بر عدم حضور چیزی (غائب) نسبت به چیز دیگر (مغیب) دلالت دارد.[3] بنابر این، آن‌جا که موجودی در مقایسه با چیزی حاضر است مفهوم «شهادت» صدق می‌کند، و آن‌جا که در مقایسه با آن حاضر نیست مفهوم «غیب» صادق است.

حال اگر مفاهیم غیب و شهادت را با عوالم هستی مقایسه کنیم، می‌بینیم عالم طبیعت برای موجودات آن، «عالم شهادت» است و عوالم بالاتر برای آن‌ها «عالم غیب» است. نیز عالم مثال نسبت به موجودات آن، «عالم شهادت» بوده و «عالم عقول» در مقایسه با آن‌ها «عالم غیب» است. همچنین عالم عقول برای موجودات آن، «عالم شهادت» می‌باشد و خداوند برای‌شان غیب خواهد بود. اما از مراتب بالا به پایین که نظر کنیم، همه چیز برای خداوند شهادت و حضور است و چیزی نیست که خداوند نسبت به آن حضور و احاطۀ وجودی نداشته باشد. همچنین موجودات عالم عقول نسبت به عوالم پایین‌تر (مثال و طبیعت) احاطۀ وجودی دارند و این عوالم برای‌شان شهادت است. همین معنا در رابطه با عالم مثال صادق است و عالم طبیعت برای موجودات عالم مثال، شهادت می‌باشد.

---

۱. بقره: ۲ ـ ٤.

۲. رک: جمهرة اللغة: ج۲، ص٦٥٣، ابن درید؛ المحیط في اللغة: ج۳، ص۳۸۸، صاحب بن عباد؛ الصحاح: ج۲، ص٤٩٤، جوهری؛ و معجم مقاییس اللغة: ج۳، ص۲۲۱، ابن فارس.

۳. رک: تهذیب اللغة: ج۸، ص۱۸۳، ازهری؛ المحیط فی اللغة: ج٥، ص١٤٤، صاحب بن عباد؛ و الصحاح: ج۱، ص١٩٦، جوهری.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

بنابر این منظور از غیب و شهادت در آیات قرآن کریم «جهان غیب» و «جهان شهادت» به عنوان مراتب جهان هستی است که کل عالَم وجود را تشکیل می‌دهند. «عالم غیب» جهان نهانی، پنهان و نادیدنی است؛ یعنی موجودی فراتر از مرتبهٔ هستی موجودات پایین‌تر می‌باشد و در مقابل، «عالم شهادت» جهان آشکار و ظاهر بوده و برای موجودات همان عالم و موجودات عوالم بالاتر حاضر و مشهود است. دلیل بر این حقیقت آن است که قرآن کریم همهٔ آسمان‌ها و زمین را دارای غیب دانسته و می‌فرماید:

(وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَالأَرْضِ ...).[۱]

لازمهٔ چنین بیانی آن است که آسمان‌ها و زمین دارای مرتبهٔ شهادت نیز هستند؛ و از این رو است که در آیات دیگر ـ مانند آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ حشر که گذشت ـ ضمن اشاره به این حقیقت، خداوند را عالِم به مراتب غیب و شهادت جهان معرفی می‌نماید.

همچنین قرآن مجید آگاهی بر غیب آسمان‌ها را منحصر به خداوند متعال دانسته و می‌فرماید:

(قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ ...).[۲]

و علم غیب آسمان‌ها و زمین را به‌طور ضمنی از فرشتگان مقرب نیز نفی می‌کند:

(قالَ: يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ. فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ؟ ...).[۳]

---

۱. نحل: ۷۷ و هود: ۱۲۳.
۲. نمل: ٦٥.
۳. بقره: ۳۳.

البته قرآن کریم ضمن بیان این که پیامبر اعظم 9 مستقلاً هیچ علمی به غیب ندارد،[۱] به این نکته تصریح کرده است که خداوند هر رسولی (اعم از فرشتگان، پیامبران و اوصیای آنان) را رضایت داشته باشد، فی الجمله بر غیب مسلط می‌کند:

(عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ ...).[۲]

با توجه به نکات پیش‌گفته روشن می‌شود جهان غیب و شهادت رابطهٔ تشکیکی داشته و عالم غیب علاوه بر کمالات عالم شهادت، کمالات برتری را دارا است، و خود عالم غیب نیز دارای مراتبی است؛ به‌طوری که برخی موجودات در آن به برخی مراتب آن آگاه‌اند و برخی بسته به سعهٔ وجودی‌شان[۳] به مراتب بالاتر آن، تا این که می‌رسد به مراتبی که غیر خداوند احدی از آن آگاه نیست و به اصطلاح «غیب الغیوب» و «غیب مطلق» است.

از مجموع آیات قرآن این استفاده می‌شود که «عالم غیب» به نوعی خزانه و منشأ رزق و کمالات «عالم شهادت» است و از آن ارزاق مادی و معنوی با اندازه و قَدَر معلوم و مشخص به جهان شهادت تنزل می‌یابد:

(وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ).[۴]

نیز کلیدهای این خزائن فقط نزد خداوند است:

(وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ...).[۵]

نکتهٔ دیگر این که حقیقت «غیب و شهادت» بر عوالم «آخرت و دنیا» در مقایسه با وجود انسان منطبق می‌باشد: آخرت همان جهان غیب است که انسان در قوس صعود به سوی آن در حال صیرورت است، و دنیا همان جهان شهادت است که حرکتش از آن آغاز

---

۱. أنعام: ۵۰ و أعراف: ۱۸۸.
۲. جن: ۲۶ و ۲۷.
۳. (وَما مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ) صافات: ۱۶۴.
۴. حجر: ۲۱.
۵. أنعام: ۵۹.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

گردیده است.[۱] دنیا ظاهر آخرت و آخرت باطن دنیا است، و زندگی و حیات انسان دو روی ظاهر و باطن دارد و حیات حقیقی در آخرت است و حیات دنیا سایه‌ای از آن است، و هرکس این دو را شناخت و خود را با آن دو منطبق کرد به سعادت می‌رسد، وگرنه زیان‌کار است. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

(یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ).[۲]

نیز می‌فرماید:

(وَ ما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ، وَ إِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ).[۳]

۵. علّیت در نظام هستی

در عالم هستی دو گونه وجود، محقق است: «وجود واجب» و «وجود ممکن». وجود واجب ـ که منحصر در خداوند متعال است ـ یعنی این‌که وجود، عین ذات آن است و از آن قابل انفکاک نیست؛ و به عبارت دیگر «وجود» برای آن ذات ضروری بوده و امکان جدایی و انفکاک از آن وجود ندارد. اما وجود ممکن آن است که «موجود بودن» برایش ضروری نیست و از آن جدایی‌پذیر و قابل انفکاک است. همهٔ موجودات به‌جز وجود خداوند متعال، وجود ممکن هستند؛ یعنی وجود برای‌شان ضروری نیست و می‌توانستند موجود نباشند.

در میان موجودات جهان روابط خاصی وجود دارد. عمیق‌ترین این رابطه‌ها رابطهٔ بین علت و معلول است که از آن به «علّیت» تعبیر می‌شود. رابطهٔ علیت آن است که علت، وجوددهندهٔ معلول است و از سوی دیگر معلول، همهٔ هستی و واقعیت خود را از علت می‌گیرد. به عنوان مثال نور خورشید زمین را روشن و گرم می‌کند، جان آدمی عزم و ارادهٔ

---

۱. (وَ قُلِ اعْمَلُوا، فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَسَتُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ، فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) توبه:۱۰۵.

۲. روم: ۷.

۳. عنکبوت: ٦٤.

تحصیل علم و کسب ایمان و عمل صالح را ایجاد می‌کند، علم و معرفت روشنی‌بخش ذهن و وسعت‌بخش جان آدمی است، دیدار عالم ربانی ایمان به خداوند را در روح انسان افزایش می‌دهد، و دوستی و معاشرت با بخیل گرایش به دنیا و تنگی و حقارت روح را درپی دارد. در این مثال‌ها هریک از نور خورشید، علم و معرفت، دیدار عالم ربانی و دوستی و معاشرت با بخیل دارای اثری واقعی بر معلول خود هستند.

در زبان قرآن کریم و روایات معصومان از علت به «سبب» و «مسبِّب»، و از علل به «اسباب» تعبیر شده است.[1] از دیدگاه قرآن مجید خلق آسمان‌ها و زمین و تحولات موجود در آن، به ارادهٔ الهی صورت گرفته و می‌گیرد و در عین حال، سنت و قانون تکوینی خداوند در نظام آفرینش این است که کارها با واسطهٔ اسباب صورت بگیرد. در روایتی از امام صادق 7 آمده است:

«أَبَى اللهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَباً ...»[2]

نیز قرآن کریم در رابطه با علم ذوالقرنین به اسباب امور می‌فرماید:

(إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً).[3]

٦. فقر ذاتی ممکنات

همان‌گونه که گذشت در عالم هستی، موجودات ممکن وجود دارند و ویژگی آن‌ها این است که وجود و هستی برای ذات‌شان ضروری نیست؛ و به عبارتی هم وجود و هم نیستی برای آن‌ها امکان دارد. بنابر این موجودات ممکن برای تحقق و هستی خود نیازمند علت‌اند. اکنون با توجه به نکات پیش‌گفته معلوم می‌شود ملاک نیازمندی موجود ممکن به علت، همان امکان او است. همچنین روشن می‌شود این نیازمندی همیشگی بوده و

---

۱. به عنوان نمونه رک: کهف: ٨٤ و ص١٠، و رک: تحف العقول: ٨٤، ابن شعبه حرانی.

۲. الكافي: ج١، ص١٨٣، شیخ کلینی.

۳. کهف: ٨٤.

شامل پیش از وجود و مقارن با وجود او می‌شود؛ زیرا وصف امکان همواره با او است. از این ملاک نیازمندی ممکن، به «فقر وجودی» موجود ممکن تعبیر می‌شود.

همهٔ موجودات عالم در اصل وجود خود نیازمند به خداوند متعال هستند و این نیاز در ذات و عمق وجود آن‌ها نهفته است. قرآن مجید فقر ذاتی موجودات را بیان نموده و می‌فرماید:

(وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِكَةُ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ).[1]

نیز می‌فرماید:

(إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً).[2]

این نیاز و فقر ذاتی در وجود انسان و کمالات و صفات اخلاقی او نیز وجود دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).[3]

۱. نحل: ۴۹.
۲. مریم: ۹۳. و رک: رعد: ۱۵ و حج: ۱۸.
۳. فاطر: ۱۵.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

پرسش و تحقیق

۱. این عبارت را توضیح دهید: «ایمان، اعتقاد و صفات اخلاقی دارای تشکیک و مراتب هستند».

۲. از نظر حکمای اسلامی نظام هستی دارای چه مراتبی است؟ و هریک از آن‌ها دارای چه ویژگی‌هایی است؟

۳. وجه تمایز عالَم غیب و شهادت را بیان کنید.

۴. با مراجعه به قرآن کریم و منابع روایی، سه مورد از روابط علّی ـ معلولی میان پدیده‌ها را بیابید.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس پنجم

پس از آن‌که با علّیت در «جهان هستی» آشنا شدیم، اینک برخی از خصوصیات این قانون هستی را پی می‌گیریم. نیز به این نکته می‌پردازیم که تمام عالم یک «مجموعهٔ منسجم» را تشکیل می‌دهد و این «کل»، هم دارای شعور و ادراک است و هم به سوی غایتی مشخص در حرکت می‌باشد. سپس به «عالم ماده» پرداخته و «حرکت و تغییر» و «تزاحم» در آن را به عنوان دو قانون مهم این عالم بررسی می‌کنیم.

۷. ضرورت علّی ـ معلولی

وجود معلول وابسته به وجود علت تامهٔ آن است و هرگاه علت تامه محقق شود، قطعاً معلول نیز محقق خواهد شد. توضیح آن که: علت تامهٔ یک معلول دارای سه جزء است: مقتضی، شرط و عدم مانع. «مقتضی» آن موجودی است که اصل وجود معلول از آن ناشی می‌شود و به عبارتی معلول، اثر وجودی آن است. «شرط» عبارت است از چیزی که زمینهٔ اثرگذاری مقتضی را فراهم می‌کند و بدون آن، «مقتضی» تأثیر خود را نخواهد گذاشت. و منظور از «عدم مانع» این است که چیزی جلوی تأثیرگذاری «مقتضی» بر معلول را نگیرد تا بتواند اثربخشی داشته باشد. به عنوان مثال اگر ما بخواهیم نماز جمعه را اقامه کنیم، باید سه امر محقق شود: اول آن که عزم و ارادهٔ این عبادت عظیم را در خود ایجاد کنیم. دوم آن که ظهر روز جمعه فرارسیده باشد، و سوم آن که امری چون بیماری

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

شدید مانع حضور در مصلّی و اقامهٔ نماز پیش نیاید. در این مثال، ارادهٔ نماز جمعه مقتضی، فرارسیدن ظهر جمعه شرط و نبود بیماری عدم مانع است. هریک از این سه امر «علت ناقصه» و مجموع آن‌ها «علت تامه» نامیده می‌شوند.

۸. سنخیت علّی ـ معلولی

پیش‌تر گفتیم که علّیت رابطهٔ واقعی بین علت و معلول است. بنابر این رابطهٔ علّیت میان هر موجود و هر موجود دیگر برقرار نیست و تنها میان موجوداتی است که با یکدیگر سنخیت و تناسب خاص دارند. به عبارت دیگر هر علتی فقط معلول خاص را ایجاد می‌کند و هر معلولی تنها از علت خاص صادر می‌شود. از این رو گفته‌اند: «گندم از گندم بروید، جَو ز جَو». به عنوان مثال: «تفقه در دین» از تحصیل علم و کسب فیض در محضر اساتید و مطالعه و تلاش علمی حاصل می‌شود، نه از عبادت صرف. نیز «ایمان» از عبادات و بندگی خداوند کسب می‌شود، نه از تحصیل و تلاش علمی صرف. البته هریک از تحصیل و عبادت، شرط تأثیرگذاری دیگری بر معلول خویش است.

پاداش‌ها و کیفرهای الهی نیز بر این اساس متناسب با نوع و سنخ عمل انسان است. به عنوان مثال قرآن کریم در رابطه با پاداش آخرت می‌فرماید:

(مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَهُوَ مُؤْمِنٌ، فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً، وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ).[1]

نیز در مورد کیفر کافران می‌فرماید:

(الَّذينَ اتَّخَذُوا دينَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً وَغَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا، فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ).[2]

---

۱. نحل: ۹۷.

۲. أعراف: ۵۱. و رک: أنعام: ۱۰ و أعراف: ۱۴۷.

۹. نظام مندی هستی

لازمهٔ اصل سنخیت علت و معلول، اصل نظام‌مندی در آفرینش است؛ یعنی نوعی مناسبت و نظم و ترتیب خاص در هستی وجود دارد، به‌طوری که هر موجودی در جایگاه خاص خود قرار داشته و ممکن نیست در جای موجود دیگری واقع شود. به عبارت دیگر فیض الهی ـ که در سراسر جهان جاری است ـ نظام خاصی داشته و نوعی سببیّت و مسبّبیت و تقدم و تأخر و مرتبه وجودی میان موجودات برقرار است.

توضیح آن‌که در میان علل و معلولات جهان هستی، دو گونه نظام و چینش وجود دارد: «نظام طولی علل» و «نظام عرضی علل». نظام طولی آن است که از پایین‌ترین مرتبهٔ علل تا بالاترین مرتبهٔ آن، هر علتی (با تمام اجزایش) معلول علت بالاتر می‌باشد تا برسد به علت نخستین که خداوند متعال است و وجود او واجب بوده و نیازمند علتی نیست. نظام عرضی علل این است که هر «مقتضی» که بخواهد در معلول تأثیر داشته باشد، نیازمند فراهم آمدن شرایطی است و بدون آن مؤثر نخواهد بود.

با این بیان روشن می‌شود هر علتی (به‌جز علت نخستین) معلول علت بالاتر بوده و از آن کسب فیض می‌کند، اما جریان فیض توسط آن علت به معلول خود، مشروط به تحقق شرایط و نبود موانع است. نیز هریک از اجزای دیگر علت تامه (شرط و عدم مانع) معلول علت تامهٔ خود هستند. بنابر این برای آن که فیض دائم و مستمر الهی بر موجودات جاری شود، ایادی و وسائط بسیاری در جایگاه «علت و معلولی» خود در یک شبکهٔ وجودی شگفت‌انگیز قرار دارند. همچنین آشکار می‌شود در عالَم دنیا اگر علتی بخواهد تأثیرگذار باشد، تحقق زمان و مکان خاص از جملهٔ شرایط آن است.

بنابر این هر پدیده‌ای معلول یک سلسله علل مخصوص و وابسته به شرایطی معیّن است، و هیچ حادثه‌ای در جهان مستقل از سایر حوادث نیست، و همهٔ امور به‌گونه‌ای با یکدیگر مرتبط هستند. پس عالم هستی دارای وحدتی واقعی و به تعبیری نظامی واحد است.

قرآن کریم ما را دعوت به تفکر در آفرینش خداوند می‌کند و این‌که اگر در آن به‌خوبی نگریسته و بیندیشیم، همه را در نهایت اتقان و هماهنگی می‌یابیم و در آن هیچ‌گونه نقص و ناسازگاری مشاهده نخواهیم کرد:

(الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً، ما تَرى في خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ، فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ؟ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسيرٌ).[1]

۱۰. شعور هستی

علم و شعور در تمام هستی سریان دارد و هریک از موجودات به میزان بهره‌مندی از وجود و هستی دارای شعور و علم است. قرآن کریم می‌فرماید:

(تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ، وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَليماً غَفُوراً).[2]

روشن است که تنزیه واقعی خداوند متعال و ستایش حضرتش با علم و آگاهی مسبّحین صورت می‌گیرد. از این رو در سورهٔ مبارکهٔ نور، به علم موجودات نسبت به صلات و تسبیح‌شان تصریح نموده است:

(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ، كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبيحَهُ، وَ اللَّهُ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ).[3]

نیز فرشتگان را ـ که قطعاً اهل ادراک و شعور اند ـ به واژه «رعد» عطف کرده و به هردو تسبیح مستمر خداوند را نسبت می‌دهد:

---

۱. ملک: ۳ و ٤.

۲. إسراء: ٤٤.

۳. نور: ٤١.

(وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلائِكَةُ مِنْ خيفَتِهِ ...).[۱]

همچنین در روایات فراوانی به ادراک موجودات تصریح شده است؛ از جمله این که از امام صادق نقل شده که پدر بزرگوارشان 8 فرموده‌اند:

«نَهَى رَسُولُ الله 9 عَن أن تُوسَمَ البَهائمُ في وُجُوهِها، وَ أن يُضَرب وجُوهُها؛ فإنّها تُسَبّحُ بِحَمدِ رَبِّها».[۲]

نیز از حضرت صادق 7 در رابطه با آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ روایت شده که فرموده‌اند:

«تَنَقُّضُ الْجُدُرِ تَسْبِيحُهَا».[۳]

۱۱. هدفمندی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جهان هستی این است که هدف و غایت مشخصی دارد و به سوی آن صایر و متکامل است. از جملهٔ دلایل هدفمندی هستی این است که: عالم در حال حرکت می‌باشد و از لوازم حرکت، وجود مقصد است، پس جهان هدف و مقصد مشخصی دارد.

همچنین نظام هستی براساس حق آفریده شده و حکیمانه است؛ در آن پوچی راه ندارد و آفرینش هیچ موجودی بیهوده و بدون هدف نیست:

(خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ).[۴]

---

۱. رعد: ۱۳. نیز در رابطه با شعور موجودات رک: فصلت: ۱۱، حشر: ۲۴، أنبیاء: ۷۹ و ص: ۱۷ ـ ۱۹.
۲. تفسير العياشي: ج۲، ص۲۹۴، شیخ محمد بن مسعود عیاشی.
۳. الكافي: ج۶، ص۵۳۱، شیخ کلینی.
۴. نحل: ۳. و رک: أنعام: ۷۳ و أنبیاء: ۱۶.

قرآن کریم از منظر خردمندان، آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز را نشانه‌های الهی و نشانهٔ وابستگی آن‌ها به خداوند می‌داند، و پوچی و بی‌هدف بودن این آفرینش عظیم را نفی می‌کند:

(الَّذينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَقُعُوداً وَعَلى جُنُوبِهِمْ، وَيَتَفَكَّرُونَ في خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ).[۱]

نیز قرآن مجید بر هدفمندی نظام هستی تأکید می‌کند و صیرورت را به همهٔ امور نسبت داده و مقصد و قرارگاه آن‌ها را خداوند بیان می‌کند:

(... أَلا إِلَى اللَّهِ تَصيرُ الْأُمُورُ).[۲]

و گاهی صیرورت آسمان‌ها و زمین را به سوی خداوند ذکر می‌نماید:

(وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصيرُ).[۳]

و گاهی ضمن اشاره به دادن حیات و گرفتن جان توسط فرشتگان، از زبان آنان مقصد صیرورت انسان و موجودات را عوالم بالاتر از دنیا معرفی می‌کند:

(إِنَّا نَحْنُ نُحْيي وَنُميتُ وَإِلَيْنَا الْمَصيرُ).[۴]

نیز در دعای جوشن کبیر که از پیامبر اعظم 9 روایت شده آمده است:

«يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ صَائِرٌ إِلَيْه».[۵]

---

۱. آل عمران: ۱۹۱.
۲. شوری: ۵۳.
۳. نور: ۴۲.
۴. ق: ۴۳.
۵. البلد الأمين و الدرع الحصين: ص۴۰۵، شیخ تقی الدین کفعمی؛ و المصباح (جنة الأمان الواقية): ص۲۵۲، همو.

۱۲. حرکت و تغییر در عالم ماده

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جهان مادی تغییرات و دگرگونی‌هایی است که مشاهده می‌کنیم؛ طلوع و افول ستارگان و خورشید و ماه، گردش زمین و پیدایش سال و ماه و روز و شب، وزش باد و طوفان، بارش باران، امواج دریاها و جریان رودخانه‌ها، همگی تغییراتی است که در عالم طبیعت به‌طور مستمر در حال وقوع است. قرآن کریم ضمن اشاره به بسیاری از این پدیده‌ها و دعوت به تفکر در ظرایف آن‌ها، ما را به این نکته اساسی رهنمون می‌شود که همه، آیات خداوند است و به‌سوی او رهسپار. به عنوان مثال می‌فرماید:

(وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).[۱]

نیز می‌فرماید:

(وَهُوَ الَّذي مَدَّ الْأَرْضَ، وَجَعَلَ فيها رَواسِيَ وَأَنْهاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ، جَعَلَ فيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ، يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ. إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).[۲]

تغییر و تحول در پیدایش و حیات گیاهان و حیوانات نیز وجود دارد و آن‌ها نیز مراحل و تغییراتی را برای پیدایش و حیات خود سپری می‌کنند؛ مثلاً دانهٔ گیاهی کاشته می‌شود، از خاک و آب تغذیه کرده و کم‌کم به شکل جوانه ظهور یافته و سپس تبدیل به نهال گشته و پس از آن به درختی تبدیل می‌گردد.

به‌طور خاص اگر به نحوهٔ خلقت، تولد و زندگی انسان توجه کنیم، درمی‌یابیم که انسان نیز در خلقت و حیات همواره در حال تغییر و تحول است؛ خلقت او با دگرگونی‌هایی از

---

۱. جاثیه: ۵.

۲. رعد: ۳.

صورتی به صورتی دیگر تحقق یافته، و پس از تولد نیز همواره در حال تغییر از دوره‌ای به دورهٔ دیگر تا پیری است:

(هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ، ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً. وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ، وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).[1]

آنچه در نگاه بدوی مشاهده می‌شود تغییر ظاهری اشیاء است؛ اما مهم‌تر این است که این تغییر دائمی در ذات و جوهر اشیاء پدید می‌آید. به عنوان مثال انسان علاوه بر تغییر ظاهری جسم در حقیقت، ذات و جوهر نفس ناطقهٔ او نیز در حال حرکت و تغییر تدریجی از قوه به فعلیت می‌باشد. با این نگاه تفاوت نوزاد و خردسال در این است که نوزاد صرفاً قوه و استعداد کمالات ـ مانند سخن‌گفتن و تفکر ـ را دارد، در حالی که خردسال این قوه را به فعلیت رسانده و سخن می‌گوید، و در مرحلهٔ بالاتر کودک استعداد تفکر را تا حدودی به فعلیت رسانده و می‌اندیشد. این تغییر و حرکت تا پیری و هنگام مرگ ادامه یافته و می‌تواند به عالی‌ترین حد کمال خود برسد. حکمای اسلامی حرکت در ذات و جوهر اشیاء را «حرکت جوهری» می‌نامند، و قرآن کریم از حرکت و تحول عالم هستی و موجودات به سوی خداوند با تعبیر «صیرورت» یاد می‌کند.[2]

از لوازم وجود ماده، وجود مکان است و از لوازم حرکت و تغییر تدریجی، وجود زمان می‌باشد. بنابر این عالم طبیعت و موجودات مادی همراه و محدود به مکان و زمان‌اند.

در مقابل موجوات مادی، موجوداتی مانند فرشتگان هستند که ثبات عین ذات آن‌ها است و فعلیت و کمال‌شان با اصل ذات‌شان بوده و آن را با حرکت و تغییر تدریجی از قوه به فعلیت تحصیل نمی‌کنند. آن‌ها فوق ماده و مکان و زمان بوده و فاقد قوه و استعداد هستند.

---

۱. غافر: ٦٧. و رک: مؤمنون: ١٢ ـ ١٤ و زمر: ٦.

۲. شوری: ٥٣، نور: ٤٢ و ق: ٤٣.

۱۳. تزاحم در عالم ماده

یکی از ویژگی‌های «جهان مادی» وجود تزاحم و درگیری بین پدیده‌ها و علل آن‌ها است. توضیح مطلب این‌که عالم طبیعت دارای ماده و لوازم آن ـ یعنی مکان و زمان ـ است، و ماده و خصوصیات آن از نظر قابلیت کمالات، محدود بوده و موجود مادی نمی‌تواند در مکان و زمان واحد کمالات وجودی نامحدودی را کسب کند؛ مثلاً هر موجود مادی، فضایی اشغال می‌کند و مانع از تحقق موجود مادی دیگر در آن مکان می‌شود. نیز در هر زمانی فقط به‌طور محدود می‌توان برخی کارها را انجام داد؛ به عنوان مثال در حال مطالعهٔ دقیق نمی‌توان بازی کرد و هنگام جنگیدن با دشمن نمی‌توان خوابید.

نیز علت‌ها در عالم ماده از نظر فاعلیت و تأثیرگذاری بر معلول، محدود به وجود شرایط و نبود مانع‌اند، اما گاهی برخی شرایط یا محقق نمی‌شوند و یا با موانع روبرو می‌گردند؛ مثلاً نهالی که در حال رشد است اگر شرایط محیطی‌اش مناسب نباشد و هوا به شدت گرم شده و آن را خشک کند، یا باد سختی وزیده و آن را شکسته و از بن درآورد، بدون تردید مسیر حرکت و رشدش تغییر یافته و به ثمر نخواهد نشست. در عالم طبیعت دائماً برخی موجودات برای حفظ حیات و رشد خود شرایط زندگی و رشد برخی موجودات را تغییر داده یا از بین می‌برند، و یا در مسیر حیات و رشد آن‌ها مانع ایجاد می‌کنند.

با این بیان روشن می‌شود در عالم ماده به علت تزاحم موجودات مادی از یک سو و تزاحم علل آن‌ها از سوی دیگر، همهٔ موجودات به کمالات مطلوب نمی‌رسند و یا با نقایصی در دریافت کمالات مواجه می‌گردند.

البته باید توجه کرد که این محدودیت‌های عالم ماده، خود موجب رشد و استکمال موجود مادی می‌شود؛ زیرا موجودی که فقیر و نادار است با حرکت از قوه به سوی کمال، به دارایی و فعلیت مطلوب می‌رسد و چیزی را که فاقد است به‌دست می‌آورد، و به عبارت دیگر وجود شرور و نقصان‌ها در حرکت و تکامل موجودات دنیا مفید و مؤثر است. انسان در مواجهه با مصیبت‌ها، دردها و رنج‌ها رشد یافته، بزرگ شده و تهذیب نفس می‌کند و

نبوغ و شایستگی‌هایش آشکار می‌گردد. اگر سختی و رنج گرسنگی و تشنگی روزه نباشد ارزش و فَرحهٔ روزه‌دار هنگام افطار و در قیامت حاصل نخواهد شد. فقدان و نیازها است که انسان را به سوی تحصیل کمالات و فعلیت خیرات سوق می‌دهد. و این همان حکمت بالغهٔ الهی است که در نظام هستی، عالَم تنگ و محدود طبیعت را برای صیرورت و پرورش انسان قرار داده است تا از استعداد خود توشهٔ ابدی برگرفته و به سوی خداوند متعال اوج گیرد:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ).[1]

پرسش و تحقیق

۱. ضرورت علّی ـ معلولی چیست؟

۲. به‌جز موارد ذکر شده در متن درس، نمونه‌های دیگری از سنخیت علّی ـ معلولی را با استناد به آیات و روایات بیان کنید.

۳. منظور از نظام طولی و عرضی علل در عالم هستی چیست؟

۴. علت وجود تزاحم در جهان مادی چیست؟

۱. تین: ٤ و ٥.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

فصل دوم:

مبانی الهیاتی

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس ششم

تا کنون با واقعی بودن اخلاق و این‌که از واقعیت‌های نظام هستی پیروی می‌کند آشنا شدیم. اینک این پرسش مطرح می‌شود که اگر اخلاق انسانی را از جهت اتصال به مبدأ هستی (خداوند) و صفات او نگاه کنیم، آیا پی‌آمدی معرفتی خواهد داشت؟ و به عبارت دیگر آیا اعتقاد به وجود خداوند، توحید و سایر صفات او، به‌طور مبنایی بر علم اخلاق و قضایای اخلاقی تأثیرگذارند؟ در ادامه به معارف مرتبط با وجود خداوند و صفات او پرداخته و به آثار آن به عنوان مبانی اخلاق الهی اشاره می‌کنیم.

منظور از مبانی الهیاتی اخلاق اسلامی، قضایای مربوط به شناخت ما از وجود خداوند سبحان، صفات حُسنا و افعال او است که علم اخلاق اسلامی و قضایای اخلاقی بر آن‌ها مبتنی می‌باشند. با توجه به تعریف مبانی، روشن می‌شود تفاوت اساسی اخلاق اسلامی با اخلاق غیردینی (سکولار)، ابتنای اخلاق اسلامی بر مبانی الهی و اعتقادات اسلامی در نوع نگرش به عالم هستی و مبدأ و معاد آن است. در این‌جا به برخی مبانی الهیاتی اخلاق اسلامی می‌پردازیم.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۱. وجود خداوند متعال

اساسی‌ترین عقیده در اسلام و همهٔ ادیان الهی اعتقاد به وجود «خداوند» است که در نصوص اسلامی از آن ذات سرمدی با نام مقدّس «الله» یاد می‌شود؛[۱] وجودی که کمالِ مطلق و بی‌نهایت است و ادراک کنه ذاتش برای غیر او ممکن نیست.[۲] برای انسان و سایر موجودات، فقط ادراک اوصاف خداوند امکان دارد؛ آن هم به اندازهٔ قابلیت درک موجود ممکن از واجب[۳] و محدود به قوای ادراکی مانند حس، خیال و عقل.

خداوند دارای «صفات ذات» مانند علم، قدرت و حیات و «صفات فعل» مانند رحمت، خالقیت، ربوبیت و رازقیت است. تمام اوصاف خداوند کمالات وجودی‌اند و به هیچ حدی محدود نبوده و به هیچ قیدی مقید نیستند.[۴] در ادامه به بیان اوصاف مقدس الهی می‌پردازیم.

---

۱. (هُوَ اللَّهُ الَّذي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحيمُ) حشر: ۲۲.

۲. (... وَ لا يُحيطُونَ بِهِ عِلْماً) طه: ۱۱۰، و رک: بقره: ۲۵۵، مائده: ۱۱۶، نمل: ۶۵.
«الْحَمْدُ لله .... الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ...» نهج البلاغة: خطبه اول ص۳۹، سیدرضی.

۳. «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ 7 إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ الله لا تُحْصُوها) يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ نِعَمِهِ إِلَّا الْـمَعْرِفَةَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَتِهَا، كَمَا لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِدْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ: أَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ. فَشَكَرَ جَلَّ وَ عَزَّ مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَةِ شُكْرِهِ، فَجَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْراً، كَمَا عَلِمَ عِلْمَ الْعَالِمِينَ: أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَهُ، فَجَعَلَهُ إِيمَاناً؛ عِلْماً مِنْهُ أَنَّهُ قَدُّ وُسْعِ الْعِبَادِ، فَلَا يَتَجَاوَزُ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ شَيْئاً مِنْ خَلْقِهِ لَا يَبْلُغُ مَدَى عِبَادَتِهِ، وَ كَيْفَ يُبْلَغُ مَدَى عِبَادَتِهِ مَنْ لَا مَدَى لَهُ وَ لَا كَيْفَ؟! تَعَالَى الله عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.» الكافي: ج۸، ص۳۹٤، شیخ کلینی.

۴. «.... الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَ لَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَ لَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُود ...» نهج البلاغة: خطبه اول ، ص۳۹، سید رضی؛ و الإحتجاج على أهل اللجاج: ج۱، ص۱۹۹، شیخ طبرسی. و رک: الكافي: ج۱، ص۱۲۲، شیخ کلینی؛ همان: ج۸، ص۳۹٤؛ التوحيد: ص۱۸۹، شیخ صدوق؛ و الغارات: ج۱، ص۱۷۱، ابراهیم بن محمد ثقفی.

۲. احدیت خداوند

پس از اعتقاد به وجود خداوند متعال، مهم‌ترین عقیده در اسلام و ادیان الهی اعتقاد به «احدیت خداوند» و یکتایی او است.[۱] در روایات از معرفت و اعتقاد به احدیت خداوند با عنوان «توحید» یاد می‌شود.[۲] توحید در سه مرتبهٔ: ذات مقدس، صفات حُسنا و افعال خداوند سبحان مطرح است.

توحید در مقام ذات (توحید ذاتی) یعنی ذات خداوند یگانه است؛[۳] نه شریکی دارد[۴] و نه شبیه،[۵] و نه مرکب از اجزا است.[۶] لازمهٔ یگانگی خداوند، بی‌نیازی و غنای مطلق او و نیاز مطلق موجودات به او است.[۷]

---

۱. (... قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ...) توحید: ۱. و «.... بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى الصَّادِقِ 7 أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ ...» التوحید، شیخ صدوق: ص۹۶؛ و معاني الأخبار: ص۱۱، همو.

۲. رک: الکافی: ج۱، ص۹۱، شیخ کلینی؛ و التوحید: ص۲۸۴، شیخ صدوق؛ و نهج البلاغة: حکمت ۴۷۰، ص۵۵۸، سید رضی.

۳. (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ) توحید: ۱ ـ ۴.

و «... عَنْ عَبْدٍ صَالِحٍ 7 قَالَ: ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مُسْتَقْبِلَ دُخُولِ السَّنَةِ .... الْحَمْدُ لله الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُنَازِعٌ يُعَادِلُهُ وَ لَا شَبِيهٌ يُشَاكِلُهُ وَ لَا ظَهِيرٌ يُعَاضِدُهُ. قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعِزَّاءَ، وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءُ، فَبَلَغَ بِقُدْرَتِهِ مَا يَشَاءُ» تهذیب الأحکام: ج۳، ص۱۱۰، شیخ طوسی.

۴. (لا شَرِيكَ لَهُ ....) انعام: ۱۶۳.

۵. (... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) شوری: ۱۱. و رک: مؤمنون: ۹۱.

۶. «... فَقَالَ الرِّضَا 7 : .... وَ يُوَحَّدُ وَ لَا يُبَعَّضُ ....» التوحید: ص۴۷، شیخ صدوق. و «عَلِيّ بْن مُوسَى الرِّضَا 7 : أَوَّلُ عِبَادَةِ الله مَعْرِفَتُهُ، وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ الله تَوْحِيدُهُ، وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ الله نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْه» همان: ص۳۵، عیون أخبار الرضا 7 : ج۱، ص۱۵۰، همو؛ و الأمالي: ص۲۵۳، شیخ مفید.

۷. (لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) لقمان: ۲۶. و (يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) فاطر: ۱۵.

توحید در مقام صفات (توحید صفاتی) یعنی صفات خداوند عین ذات او و یگانه است و تعدد صفات آن حضرت در واقع به یک حقیقت واحد برمی‌گردد؛ یعنی کمالاتی است که از آنِ ذات خدای سبحان است و به این حقیقت واحد از جهات متعدد نظر شده است؛ مثلاً آن حقیقت احَدی از جهتی به رحمت، از حیثی به علم، از نگاهی به حکمت و از منظری به قدرت متصف است.[۱]

توحید در مرتبهٔ افعال (توحید افعالی) یعنی خداوند در کارهای خود به هیچ کس و هیچ چیز احتیاج ندارد،[۲] و همهٔ کارها در عالم، فقط با ارادهٔ خداوند انجام می‌شود و تنها او دارای اراده و اختیار مطلق است،[۳] و ارادهٔ موجودات مختار نیز در نهایت به خواست و ارادهٔ او است.[۴]

تمام اوصاف الهی با آن ذات بی‌همتا یگانه است و اختصاص به او دارد، اما برخی صفات مقدسش مانند خالقیت، مالکیت، ربوبیت و الوهیت، حقیقت توحید را برای ما بهتر می‌نمایند و توجه به آن‌ها، به نیات و رفتار ما بیشتر رنگ الهی داده و «توحید عملی» را

---

۱. «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 أَنَّهُ قَالَ: فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ إِنَّهُ وَاحِدٌ صَمَدٌ أَحَدِيُّ الْـمَعْنَى لَيْسَ بِمَعَانِي كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ ... إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ ...» الكافي: ج ۱، ص ۱۰۸، شيخ كلينى.
و «... الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى 8 يَقُولُ: .... لَمْ يَزَلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً لِذَاتِهِ ....» التوحيد: ص ۱۴۰، شيخ صدوق.
و «...سُئِلَ أَبُو عَبْدِ الله 7 عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: ... لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُعُوتٌ وَ صِفَاتٌ، فَالصِّفَاتُ لَهُ وَ أَسْمَاؤُهَا جَارِيَةٌ عَلَى الْـمَخْلُوقِينَ مِثْلُ السَّمِيعِ وَ الْبَصِيرِ وَ الرَّءُوفِ وَ الرَّحِيمِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ. وَ النُّعُوتُ نُعُوتُ الذَّاتِ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِالله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ الله نُورٌ لَا ظَلَامَ فِيه، وَ حَيٌّ لَا مَوْتَ لَهُ، وَ عَالِـمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ، وَ صَمَدٌ لَا مَدْخَلَ فِيهِ. رَبُّنَا نُورِيُّ الذَّاتِ، حَيُّ الذَّاتِ، عَالِمُ الذَّاتِ، صَمَدِيُّ الذَّاتِ.» همان: ص ۱۴۰.
۲. ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحانَ الَّذي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ یس: ۸۲ و ۸۳. و رک: توحید: ۲، حج: ۱۸ و سبأ: ۲۲.
۳. ﴿وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً * إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسيتَ وَ قُلْ عَسى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَداً﴾ کهف: ۲۳ و ۲۴.
۴. ﴿وَ ما تَشاؤُونَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً حَكيماً﴾ إنسان: ۳۰. و ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ، وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى، وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً. إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ﴾ أنفال: ۱۷.

در زندگی‌مان جلوه می‌دهند. از این رو در برخی آثار، این اوصاف در ذیل ابعاد و جلوه‌های توحید افعالی ذکر شده است.[۱]

۳. رحمت الهی

واژهٔ «رحمت» در معاجم لغوی به معانی متعددی ذکر گردیده است؛ برخی آن را به معانی رقّت (نرمی و لطافت) و تعطّف (مهربانی)،[۲] برخی به معانی رقّت، عَطف (مهربانی) و رأفت[۳] و بعضی به معنای رقّتی که مقتضی احسان به مرحوم (فرد نیازمند به رحمت) است[۴] دانسته‌اند. چنان که واضح است این معانی بیانگر صفتی انفعالی و همراه با تأثر نفس است که با مشاهدهٔ موجود نیازمند، برای انسان حادث می‌شود. اما از آن‌جا که خداوند منزه از هرگونه انفعال و تأثر است، حقیقت رحمت که به خداوند نسبت داده می‌شود آن صفتِ کمالی است که مقتضی عنایت و اعطا برای رفع حاجت نیازمند می‌شود.[۵]

خداوند متعال رحمت را بر خود واجب کرده است[۶] و رحمتش بر غضبش پیشی‌گرفته[۷] و فقط گمراهان از آن ناامیدند.[۸] با توجه به معنای رحمت الهی، معلوم می‌شود رحمت خداوند

---

۱. توحید در نظام عقیدتی و نظام ارزشی اسلام: ص۱۹ ـ ۵۸، آیت الله مصباح یزدی؛ و معارف و عقائد ۳، ص۲٤٤ ـ ۲٤۸، محمد تقی سبحانی، رضا برنجکار.

۲. الصحاح: ج۵، ص۱۹۲۹، جوهری؛ و لسان العرب: ج۱۲، ص۲۳۰، ابن منظور.

۳. معجم مقاییس اللغة: ج۲، ص٤۹۸، ابن فارس.

٤. مفردات ألفاظ القرآن: ص۳٤۷، راغب اصفهانی.

۵. رک: المیزان فی تفسیر القرآن: ج۱، ص۱۸، علامه طباطبایی؛ تسنیم (تفسیر قرآن کریم): ج۱، ص۲۸۰، آیت الله جوادی آملی؛ و التحقیق فی کلمات القرآن: ج٤، ص۹۲، علامه مصطفوی.

۶. (قُلْ لِمَنْ ما فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْ: لِلَّهِ، كَتَبَ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فيهِ، الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) أنعام: ۱۲.

۷. «... يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه ...» کتاب المزار (مناسك المزار): ص۱٦۱، شیخ مفید؛ و مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ج۲، ص٦۹٦، شیخ طوسی؛ و رک: الصحیفة السجادیة: دعای ۱٦.

۸. (قالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّالُّونَ) حجر: ۵٦، و رک: زمر: ۵۳.

عام‌ترین و شامل‌ترین صفت او است و تمام «صفات فعلیه» الهی از آن منشعب گردیده‌اند، و از این رو رحمت الهی همه چیز را در بر گرفته است.[۱] این رحمت گسترده با دو جلوهٔ «رحمت رحمانیه» و «رحمت رحیمیه» در عالَم ظهور نموده[۲] و شامل دنیا و آخرت می‌شود.[۳] «رحمت رحمانیه» عام است و شامل تمام موجودات می‌شود.[۴] هستی‌بخشی به موجودات و هدایت تکوینی آن‌ها[۵] و نیز هدایت تشریعی خداوند[۶] از مظاهر این جلوهٔ رحمت الهی است. از سوی دیگر «رحمت رحیمیه» به هدایت تشریعی اختصاص دارد و با این که آن نیز فراگیر و گسترده است،[۷] اما فقط هدایت‌یافتگان و مؤمنان که به دعوت الهی پاسخ مثبت داده و در سِلک بندگی خداوند رحمان وارد شده‌اند از آن بهره‌مند می‌شوند.[۸]

---

۱. (... وَرَحْمَتي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ...) أعراف: ۱۵۶.

۲. (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ * الرَّحْمنِ الرَّحيمِ) الحمد: ۱ ـ ۳.

۳. «عن النبيِّ 9 : يا رَحْمنَ الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُما ....» الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۱، ص۲۵۶، سید علی بن موسی بن طاووس. و رک: همان: ص۳۳۴، و الدروع الواقية: ص۱۴۳ ـ ۱۴۴، ص۲۳۲ و ص۲۴۳، همو.

۴. «... عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ 7 عَنْ تَفْسِيرِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَالَ: ... الرَّحْمنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.» الكافي: ج۱، ص۱۱۴، شیخ کلینی؛ و التوحيد: ص۲۳۰، شیخ صدوق؛ و المحاسن: ج۱، ص۲۳۸، شیخ احمد بن محمد برقی.

۵. (الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبيراً) فرقان: ۵۹، و رک: ملک: ۳. و (الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى * لَهُ ما في السَّماواتِ وَما في الْأَرْضِ وَما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى) طه: ۵ و ۶. و (إِنْ كُلُّ مَنْ في السَّماواتِ وَالْأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً) مریم: ۹۳.

۶. (تَنْزيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ) فصلت: ۲. و (إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا) مریم: ۹۶. و رک: طه: ۱۰۹ و مریم: ۸۵.

۷. (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحيمٌ) بقره: ۱۴۳ و حج: ۶۵.

۸. (... قالَ عَذابي أُصيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ، وَرَحْمَتي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ) أعراف: ۱۵۶. و (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ، وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ، وَلَوْ لا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَلكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَاللَّهُ سَميعٌ عَليمٌ) نور: ۲۱. و رک: نساء: ۸۳، أنعام: ۱۲ و زمر: ۹.

با مطالب گذشته روشن می‌شود صفات خالقیت، مالکیت، ربوبیت، جود و کرم و مانند آن‌ها[۱] و نیز وجود فرشتگان،[۲] فروفرستادن کتاب‌ها و دستورات الهی،[۳] و ارسال پیامبران و دعوت و هدایت آنان،[۴] همه از مظاهر و مصادیق رحمت عام الهی‌اند. همچنین معلوم می‌گردد صفات ستاریت، رأفت، عفو و غفاریت و مانند آن‌ها نیز از از مظاهر رحمت نامحدود الهی‌اند که فقط مؤمنان از آن برخوردار می‌شوند.[۵]

توجه به رحمت واسعهٔ الهی و مظاهر گسترده و نامنتهای آن، همواره انسان را سپاس‌گزار خدای سبحان و ستایشگر لطف و احسان او کرده، امید به رحمت حضرت حق و توکل بر او را برایش به ارمغان می‌آورد، و از آن مبدأ هستی‌بخش و خیر و احسان همواره رفع نیازها و هدایت و سعادت را طلب می‌کند. علم به رحمت حق آدمی را به لباس حیا و تقوا زینت داده و شوق و محبت خدای عزیز را در دلش شعله‌ور می‌نماید. طالب رحمت حق، خود نیز به خانواده، دوستان، مردم و موجودات با نظر رحمت رفتار می‌کند؛ با آنان شفیق و مهربان است، از خطاهای آنان چشم‌پوشی می‌کند، در دردها و رنج‌های‌شان کمک و غم‌خوار و در کنارشان با نصح و خیرخواهی زندگی می‌کند.

---

۱. فرقان: ۵۹، و ملک: ۳، طه: ٦، و مریم: ۹۳.

۲. (الَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذينَ آمَنُوا: رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً، فَاغْفِرْ لِلَّذينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبيلَكَ، وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحيمِ) غافر: ۷.

۳. (يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ) یونس: ۵۷. و رک: نحل: ۸۹ و أحقاف: ۱۲.

۴. (وَما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ) أنبیاء: ۱۰۷. و رک: آل عمران: ۱۵۹.

۵. (وَ إِذا جاءَكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ) أنعام: ۱۵٤. و رک: زمر: ۵۳.
(فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ في رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ، وَ يَهْديهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُسْتَقيماً) نساء: ۱۷۵. و رک: یونس:۵۷.

٤. خالقیت خداوند

واژۀ «خَلق» در معاجم لغوی به معانی مختلفی ذکر گردیده است؛ برخی به معانی صُنع (خوب ساختن) و تقدیر (اندازه‌گیری)،[۱] بعضی به معنای ایجاد چیزی بدون نمونۀ قبلی،[۲] برخی به معنای تقدیر[۳] و برخی به معانی تقدیر و نرمی شیء (مَلاسَةُ الشيء)[۴] دانسته‌اند. به نظر می‌رسد معنای لغوی «خَلق»، صُنع بوده و از لوازم آن اندازه‌گیری است. البته صُنع خداوند، ایجادِ بدون نمونۀ پیشین است و از این رو به حمل شایع، ابداع نیز می‌باشد. بنابر این، معنای خَلق که به خداوند نسبت می‌دهیم، ایجاد شیء به‌طور تام، بدون نمونۀ قبلی و با تقدیر و اندازه‌گیری است.

در نگاه توحیدی تنها خدا است که آفرینندۀ موجودات است[۵] و تمام هستی در وجود خود نیازمند آن ذات بی‌نیاز و بی‌همتا است.[۶] بنابر این اگر مخلوقات الهی نیز به خالقیت متصف شوند در واقع به ذات خود و مستقلاً خالق نیستند، بلکه این وصف به اذن الله است و در مقام ذات خود فاقد این وصف‌اند.[۷]

انسانی که در عمق وجود خود، تنها خداوند را خالق هستی می‌داند، تمام خوبی‌ها و فضیلت‌ها را از آن ذات اقدس می‌داند و خود را در کسب فضیلت‌های اخلاقی نیازمند عنایت حضرتش دیده و حتی در وقت اتصاف به فضایل، خود را فقیر محض می‌بیند. او هدف خود را کسب رضای خداوند و قرب الهی و اتصاف به صفات الهی و به عبارتی

---

۱. رک: کتاب العین: ج٤، ص١٥١، خلیل فراهیدی؛ و المحیط في اللغة: ج٤، ص١٩٤، صاحب بن عباد.
۲. تهذیب اللغة: ج٧، ص١٦، ازهری.
۳. الصحاح: ج٤، ص١٤٧٠، جوهری.
۴. معجم مقاییس اللغة: ج٢، ص٢١٣، ابن فارس.
۵. (اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) زمر: ٦٢؛ و رک: انعام: ١٠١ و ١٠٢.
۶. (اللَّهُ الصَّمَدُ) توحید: ٢، و (يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) فاطر: ١٥.
۷. (إِذْ قالَ اللَّهُ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتي عَلَيْكَ وَعَلى والِدَتِكَ ... وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْني فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْني وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْني، وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْني ...) مائده: ١١٠.

خدایی‌شدن می‌بیند. او مردم و حتی جنبندگان را عیال خداوند می‌داند و نه تنها از آزار آن‌ها برکنار است، که در خدمت به آن‌ها می‌کوشد.

پرسش و تحقیق

۱. توحید در مقام صفات (توحید صفاتی) را توضیح دهید.
۲. رحمت رحمانیه و رحمت رحیمیه را تبیین نمایید.
۳. اعتقاد به رحمت الهی چه تأثیری در اخلاق دارد؟
۴. آیا خلق و ایجاد توسط ممکنات با توحید در خالقیت سازگار است؟

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس هفتم

هریک از ما تسلط و مالکیت بر اموال خود ـ مانند پول، کتاب و کیف ـ را تجربه کرده و با مفهوم آن آشناییم. نیز مفهوم «ربّ» را در نوع رابطهٔ «انسان با بندهٔ خود» یا «انسان با حیوانی که مالک آن است» تصور می‌کنیم. همچنین مفاهیم «معبود بودن» و «عالم بودن» را به شکل ابتدایی می‌شناسیم. اما سخن این است که آیا مالکیت خداوند بر نظام هستی، ربوبیت او نسبت به موجودات، معبود بودن آن ذات بی‌همتا، علم او بر تمام موجودات و حکمت او در ایجاد عالم، از نوع تصورات آشنای ما است یا به‌گونه‌ای عمیق‌تر است؟ و آیا صفات خداوند آن‌طور که هست، در فهم قضایای اخلاقی و نگرش ما به زندگی و تربیت اخلاقی‌مان تأثیر ویژه‌ای می‌گذارد؟ در ادامه به این صفات الهی می‌پردازیم و به آثار آن در اخلاق اشاره می‌کنیم.

۵. مالکیت خداوند

واژهٔ «مِلک» در لغت به معنای دربرداشتن چیزی و تسلط بر آن است[1] و به عبارتی، مالک به کسی می‌گویند که بر چیزی احاطه داشته و بتواند آن‌طور که می‌خواهد در آن

---

۱. رک: جمهرة اللغة: ج۲، ص۹۸۱، ابن درید؛ مفردات ألفاظ القرآن: ص۷۷٤، راغب اصفهانی؛ و المحکم و المحیط الأعظم: ج۷، ص٥٤، ابن سیده.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

تصرف کند. مالکیت خداوند نسبت به هستی، به معنای سلطهٔ خاص و تصرف تکوینی او در عالم و فرمان‌برداری موجودات از او و خضوع تکوینی نسبت به او است.[۱] از آن‌جا که تنها خداوند، خالق هستی است، پس فقط او است که مالک حقیقی همهٔ موجودات است و تنها تصرف او است که در هستی نافذ و جاری است.[۲]

فردی که باور به مالکیت مطلق خدا دارد، همواره خود را به عنوان مملوک حقیقی در محضرش می‌بیند، دائماً به یاد او است، از عظمتش بیمناک است و همیشه از آن ذات مطلق مدد می‌جوید و بر او توکل می‌کند.

٦. ربوبیت خداوند

واژهٔ «ربّ» در معاجم لغوی به معانی متعددی ذکرگردیده است؛ برخی آن را به معنای مالک مدبّر،[۳] بعضی به معنای مالک،[۴] برخی به معانی مالک، سیّد مطاع و مصلح[۵]، بعضی به معانی مالک و سیّد[۶] و برخی نیز به معنای تربیت‌کننده[۷] آورده‌اند. با توجه به استعمالات مذکور در همین معاجم به نظر می‌رسد معنای دقیق «ربّ» همان مالک مدبّر است که مربوب را اداره و تدبیر کرده و به سوی کمالش سوق می‌دهد، و مطاع‌بودن سیّد و مصلح‌بودن و تربیت‌کردن، از لوازم معنای مالک مدبّر است. بنابر این ربوبیت در لغت به معنای مالکیت مدبّرانهٔ ربّ نسبت به مربوب و سوق دادن آن به سوی کمالش می‌باشد.

---

۱. رک: آداب الصلاة: ص ۲٦۹-۲۷۰، امام خمینی.

۲. (تَبارَكَ الَّذي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ) مُلک: ۱. و (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ) آل عمران: ۱۸۹.

۳. الفروق في اللغة: ص۱۸۰، ابو هلال عسکری. و رک: المحیط في اللغة:ج۱۰، ص۲۱۱، صاحب بن عباد.

۴. کتاب العین: ج۸، ص۲٥٦، خلیل فراهیدی؛ و تهذیب اللغة: ج۱٥، ص۱۲۸، ازهری.

۵. رک: همان: ج۱٥، ص۱۲۸، به نقل از ابن الأنباری.

۶. المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۲۱۱، صاحب بن عباد.

۷. مفردات ألفاظ القرآن: ص۳۳٦، راغب اصفهانی.

ربوبیت عالَم یکی از جلوه‌ها و صفات اختصاصی خداوند متعال است. ربوبیت خداوند به معنای تدبیر و ادارهٔ موجودات به سوی غایت و کمال آن‌ها است. این صفت اختصاصی خداوند در دو ساحت تکوین و تشریع جلوه نموده است. ربوبیت تکوینی به این معنا است که همهٔ هستی تحت ربوبیت و تدبیر خداوند می‌باشد[۱] و چیزی بدون اذن و مشیت او در ادارهٔ موجودات تأثیری ندارد.[۲] ربوبیت تشریعی آن است که فقط خداوند برای موجودات مختار حق تشریع دارد؛ یعنی هیچ موجودی بدون اذن او دارای حق قانون‌گذاری و اطاعت‌پذیری نیست.[۳] همچنین تنها خداوند است که حق جعل ولایت و رهبری و تعیین ولی و رهبر را دارد.[۴]

شخصی که اعتقاد قلبی به ربوبیت تکوینی دارد در کارهای خود به حضرت حق توسل دارد، تنها بر او توکل می‌کند و اسباب عادی را مظاهر اراده و مشیت خداوند می‌داند و امور را به او تفویض می‌کند. و کسی که به ربوبیت تشریعی مؤمن باشد تنها راه کسب فضایل

---

۱. (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمينَ) حمد:۲. و (رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما، فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبادَتِهِ، هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) مریم:۶۵.

۲. (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ) یونس: ۳۱. و (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ) رعد: ۱۶. و رک: أعراف: ۱۸۸.

۳. (... إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) یوسف: ۴۰. و (أَ فَغَيْرَ دينِ اللهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ) آل عمران: ۸۳. و رک: شوری: ۲۱.

۴. (قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ) آل عمران: ۲۶. و (فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليماً) نساء: ۶۵. و رک: نساء: ۱۰۵ و مائده: ۴۴ ـ ۵۰.

و رستگاری را تبعیت از شریعت الهی می‌داند و تنها از ولایت و راهبری ولیّ الهی پیروی می‌کند. نه تنها از طاغوت تبعیت نمی‌کند که همواره با آن در تقابل و ستیز است.

۷. الوهیت خداوند

واژهٔ «تألّه» در لغت به معنای تعبُّد[۱] (یعنی تنها خود را شایستهٔ پرستش و بندگی دانستن)،[۲] و کلمهٔ «إله» به معنای معبود[۳] و واژهٔ «اُلوهیّت» به معنای عبادت آمده است.[۴] همچنین واژهٔ «عَبد» به معنای مملوک (مقابل حُرّ)،[۵] ریشهٔ «ع‌ب‌د» به معنای ذُلّ (خواری)،[۶] و واژهٔ «عبودیت» به معنای خضوع (فروتنی) و ذُلّ[۷] و اظهار تذلّل[۸] ذکر شده است.

منظور از اُلوهیّت در این‌جا، شایستگی عبودیت و بندگی است که از آن به عبودیت نیز یاد می‌کنیم. اُلوهیّت از صفات خاص خداوند بوده و تنها او است که مستحق بندگی و عبودیت می‌باشد.[۹]

---

۱. کتاب العین: ج٤، ص٩٠، خلیل فراهیدی؛ تهذیب اللغة: ج٦، ص٢٢٢، ازهری؛ المحیط في اللغة: ج٤، ص٦٤، صاحب بن عباد؛ و معجم مقاییس اللغة: ج١، ص١٢٧، ابن فارس.

۲. کتاب العین: ج٢، ص٤٨، خلیل فراهیدی؛ المحیط في اللغة: ج١، ص٤٣٠، صاحب بن عباد؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٤، ص٢٠٥، ابن فارس.

۳. الصحاح: ج٦، ص٢٢٢٣، جوهری؛ معجم مقاییس اللغة: ج١، ص١٢٧، ابن فارس؛ مفردات ألفاظ القرآن: ص٨٢، راغب اصفهانی؛ و المحکم و المحیط الأعظم: ج٤، ص٣٥٨، ابن سیده.

۴. همان: ج٤، ص٣٥٨.

۵. کتاب العین: ج٢، ص٤٨، خلیل فراهیدی؛ جمهرة اللغة: ج١، ص٢٩٩، ابن درید؛ الصحاح: ج٢، ص٥٠٢، جوهری؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٤، ص٢٠٥، ابن فارس.

۶. رک: جمهرة اللغة: ج١، ص٢٩٩، ابن درید؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٤، ص٢٠٥، ابن فارس.

۷. الصحاح: ج٢، ص٥٠٢، جوهری.

۸. مفردات ألفاظ القرآن: ص٨٢، راغب اصفهانی.

۹. (فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) مؤمنون: ١١٦. و (ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ) انعام: ١٠٢. و «.... عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ 7 عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ الله تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِي يُدْعَى بِهَا وَ تَعَالَى فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ، وَاحِدٌ

انسان موحّد عصارهٔ تمام فضایل اخلاقی را در بندگی تام و بی‌چون و چرای خداوند و رهایی از بندگی غیر او می‌داند، خود را در کسب فضایل و انجام کارهای شایسته نیازمند عنایت خداوند می‌بیند و تنها او را مؤثر حقیقی می‌یابد. از عجب، بخل و حسادت به دور است، از رذایل به خدا پناه می‌برد و همواره به ستایش خداوند و سپاس‌گزاری از او متنعّم است.

جامعهٔ برآمده از موحّدان، امتی است که اهداف مقدسی چون چیرگی کلمهٔ توحید در جهان و فراگیری عدل در میان انسان‌ها دارد؛ جامعه‌ای که فضیلت‌های پیش‌گفته در آن موج می‌زند، با محوریت ریسمان الهی وحدت داشته و از تفرقه پرهیز می‌کنند، حقوق انسان‌ها پاس داشته می‌شود و در برابر ظلم کرنش نمی‌شود، دعوت به خوبی و امر به معروف و نهی از منکر می‌شود و تعاون بر نیکی و تقوا در آن جاری است.

۸. علم الهی

مفهوم علم امری بدیهی است و منظور از آن در این‌جا، مطلق آگاهی و ادراک، و نقیض جهل است،[۱] اگرچه برخی لغت‌شناسان معانی خاصی برای آن ذکر کرده‌اند که فاقد دقت به‌نظر می‌رسد.[۲]

خداوند متعال به ذات خود و صفات و افعال خود علم مطلق و نامحدود دارد و چیزی از موجودات و افعال آن‌ها از دایرهٔ علم نامحدود او بیرون نبوده و او در همه‌جا حضور دارد.[۱] و اگر برخی موجودات دارای علم‌اند، هم علم‌شان محدود است[۲] و هم از افاضه و عنایت خداوند است.[۳]

تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِيدِ فِي عُلُوِّ تَوْحِيدِهِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ، فَهُوَ وَاحِدٌ صَمَدٌ قُدُّوسٌ، يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ، وَ يَصْمِدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ، وَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً.» التوحید: ص۹۳ ـ ۹٤، شیخ صدوق.

۱. رک: کتاب العین: ج۲، ص۱۵۲، خلیل فراهیدی؛ و جمهرة اللغة: ج۲، ص۹٤۸، ابن درید.

۲. رک: الصحاح: ج۵، ص۱۹۹۰، جوهری؛ و مفردات ألفاظ القرآن: ص۵۸۰، راغب اصفهانی.

بنابر این، انسان موحد که به علم نامحدود و بالذات خداوند ایمان دارد، می‌داند که همهٔ خوبی‌ها و بدی‌ها را خداوند می‌داند و بر این اساس تبعیت از علم و دستورات الهی را موجب سعادت و رسیدن به فضایل و فوز می‌بیند، از محضرش درخواست هدایت، فضایل، علم و بصیرت می‌کند و به او از آلودگی‌های نفسانی و وسوسه‌های شیطان پناه می‌برد و تنها بر او توکل می‌کند و خداوند را ولی مؤمنان می‌داند.

خود و عالم را محضر خدا می‌داند و بر نیات و کارهای خود مراقبت می‌ورزد. به پاداش او امیدوار و از جزای کار خود بیمناک است. در حفظ حقوق دیگران می‌کوشد و بر پیمان خود با دیگران متعهد است.

۹. حکمت الهی

واژهٔ «حکمت» از ریشهٔ «ح‌ک‌م» است. برای این ریشه معانی متعددی گفته شده است؛ برخی آن را به معنای منع از فساد،[۴] بعضی به معنای منع از هر چیز[۵] و برخی دیگر به معنای منع برای اصلاح[۶] دانسته‌اند. از این رو هر چیزی را که از فساد منع کنند، آن را تحکیم و

---

۱. (إنَّ اللَّهَ عالمُ غَيْبِ السَّماوات وَ الْأَرْضِ إنَّهُ عَليمٌ بِذات الصُّدُور) فاطر: ۳۸. و (أَ لَمْ يَعْلَمُوا أنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أنَّ اللَّهَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ) توبه: ۷۸. و رک: أنعام: ۱۳، ق: ۱۶ و إبراهيم: ۳۸.

۲. (... يَعْلَمُ ما بَيْنَ أيْديهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ، وَ لا يُحيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِه إلاَّ بِما شاءَ ...) بقره: ۲۵۵. و (... وَ ما أُوتيتُمْ منَ الْعِلْمِ إلاَّ قَليلاً) إسراء: ۸۵.

۳. (وَ لا أقُولُ لَكُمْ عِنْدي خَزائِنُ الله وَ لا أعْلَمُ الْغَيْبَ ...) هود: ۳۱.

۴. رک: كتاب العين: ج۳، ص۶۷، خليل فراهيدى؛ المحيط في اللغة: ج۲، ص۳۸۸، صاحب بن عباد؛ و المحكم و المحيط الأعظم: ج۳، ص۵۱، ابن سيده.

۵. معجم مقاييس اللغة: ج۱، ص۱۲۷، ابن فارس. و رک: جمهرة اللغة: ج۱، ص۵۶۴، ابن دريد؛ و تهذيب اللغة: ج۴، ص۶۹، ازهرى.

۶. رک: مفردات ألفاظ القرآن: ص۲۴۸، راغب اصفهانى.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

إحکام کرده‌اند،[۱] و حُکم حاکم را از این جهت که منع از ظلم می‌کند «حُکم» نامیده‌اند. «حکمت» نیز از این رو که منع از جهل می‌کند حکمت نامیده شده است،[۲] و به همین جهت هر کلمه‌ای که انسان را پند دهد و از بدی باز دارد حکمت و حُکم گفته می‌شود.[۳]

با این بیان روشن می‌شود کار حکیمانه براساس آگاهی فاعل حکیم از مصالح و مفاسد و جهت‌دادن امر به سوی صلاح و غایت معقول صورت می‌گیرد، و از این رو دارای اتقان و اِحکام بوده و به‌دور از فساد و کاستی است.

خداوند از آن‌جا که کمال مطلق است و در ذات او هیچ‌گونه نقصی راه ندارد، حکیم مطلق است؛[۴] یعنی همهٔ افعال او در نظام تکوین ـ مانند خلق،[۵] هدایت موجودات،[۶] هدایت مؤمنان[۷] و

---

۱. کتاب العین: ج۳، ص٦٧، خلیل فراهیدی؛ المحیط في اللغة: ج۲، ص۳۸۸، صاحب بن عباد؛ و المحکم و المحیط الأعظم: ج۳، ص۵۱، ابن سیده.

۲. معجم مقاییس اللغة: ج۱، ص۱۲۷، ابن فارس.

۳. جمهرة اللغة: ج۱، ص٥٦٤، ابن درید.

۴. (قالُوا سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا إِلاَّ ما عَلَّمْتَنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) بقره: ۳۲.

۵. (... وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً) فرقان: ۲. و رک: فصلت: ۱۲. و (... إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً) طلاق:۳.

۶. (وَالَّذي قَدَّرَ فَهَدى) أعلی: ۳. و (فالِقُ الْإِصْباحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) أنعام: ۹٦. و رک: یس: ۳۸.

۷. (هُوَ الَّذي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ، وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، وَكانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً) فتح: ٤. و (وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما في الْأَرْضِ جَمِيعاً ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، وَلكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) أنفال: ٦۳. و رک: أنفال: ٦۷.

امدادشان،[۱] اجتبای انبیا و اولیا،[۲] توبه و مغفرت،[۳] پاداش[۴] و کیفر[۵] و حشر و قیامت[۶] ـ آگاهانه، با تقدیر و سنجیده و دارای هدف معقول است. همچنین افعال او در نظام تشریع ـ مانند انزال کتب[۷] و بیان احکام[۸] و ابتلا و امتحان انسان[۹] نیز حکیمانه است. بر این اساس، کارهای او بی‌نقص بوده و با بیشترین خیر و کمال از او صادر می‌شود. از این رو نظام هستی که فعل خدای حکیم است برترین نظام ممکن و به اصطلاح «نظام احسن» است.

اعتقاد و باور به حکمت الهی روح تفکر در نظام هستی و جریان زندگی را در ذهن انسان تقویت کرده و عمق می‌بخشد و این معنا، حس مراقبت از اندیشه، گفتار و رفتار را در آدمی

---

۱. (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ * وَما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلاَّ بُشْرى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) أنفال: ۹ و ۱۰. و رک: توبه: ۴۰.

۲. (وَ كَذلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلى آلِ يَعْقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) یوسف: ۶. و رک: یوسف: ۱۰۰.

۳. (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ، فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً) نساء:۱۷.

۴. (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) توبه: ۷۱.

۵. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً) نساء: ۵۶.

۶. (وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ) حجر: ۲۵.

۷. (ذلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآياتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ) آل عمران: ۵۸. و (وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ) یس: ۲.

۸. (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) نساء: ۲۶.
و (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتامى قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) بقره: ۲۱۹ و ۲۲۰.

۹. (قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) یوسف: ۸۳.

زنده می‌کند. توجه به نظام سراسر پر از خیر عالَم، انسان را به ستایشگری خالق آن و سپاس‌گزاری از او سوق داده و شوق می‌دهد. از آثار ایمان به حکمت الهی نگاه مثبت به حوادث و پدیده‌های دنیا، موجودات و انسان‌ها، امید به زندگی و صبر و پایداری در برابر مشکلات، محدودیت‌ها، کاستی‌ها، بیماری‌ها و رنج‌ها و نیز رضایت به قضای الهی است.

پرسش و تحقیق

۱. معنای مالکیت خداوند را بیان نمایید.

۲. ربوبیت خداوند را توضیح دهید.

۳. باور به علم خداوند چه تأثیری در سلوک اخلاقی انسان دارد؟

۴. براساس آیات قرآن کریم «نظام احسن» دارای چه ویژگی‌هایی است؟

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس هشتم

عدل از اموری است که همهٔ ما برخی مصادیق آن در زندگی اجتماعی را می‌شناسیم، و رعایت آن را لازم می‌دانیم؛ اما در خصوص ارتباط عدل الهی با اخلاق دو پرسش اساسی مطرح است: یکی این‌که حقیقت عدل الهی چیست؟ و دوم آن‌که آیا عدل الهی به امور اجتماعی اختصاص دارد یا گسترهٔ آن بسیار فراتر از آن است؟ در مباحث پیش رو به پاسخ این دو پرسش دست یافته و آن‌گاه آثار «اعتقاد به عدل الهی» را در اخلاق پی می‌گیریم.

۱۰. عدل الهی

عدل از صفات حسنای خداوند سبحان است؛ زیرا عدل از صفات کمال است و خداوند، کمال مطلق است. از این رو ساحت قدس الهی از ظلم منزه دانسته شده است.[1] نیز

---

۱. «الحَمْدُ لله الَّذِي .... ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ» نهج البلاغة: خطبه ۱۸۵، ص۲۶۹، سید رضی.
و «وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ، وَ لَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ، وَ إِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ، وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، وَ قَدْ تَعَالَيْتَ ـ يَا إِلَهِي ـ عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.» الصحيفة السجادية: دعای ۴۸، ص ۲۴۰.
و «... وَ لله أَنْ يَعْفُوَ وَ يَتَفَضَّلَ، وَ لَا يَجُورَ وَ لَا يَظْلِمَ؛ لِأَنَّهُ تَعَالَى مُنَزَّهٌ عَنْ ذَلِك» عیون أخبار الرضا 7 : ج۲، ص۱۲۵، شیخ صدوق. و رک: البلد الأمین و الدرع الحصین: ص ۴۳۰، شیخ تقی الدین کفعمی.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

خداوند، حکیم است و از این رو ذات مقدسش از جَور، پاک و مُبرّا است.[۱] همچنین قرآن کریم خداوند متعال را با «قائم به قسط» توصیف کرده[۲] و به طور مکرر ظلم را از ساحت کبریایی‌اش نفی کرده است.[۳] نیز در روایات فراوان خداوند حکیم، هم به وصف عدل ستوده شده و هم ظلم و جور از ساحت مقدسش نفی شده است.[۴] ما برای شناخت بهتر معنای عدل الهی، ابتدا به مفهوم لغوی و عرفی آن پرداخته و پس از آن، به تحلیل معنای عدل به عنوان یکی از صفات حسنای خداوند می‌پردازیم.

در لغت ریشهٔ «عدل» به دو معنای متضاد: اِستِواء (راستی) و اِعوِجاج (کجی)[۵] ذکر شده است. واژهٔ «عَدل» به معنای استقامت (راستی)[۶] و به معنای ضد جَور[۷] آمده است. نیز ریشهٔ «قس‌ط» به دو معنای متضاد: عدل و میل (انحراف) از حق آمده است.[۸] واژهٔ «إقساط» به معنای عدل در قسمت‌کردن و حُکم‌کردن،[۹] واژهٔ «قُسوط» به معنای میل از

---

۱. « ... وَ أَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَظْلِمُ، وَ أَنْتَ الْحَكِيمُ الَّذِي لَا يَجُور ... » مهج الدعوات و منهج العبادات: ص۷۰، سید علی بن موسی بن طاووس. و رک: الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۲، ص۲۱٤ و ۲۲٦، همو.

۲. (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ ـ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ ـ قائِماً بِالْقِسْطِ؛ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) آل عمران: ۱۸.

۳. (إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) یونس: ٤٤. و رک: فصلت: ٤٦، أنعام: ۱۳۱، و نساء: ٤٠.

۴. به عنوان نمونه: الكافي: ج۱، ص٤۳۵، ج۲، ص٤۱٦ و ج۸، ص۱۰۵، شیخ کلینی؛ قرب الإسناد: ص۹، شیخ احمد بن محمد برقی؛ الصحيفة السجادية: دعای ششم؛ و الأمالي: ص۲۸۰، شیخ صدوق.

۵. معجم مقاييس اللغة: ج٤، ص۲٤٦، ابن فارس. و رک: کتاب العین: ج۲، ص۳۸، خلیل فراهیدی؛ جمهرة اللغة: ج۲، ص٦٦۳، ابن درید؛ و المحيط في اللغة: ج۱، ص٤۲۳، صاحب بن عباد.

۶. تهذيب اللغة: ج۲، ص۱۲٤، ازهری. و رک: المحكم و المحيط الأعظم: ج۲، ص۱۱، ابن سیده.

۷. کتاب العین: ج۲، ص۳۸، خلیل فراهیدی؛ جمهرة اللغة: ج۲، ص٦٦۳، ابن درید؛ الصحاح: ج۵، ص۱۷٦۰، جوهری؛ و معجم مقاييس اللغة: ج٤، ص۲٤۷، ابن فارس.

۸. همان: ج۵، ص۸۵. و رک: کتاب العین: ج۵، ص۷۱، خلیل فراهیدی؛ و المحيط في اللغة: ج۵، ص۲۸۱، صاحب بن عباد.

۹. کتاب العین: ج۵، ص۷۱، خلیل فراهیدی؛ و المحيط في اللغة: ج۵، ص۲۸۱، صاحب بن عباد.

حق[۱] و واژگان «قِسط» (مصدری) به معنای عدل و «قَسط» به معنای جَور[۲] و واژۀ «القِسط» به معنای نصیب به عدل (سهم عادلانه)[۳] ذکر شده است.

همچنین واژۀ «جَور» به معنای ترک قصد (ترک استواء و اعتدال) در سَیر،[۴] ضد قصد (ضد استواء و اعتدال)[۵] و مَیل (انحراف) از قصد[۶] و ریشۀ آن به معنای مَیل از راه[۷] ذکر شده است. از این رو، به کسی که از راه منحرف شود و نیز حاکم در صورتی که از حق منحرف شود، جائر گفته می‌شود.[۸] بنابر این، معنای دوم عدل به معنای اول باز می‌گردد.

نیز در لغت واژۀ «ظلم» به معنای گرفتن حق دیگری است،[۹] و ریشۀ آن (ظ‌ل‌م) به معنای قراردادن شیء در غیر جایگاهش می‌باشد.[۱۰] بنابر این، ظالم که حق دیگری را می‌گیرد، آن را در غیر جایگاهش قرار می‌دهد.

---

۱. کتاب العین: ج۵، ص۷۱، خلیل فراهیدی؛ المحیط في اللغة: ج۵، ص۲۸۱، صاحب بن عباد؛ و معجم مقاییس اللغة: ج۵، ص۸۶، ابن فارس.

۲. همان: ج۵، ص۸۵ ـ ۸۶.

۳. مفردات ألفاظ القرآن: ص۶۷۰، راغب اصفهانی.

۴. کتاب العین: ج۶، ص۱۷۶، خلیل فراهیدی؛ و المحیط في اللغة: ج۷، ص۱۷۲، صاحب بن عباد.

۵. جمهرة اللغة: ج۱، ص۴۶۷، ابن درید.

۶. الصحاح: ج۲، ص۶۱۷، جوهری.

۷. معجم مقاییس اللغة: ج۱، ص۴۹۳، ابن فارس.

۸. جمهرة اللغة: ج۱، ص۴۶۷، ابن درید؛ الصحاح: ج۲، ص۶۱۷، جوهری؛ و المحکم و المحیط الأعظم: ج۷، ص۵۴۳، ابن سیده.

۹. کتاب العین: ج۸، ص۱۶۲، خلیل فراهیدی؛ و المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۳۲، صاحب بن عباد. و رک: الصحاح: ج۵، ص۱۹۷۷، جوهری.

۱۰. جمهرة اللغة: ج۲، ص۹۳۴، ابن درید؛ تهذیب اللغة: ج۱۴، ص۲۷۴، ازهری؛ المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۳۲، صاحب بن عباد؛ و الصحاح: ج۵، ص۱۹۷۷، جوهری. و رک: معجم مقاییس اللغة: ج۳، ص۴۶۸، ابن فارس.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

با نکات پیش‌گفته روشن می‌شود عدل در لغت، عبارت است از مستقیم‌بودن و منحرف نشدن از آنچه بایسته می‌باشد و در مقابل، جور عبارت است از انحراف از آنچه بایسته می‌باشد. همچنین معلوم می‌شود ظلم ـ که به معنای گرفتن حق دیگری است ـ در مفهوم عدل دخالتی ندارد و صرفاً لازمهٔ جور می‌باشد. بنابر این، عدل در لغت به حمل شایع ـ نه به حمل اولی ـ مستلزم قراردادن امور (کارها و چیزها) در جایگاه‌شان می‌باشد.[۱]

آنچه گفته شد در ارتباط با معنای لغوی عدل بود، اما عدل در عرف عام به معنای «دادن حقِ هر صاحب حقی» است.[۲] این معنا در برخی روایات در خصوص حقوق اجتماعی مورد توجه بوده و به آن تصریح شده است.[۳] مناسبت معنای عرفی و لغوی این است که معنای عرفی، مصداق معنای لغوی می‌باشد؛ یعنی در پرتو اعتدال و منحرف نشدن از امر بایسته، حق هر صاحب حقی داده خواهد شد. اینک برای شناخت دقیق‌تر صفت عدل خداوند، مفهوم عدل را در نظام تکوین و نظام تشریع الهی پی می‌گیریم.

عدل در نظام تشریع: منظور از عدل در نظام تشریع این است که آنچه بایسته و حُسن واقعی امور بوده، ملاک و میزان در جعل قوانین الهی می‌باشد؛ یعنی قوانین و دستورات الهی، مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها و جوامع بشری در عرصه‌های مادی و معنوی را بی‌کم و کاست لحاظ نموده، و مصالح را تأمین و از مفاسد پرهیز می‌دهد.[۴] از این رو است

---

۱. «... فَقَالَ 7 : الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» نهج البلاغة: حکمت ۴۳۷، ص۵۵۳، سید رضی.

۲. إعطاءُ كلّ ذي حقٍّ حقَّه.

۳. رک: الكافي: ج۱، ص۵۴۲، و ج۲، ص۳۳۱، شیخ کلینی.

۴. «... عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ 7 ... قَالَ: إِنَّ اللهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَ قَدْ قَسَمَهُ، وَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍ حَقَّهُ الْخَاصَّةَ وَ الْعَامَّةَ وَ الْفُقَرَاءَ وَ الْـمَسَاكِينَ وَ كُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ. فَقَالَ: لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَغْنَوْا. ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ لَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ» همان: ج۱، ص۵۴۲.
«... النَّبِيّ 9 : إِنَّ اللهَ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍ حَقَّهُ ...» مسند أحمد بن حنبل: ج۲۹، ص۲۱۰.

که خداوند امر به قسط کرده،[۱] پیامبران و کتاب‌های آسمانی را برای آن که مردم قیام به قسط کنند فرستاده،[۲] امامت را به عنوان «پیمان خود» از ظالمان نفی کرده،[۳] قوانین خود را بر پایهٔ دو اصلِ «نفی ظلم‌کردن» و «نفی پذیرش ظلم» قرار داده،[۴] و تخلف از احکام و دستورات خود را ظلم دانسته است.[۵]

با این بیان روشن می‌شود مفهوم لغوی عدل بر معنای «عدل در نظام تشریع الهی» منطبق است و در عین حال، این معنا مستلزم قراردادن هر چیز در جایگاهش می‌باشد و از همین رو وجود عدل در نظام تشریع، مستلزم وجود حکمت در جعل قوانین الهی است.

عدل در نظام تکوین: در ارتباط با عدل در نظام تکوین الهی باید گفت: خداوند متعال حق مطلق،[۶] رحمان، رحیم و حکیم است، و نظام هستی را حکیمانه بر اساس حق و متن واقع ایجاد کرده است.[۷] و از آن‌جا که در عالم هستی چیزی غیر از وجود نیست، تمام کمالات و استعدادها و قابلیت‌های موجودات، به وجود آن‌ها برمی‌گردد. بنابر این عدل خداوند در نظام وجود این است که فیض و رحمت خود را دائماً آن‌گونه که شایستهٔ حکمت

---

۱. (قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ) أعراف: ۲۹.

۲. (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَالْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...) حدید: ۲۵.

۳. (وَإِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمينَ) بقره: ۱۲٤.

۴. (... لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ) بقره: ۲۷۹.

۵. (... وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ...) طلاق: ۱. و رک: بقره: ۱٤۰ و ۲۲۹؛ مائده: ٤٥ و یوسف: ۲۳.

۶. (فَتَعالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَريمِ) مؤمنون: ۱۱۶. و رک: فصلت: ۵۳، و نور: ۲۵.

۷. (وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْخَبيرُ) انعام: ۷۳.

او است،[۱] بدون هیچ کاستی و محدودیتی بر موجودات افاضه نماید[۲] تا هر موجودی به هر درجه که قابلیت و استحقاقِ وجودیّ دارد از آن بهره‌مند گردد. در مقابل، جور آن است که فیض و رحمتش بر موجودات، دائمی و تام نباشد یا بهره‌مندی موجودات از آن، متناسب با قابلیت‌ها و استحقاق وجودی‌شان نباشد، و در این صورت موجب ظلم در نظام وجود خواهد شد.

با این بیان روشن می‌گردد مفهوم لغوی عدل، بر معنای عدل الهی در نظام تکوین صدق می‌کند، و در پرتو تحلیل عقلی مذکور، آشکار می‌شود وجود عدل الهی مستلزم قراردادن امور در جایگاه‌شان می‌باشد. نیز با مطالب گفته‌شده روشن شد بین حکمت الهی و عدل الهی ارتباط برقرار است؛ اقتضای حکمت الهی ـ که از شؤون علم و ارادهٔ الهی و از صفات ذات می‌باشد ـ این است که نظام هستی نظام احسن و نیکوترین نظام ممکن است، و لازمهٔ حکمت این است که جهان هستی غایت و مَعنیّ داشته باشد، در حالی که عدل خداوند از صفات فعل بوده و معنایش این است که خداوند استحقاق و شایستگی هیچ موجودی را مهمل نمی‌گذارد و به هر کس هرچه استحقاق دارد می‌دهد.[۳]

معنای مذکور از عدل در نظام تکوین، بر موارد بسیاری از آیات و روایات تطبیق می‌یابد؛ از جمله این‌که: هر کس عمل صالح انجام دهد، به نفع او است و هر کس عمل بد مرتکب شود بر ضرر خود او است،[۴] انسان‌ها با رفتار باطل به خود ظلم می‌کنند،[۵] آنچه

---

۱. « ... جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ 8 ... قَالَ: .... وَ لَكِنَّ الله عَدْلٌ حَكِيمٌ لَيْسَ الْجَوْرُ مِنْ شَأْنِهِ ...» قرب الإسناد: ص۹، شیخ احمد بن محمد برقی. و رک: الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۲، ص۲۲٦، سید علی بن موسی بن طاووس؛ و مهج الدعوات و منهج العبادات: ص۷۰، همو.

۲. (قالَ رَبُّنَا الَّذي أَعْطى كُلَ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى) طه: ۵۰.
(كُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَهَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ، وَما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً) إسراء: ۲۰.

۳. رک: «عدل الهی»، مجموعهٔ آثار: ج۱، ص۸۷، استاد شهید مطهری.

۴. (مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَساءَ فَعَلَيْها وَما رَبُّكَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيدِ) فصلت: ٤٦.

۵. (إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) يونس: ٤٤.

به آن وعید داده شده نزد خداوند تغییر نمی‌یابد،[۱] عمل صالح و حسنه را خداوند چند برابر می‌کند،[۲] فساد اجتماعی موجب هلاکت جامعه می‌شود[۳] و قیامت «روز حق» است و باطل در آن راه ندارد.[۴]

نکتهٔ مهم دیگر این‌که اگرچه اعمال بد انسان در نظام حق محاسبه و کیفر داده می‌شود، اما در این نظام اموری مانند توبه، اعمال نیک پس از گناه، توسل و محبت به پیامبر اکرم 9 و خاندان گرامی‌اش : انسان را مستحق بهره‌مندی از رحمت گستردهٔ الهی می‌کند و با این حساب، خداوند از گناهانش گذشته و حتی سیئاتش را تبدیل به حسنات می‌کند.[۵] بنابر این، فضل و رحمت الهی با عدل الهی منافات نداشته و در واقع خود، بخشی از قانون عام عدل الهی است.[۶]

با توجه به آنچه در عدل تکوینی گفته شد، هر چیزی به میزان بهره‌مندی از حقیقت ارزش خواهد داشت. بنابر این، کسی که باور به عدل الهی دارد، در شناخت و توجه به

---

۱. (ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَما أَنَا بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيدِ) ق: ۲۹.

۲. (إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ، وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها، وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظيماً) نساء: ۴۰. و رک: بقره: ۲۴۵ و ۲۶۵، روم: ۳۹ و حدید: ۱۱.

۳. (وَما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَأَهْلُها مُصْلِحُونَ) هود: ۱۱۷.

۴. تفصیل حق‌بودن قیامت و راه‌نیافتن باطل در آن، در مبانی فرجام شناختی (قیامت) خواهد آمد.

۵. (إِلاَّ مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَكانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحيماً) فرقان: ۷۰.

و رک: الکافی: ج۲، ص۴۳۰ ـ ۴۴۰، شیخ کلینی.

۶. در برخی روایات و ادعیه عباراتی بر تقابل بین عدل و فضل دلالت دارند، اما باید توجه داشت که این تقابل، در مفهوم عرفی عدل معنا می‌یابد، نه در مفهوم دقیق و واسع آن؛ به عنوان نمونه: «اللَّهُمَّ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ. لَا تَأْخُذْنِي بِعَدْلِكَ، جُدْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ رَأْفَتِكَ وَ رِضْوَانِك» الفقه المنسوب إلی الإمام الرضا 7 : ص۴۰۶، منسوب به امام رضا؛ و «اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنَّا فَبِفَضْلِكَ، وَ إِنْ تَشَأْ تُعَذِّبْنَا فَبِعَدْلِكَ، فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ، وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ، فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ، وَ لَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِنَّا دُونَ عَفْوِكَ» الصحیفة السجادیة: دعای دهم.

ارزش جان خود برانگیخته گردیده و در کسب علم و ایمان و پرورش اخلاق الهی در خود و مراقبت معنوی از نفس خویش، اهتمام می‌ورزد و از کاستی‌های خود در محضر عدل الهی، بیمناک است. ایمان به عدالت خداوند، آدمی را از ظلم به خود، خانواده، جامعه، حیوانات و طبیعت بازداشته و در حرکت و مسئولیت‌های اجتماعی، خود و اطرافیان و جامعه را از فرو افتادن به مفاسد اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بازمی‌دارد. جامعه‌ای که برآمده از ایمان به عدل الهی است به قانون اهتمام داشته و به رعایت آن پایبند است، اخلاق نیک به عنوان امری بایسته در آن ریشه‌دار و رفتارهای شایسته در آن جلوه‌گر است، حرمت افراد در آن پاس داشته و در تزاحم تمایلات نفسانی و حقوق افراد و جامعه، حقوق آنان مقدم می‌شود. در آن جامعه به شایسته‌گزینی در انتخاب دوست، همسر، محلهٔ زندگی، استاد، مدرسه و دانشگاه، وکیل و مسئولان اهتمام می‌شود، در برابر حاکم جائر می‌ایستند و او را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، قضات و شهود آن افراد عدل‌اند و رهبران و نخبگانش از مصلحان و رجال عدل بوده، همواره پشتیبان مظلوم‌اند و در مبارزه با ظلم و ستم برخاسته و راحتی خود را در راحتی مظلومان و مستضعفان می‌جویند. آرمان چنین جامعه‌ای بسط عدل و داد در جهان و تشکیل و استقرار جامعهٔ عدل جهانی مهدوی است.

پرسش و تحقیق

۱. مفهوم لغوی عدل، جور و ظلم را با یکدیگر مقایسه کنید.

۲. دو نمونه از آیات و روایات مرتبط با مفهوم «عدل در نظام تشریع» را یافته و آن‌ها را توضیح دهید.

۳. مفهوم اصطلاحی «عدل در نظام تکوین» را با حکمت الهی مقایسه کنید.

۴. دو مورد از آثار باور به «عدل در نظام تکوین» را توضیح دهید.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس نهم

هریک از ما به اقتضای آن‌که فرزند پدری مهربان یا افزون بر آن، پدری خوب برای فرزندمان هستیم، مفهوم سرپرستی در زندگی اجتماعی را درک می‌کنیم؛ اما ممکن است تصور دقیقی از حقیقت ولایت خداوند بر عالم هستی ـ و از جمله انسان ـ و نیز بر مؤمنان نداشته باشیم و آن را با سرپرستی عرفی و اجتماعی انسان مقایسه و آمیخته سازیم. در ادامه به مفهوم ولایت الهی و گستردگی آن در نظام تکوین و نظام تشریع عالَم پرداخته و با آثار اعتقاد به آن در اخلاق آشنا می‌شویم.

۱۱. ولایت الهی

یکی از اسماء الهی، ولیّ و از صفات خداوند، ولایت است. واژهٔ ولایت در لغت از ریشهٔ «ول‌ی» است. این ریشه در معاجم لغوی به معانی: حصول بدون فاصله پشت سر چیزی،[۱] پیدایش دو یا چند چیز که بینشان فاصله‌ای نباشد[۲] و قُرب (نزدیک‌بودن)[۳] ذکر شده است. واژهٔ «وَلایة» به عنوان مصدر «مُوالاة» به معنای اتخاذ مَولی (دوست‌گرفتن) و مصدر

---

۱. رک: کتاب العین: ج۸، ص۳٦۵، خلیل فراهیدی؛ و المحیط فی اللغة: ج۱۰، ص۳۸۰، صاحب بن عباد.

۲. مفردات ألفاظ القرآن: ص۸۸۵، راغب اصفهانی.

۳. معجم مقاییس اللغة: ج٦، ص۱٤۱، ابن فارس. و رک: جمهرة اللغة: ج۱، ص۲٤٦، ابن درید؛ و أساس البلاغة: ص٦۸۹، زمخشری.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

والی (به‌دست‌گرفتن امر)[۱] و به معنای نصرت (یاری)[۲] آمده است. نیز واژۀ «وِلایة» به معنای اِمارت (امیری)،[۳] تولّی امر[۴] و مولی‌بودن (مالکِ عبد بودن)[۵] و تدبیر امور دیگری و تأمین نیاز او در زندگی[۶] ذکر گردیده است. همچنین واژۀ «وَلْی» به معنای قرب[۷] و واژۀ «وَلِیّ» به معنای سرپرست[۸] و دوست[۹] آمده است. واژۀ «مَولی» را برخی به معانی مُعتِق (آزادکننده)، حلیف (هم‌پیمان) و وَلیّ (ولیّ نِعم)،[۱۰] و برخی به معانی مُعتِق، مُعتَق (آزادشده)، یاری‌کننده و همسایه[۱۱] ذکر کرده‌اند.

به نظر می‌رسد ولایت و ولیّ در تمام موارد استعمال، دارای یک ویژگی مشترک هستند و آن، فاصله نداشتن ولیّ از مولّی‌علیه و قرب به او و به تعبیری پیوند مولّی‌علیه با ولیّ است. نکتۀ مهم این‌که شناخت و تعیین معنای استعمالی ولایت و مشتقات آن در آیات و روایات، با توجه به قرائن حاصل می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت: معنای استعمالی ولایت که در قرآن کریم و روایات، به خداوند متعال و پیامبر اکرم 9 نسبت داده می‌شود، همان مفهوم سرپرستی است، به‌طوری که ولیّ و مولّی‌علیه دارای پیوندی عمیق می‌باشند.

---

۱. کتاب العین: ج۸، ص۳٦۵، خلیل فراهیدی.

۲. مفردات ألفاظ القرآن: ص۸۸۵، راغب اصفهانی.

۳. جمهرة اللغة: ج۱، ص۲٤٦، ابن درید. و رک: تهذیب اللغة: ج۱۵، ص: ۳۲۳، ازهری؛ و المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۳۷۹، صاحب بن عباد.

۴. مفردات ألفاظ القرآن: ص۸۸۵، راغب اصفهانی.

۵. المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۳۷۹، صاحب بن عباد.

۶. رک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: ج۱۳، ص۲۰٤، علامه مصطفوی.

۷. تهذیب اللغة: ج۱۵، ص۳۲۱، ازهری؛ المحیط في اللغة: ج۱۰، ص۳۸۰، صاحب بن عباد؛ و الصحاح: ج٦، ص۲۵۲۸، جوهری.

۸. المحیط في اللغة: ج۱۰، ص: ۳۸۰، صاحب بن عباد؛ الصحاح: ج٦، ص۲۵۲۹، جوهری؛ معجم مقاییس اللغة: ج٦، ص۱٤۱، ابن فارس؛ و أساس البلاغة: ص٦۸۹، زمخشری.

۹. جمهرة اللغة: ج۱، ص۲٤٦، ابن درید؛ و الصحاح: ج٦، ص۲۵۲۹، جوهری.

۱۰. کتاب العین: ج۸، ص۳٦۵، خلیل فراهیدی.

۱۱. الصحاح: ج٦، ص۲۵۲۹، جوهری.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

ولایت خداوند از لوازم ربوبیت او است.[۱] بنابر این تنها خداوند ولیّ و سرپرست موجودات است[۲] و او ولیّ مؤمنان و پارسایان است و آنان را از تاریکی‌های گمراهی به سوی نور هدایت بیرون می‌برد.[۳] آنان به برکت ایمان و تقوای‌شان از ترس و اندوه به دورند و برای‌شان در دنیا و آخرت بشارت الهی و رستگاری عظیم است.[۴] اینک برای شناخت بهتر معنا و مصادیق ولایت الهی، این موضوع را در دو بخش نظام تکوین و نظام تشریع پی می‌گیریم.

ولایت در نظام تکوین: ولایت در نظام تکوین به معنای تصرف ولیّ در این نظام است، و حقیقت آن به این برمی‌گردد که متصرّف در نظام هستی، علت وجود آن است. از آن‌جا که تنها خداوند هستی‌بخش حقیقی عالم است، فقط او است که بالذات ولایت تکوینی بر نظام هستی دارد و در آن تصرف می‌کند؛ تنها او است که موجودات را به قدرت لایزال خود حیات می‌دهد و می‌میراند،[۵] رزق داده،[۶] به سوی کمال هدایت نموده و رشد می‌دهد. اما از آن‌جا که خداوند اراده کرده است نظام هستی براساس نظام طولی علل و معلولات باشد،[۷] این

---

۱. (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلا ضَرًّا ...) رعد: ۱۶.

۲. (أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ ...) شوری: ۹.

۳. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ) بقره: ۲۵۷. و (... وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ) جاثیه: ۱۹.

۴. (أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) یونس: ۶۲ ـ ۶۴.

۵. (إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ) توبه: ۱۱۶. و (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) غافر: ۶۸.

۶. (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلا تَتَّقُونَ) یونس: ۳۱.

۷. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 أَنَّهُ قَالَ: أَبَى الله أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَباً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ. ذَاكَ رَسُولُ الله 9 وَ نَحْنُ.» الكافي: ج ۱، ص ۱۸۳، شیخ کلینی.

ولایت را به برخی بندگان خود ـ یعنی فرشتگان، انبیا، اوصیای انبیا و مؤمنان – بسته به مقام و درجهٔ بندگی آن‌ها کرامت می‌کند.[۱] در واقع حقیقت ولایت تکوینی مخلوقات، چیزی جز نهایت خاکساری و بندگی ولیّ در برابر خداوند متعال نیست.[۲]

بنابر این، از شؤون ولایت تکوینی خداوند، ولایت فرشتگان الهی است؛ آن‌ها مدبرات امر هستند،[۳] مؤمنان را در پیمودن صراط الهی یاری می‌کنند[۴] و برای آنان از خداوند طلب مغفرت کرده[۵] و بر آنان درود و رحمت می‌فرستند.[۶]

همچنین ولایت الهی در وجود مقدس انبیای الهی و اوصیای آنان : تجلّی یافته و آن‌ها با مشیت الهی در نظام طولی علل قرار گرفته و در برخی امور جهان تصرف داشته،[۷] صاحب علم لدنّی شده[۸] و مجرای فیض و هدایت الهی گردیده‌اند.[۹]

---

۱. (وَما مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ) صافات: ١٦٤.

۲. «... عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ 7 فَقَالَ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ)؛ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ 7 . فَقِيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ عَرَفْتَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لله لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.» الكافي: ج ١، ص ٣٨١، شيخ كلينى.

۳. (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً) نازعات: ٥. و رک: حجر: ١٠ ـ ٢٧.

۴. (نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فيها ما تَشْتَهي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فيها ما تَدَّعُونَ) فصلت: ٣١.

۵. (الَّذينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً، فَاغْفِرْ لِلَّذينَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبيلَكَ، وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحيمِ) غافر: ٧.

۶. (هُوَ الَّذي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَكانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيماً) أحزاب:٤٣.

۷. (وَ رَسُولاً إِلى بَني إِسْرائيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ، فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ الله، وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ الله، وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ في بُيُوتِكُمْ. إِنَّ في ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ) آل عمران: ٤٩. و رک: مائده: ١١٠.
نیز: (قالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ: «أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ: هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَني أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ، وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَريمٌ) نمل: ٤٠. و رک: ص: ١٢ ـ ٢٠ و ص: ٣٥ ـ ٤٠، و نمل: ١٦.

۸. (فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَيْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً * قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً) كهف: ٦٦. و رک: مائده: ١١٠.

۹. (وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَإِقامَ الصَّلاةِ وَإِيتاءَ الزَّكاةِ وَكانُوا لَنا عابِدينَ) أنبياء: ٧٣.

خداوند این مقام حقیقی را در عالی‌ترین مرتبه به پیامبر عظیم اسلام 9 عنایت کرده است؛ او بندهٔ خالص خداوند، حبیب او، امین وحی الهی، بهترین خلق او، حجتش بر عالمین،[۱] و فرستادهٔ او برای هدایت خلق، و سید انبیا و مرسلین و افضل از فرشتگان مقرب خدا است.[۲] خدای سبحان به او خُلق عظیم عنایت فرموده[۳] و علم اولین و آخرین عطا نموده[۴] و او را به

نیز: (قالَ هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً * أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً * وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً * فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً * وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذلِكَ تَأْوِيلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً) کهف: ۷۸ ـ ۸۲.

۱. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ 7 ... فَقَالَ: ... وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ حُجَّةُ الله عَلَى الْعَالَمِينَ...» الكافي: ج۸، ص٦٧، شیخ کلینی.

نیز: «... أبوالحسن الرضا 7 : ... وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِينُهُ وَ صَفِيُّهُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ ...» عيون أخبار الرضا 7 : ج۲، ص۱۲۲، شیخ صدوق. و رک: کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۲، ص٦٠٣، همو؛ الأمالي: ص۲۹۸، همو؛ و الكافي: ج۸، ص٦٧، شیخ کلینی.

۲. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : أَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْصِيَائِي سَادَةُ أَوْصِيَاءِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ...» الأمالي: ص۲۹۸، شیخ صدوق.

نیز: «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: ... إِنَّ الله عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّداً 9 ... وَ قَدْ أَعْطَى مُحَمَّداً جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ...» الكافي: ج۱، ص۲۲۵، شیخ کلینی.

۳. (وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ) قلم: ٤.

۴. «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ: إِنَّ اسْمَ الله الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً، وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ حَتَّى تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الِاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ الله تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ. وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِالله الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.» الكافي: ج۱، ص۲۳۰، شیخ کلینی.

و «... قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ الله 7 يَقُولُ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ 7 أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا، وَ أُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ثَمَانِيَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً، وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفاً. وَ إِنَّ الله تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ 9 ، وَ إِنَّ اسْمَ الله الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ 9 اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ.» همان: ج۱، ص۲۳۰.

مقام محمود ـ که تمام بندگان به آن غبطه می‌ورزند ـ رسانده است.[۱] او شاهد بر امت خود[۲] و شفیع آنان در دنیا و آخرت است.[۳]

خاندان مطهر پیامبر اکرم 9 ـ یعنی حضرت فاطمه زهرا 3 [۴] و امامان معصوم : ـ نیز با اذن الهی به تبعیت از وجود مقدس آن حضرت دارای این مقام حقیقی‌اند؛ آنان بهترین، نیک‌ترین و باتقواترین خلق بعد از رسول خدایند، و از این رو خداوند آنان را برگزیده و محبوب و خاص خود و بندهٔ خالص خود قرار داده است. آن‌ها درخت نبوت،

---

۱. (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً) إسراء: ۷۹.
نیز: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ وَ قَائِدَ الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ، وَ دَاعِيَ الْخَلْقِ إِلَى طَرِيقِ النَّجَاةِ وَ الْمَغْفِرَةِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ الْهُدَى وَ سَيِّدَ الْوَرَى، وَ مُنْقِذَ الْعِبَادِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الرَّدَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْخُلُقِ الْعَظِيمِ وَ الشَّرَفِ الْعَمِيمِ وَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَ الْحَوْضِ الْمَوْرُودِ وَ اللِّوَاءِ الْمَشْهُودِ» المزار الكبير: ص۶۲، ابن المشهدي الحائري. و رک: كتاب من لا يحضره الفقيه: ج۲، ص۶۱۶ (زيارت جامعهٔ كبيره)، شيخ صدوق.

۲. (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً * وَداعِياً إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَسِراجاً مُنِيراً) أحزاب: ۴۵ و ۴۶.
و (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) توبه: ۱۰۵.

۳. الكافي: ج: ۴، ص۵۵۱، شيخ كلينى؛ و كامل الزيارات: ص۱۶، شيخ ابوالقاسم ابن قولويه قمى.

۴. به عنوان نمونه رک: الكافي: ج۱، ص۲۴۰، شيخ كلينى.
نیز «... قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ 7 يَقُولُ: تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ، وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ 3 . قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَـمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ 9 دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ 3 مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَرْسَلَ اللهُ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا، فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ 7 ، فَقَالَ: إِذَا أَحْسَسْتِ بِذَلِكِ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ، قُولِي لِي. فَأَعْلَمَتْهُ بِذَلِكَ، فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ 7 يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفاً. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ.» همان: ج۱، ص۲۳۰.
و «... قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ 7 بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ... فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ 3 ؟ قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: ... إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ 9 خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا، وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ 7 يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيٌّ 7 يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ 3 .» همان: ج۱، ص۲۴۱.

جایگاه رسالت و محل آمد و رفت فرشتگان، معدن علم خداوند، هادی امت، پناه گریختگان و حافظ و عصمت کسانی‌اند که به آنان تمسک یابند. خداوند برای آن‌ها مقام شفاعت عنایت فرموده و آنان را واسطهٔ فیض و رحمت خود بر خلق قرار داده است.[۱]

اعتقاد و ایمان به ولایت تکوینی پیامبر اعظم 9 و خاندان مطهرشان : از وظایفی است که آثار واقعی در بهره‌مندی از فیض و رحمت الهی را در پی دارد.[۲]

ولایت در نظام تشریع: ولایت الهی در نظام تشریع یعنی این‌که فقط خداوند حق جعل قوانین، اطاعت‌پذیری و قراردادن حاکم و ولیّ بر موجودات مختار (انسان و جن) را دارد. این ولایت الهی در تشریع دین و شرایع، انزال کتب و ارسال پیامبران و انبیا تجلی یافته است. انبیای الهی و اوصیای ایشان از سوی خداوند برای ابلاغ و تبیین دین خدا و تزکیه انسان‌ها به سوی امت و قوم خود فرستاده شده‌اند و به منظور اجرا و گسترش دین خداوند، دارای ولایت و تصرف در امور اجتماعی و حکومتی جوامع و پیروان خود بوده و در این مسیر مجاهده کرده‌اند.[۳]

---

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۲، ص۶۱۰ ـ ۶۱۷ (زیارت جامعهٔ کبیره)، شیخ صدوق؛ و مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ج۱، ص۳۶۱ (صلوات شعبانیه)، شیخ طوسی.

۲. رک: الکافي: ج۱، ص۳۷۱، شیخ کلینی؛ کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۲، ص۶۱۳ (زیارت جامعهٔ کبیره)، شیخ صدوق؛ و مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ج۱، ص۳۶۱ (صلوات شعبانیه)، شیخ طوسی.

۳. (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ، وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً) نساء: ۵۴.

نیز (يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْضِ، فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ، وَلا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللهِ. إِنَّ الَّذينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ) ص: ۲۶.

نیز (إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ، فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ، وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتي ثَمَناً قَليلاً، وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ) مائده: ۴۴. و رک: نساء: ۶۵، بقره: ۲۵۱، و کهف: ۸۴.

خداوند با نظر به شایستگی‌های حقیقی پیامبر اسلام 9 و امامان معصوم : ، ولایت و حق تصرف در امور مردم را برای آنان قرارداده است.[۱] پذیرش ولایت پیامبر اکرم 9 و خاندان گرامی‌شان : با شناخت مقام تکوینی و تشریعی آنان، قبول ابلاغ و تبیین دین از سوی‌شان، محبت به آن‌ها و عمل به فرمان‌های‌شان محقق می‌شود.

از شعبه‌های ولایت تشریعی امامان معصوم : ولایت فقیهانی است که خویشتن‌دار، حافظ دین خود، مخالف هوای نفس و مطیع امر مولای خود باشند.[۲] از این رو مؤمنان از همکاری با حاکمان جور و رجوع به قاضیان و والیان آن‌ها نهی شده‌اند، و در امور حکومتی و قضایی، به فقیهان عدل که منصوب از سوی امامان معصوم : اند، باید رجوع کرده و از آنان اطاعت کنند.[۳]

---

۱. (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ...) أحزاب: ٦.
نیز (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْويلاً) نساء: ٥٩.
و رک: نساء: ١٠٥، ٦٤ و ٦٥، مائده: ٤٩، ٥٥ و ٥٦، و حشر: ٧.

۲. «قال الإمام العسكري 7 : ... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ، حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالِفاً لِهَوَاهُ، مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ...» التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري 7 : ص٣٠٠، منسوب به امام حسن عسکری 7 ؛ و الاحتجاج على أهل اللجاج: ج٢، ص٤٥٨، شیخ طبرسی.

۳. «... قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ الله 7 عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ، أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتاً وَ إِنْ كَانَ حَقّاً ثَابِتاً؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ؛ وَ قَدْ أَمَرَ الله أَنْ يُكْفَرَ بِهِ؛ قَالَ الله تَعَالَى: (يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ). قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا، وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ الله، وَ عَلَيْنَا رَدَّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى الله، وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِالله.» الكافي: ج١، ص٦٧، شیخ کلینی.

امتداد ولایت الهی در نظام تشریع، ولایت و سرپرستی و دوستی مؤمنان نسبت به یکدیگر[۱] و دشمنی با کافران، یهود و نصارا و در یک کلام دشمنان خدا، و پرهیز از دوستی با آن‌ها است؛ به‌طوری که دوستی با آن‌ها سبب خارج شدن از ولایت الهی می‌شود.[۲] همچنین خداوند هرگونه ولایت و تسلط کافران بر مؤمنان را نفی کرده و آن را برای مؤمنان مشروع نمی‌داند.[۳]

اقتضای حکمت الهی در امتحان و احراز بندگی انسان،[۴] این بوده که در مقابل ولایت تشریعی خداوند، ولایت طاغوت قرار گرفته است. ولایت طاغوت یعنی سرپرستی شیطان و پیروان او، اطاعت از امر و نهی آن‌ها و دلبستگی و محبت به آن‌ها. پذیرش این ولایت با اعراض از ولایت خداوند و انکار حق، و دل‌سپردن به وساوس نفسانی و شیطان محقق می‌شود.[۵] آن خبیث که با تکبر و عناد، از بندگی حضرت حق سر تافته و از رحمت واسعهٔ خداوند رحمان و رحیم خود را محروم کرده، دشمن آشکار انسان است.[۶] شیطان ولیّ

---

۱. (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَيُطيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ) توبه: ۷۱.
نیز (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) حجرات: ۱۰.
۲. (لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنينَ، وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ في شَيْءٍ، إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً، وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللهِ الْمَصيرُ) آل عمران: ۲۸.
نیز (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصارى أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمينَ) مائده: ۵۱. و رک: ممتحنه:۱.
۳. (... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرينَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ سَبيلاً) نساء: ۱۴۱.
۴. رک: آل عمران: ۱۷۹، و توبه: ۱۶.
۵. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ) بقره: ۲۵۷.
۶. (وَلا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ) زخرف: ۶۲.

کسانی است که کافر شده و ولایت شیطان را پذیرفته‌اند.[۱] او بر آن‌ها سلطه یافته و آن‌ها را از نور هدایت به سوی تاریکی‌های گمراهی بیرون می‌کند،[۲] اما بر مؤمنان که بر خداوند توکل می‌کنند ولایت و تصرف ندارد و فقط با وسوسه و روش‌های دیگر روانی در پی گمراهی آنان است،[۳] و بر مخلَصین هیچ گونه راهی ندارد.[۴] از آن‌جا که نظام عالم بر حق استوار است، ولایت شیطان و وعده‌های او سرابی بیش نیست.[۵]

از مصادیق پذیرش ولایت طاغوت، پیروی از کسانی است که خود در گمراهی بوده و از ولایت شیطان تبعیت می‌کنند.[۶] نیز از مصادیق قبول ولایت آن دشمن کینه‌توز، دوستی با کسانی است که از حِصن بندگی خداوند خارج شده و به ولایت آن لعین و دوستی با او و پیروانش داخل گشته‌اند.[۷]

خداوند مؤمنان را که در جبههٔ حق مستقر و در حصن ولایتش قرار دارند، «حزب الله» نامیده و آنان را چیره بر دشمن و رستگار دانسته است،[۸] و آن‌ها را که از حق سرتافته و در

---

۱. (...إِنَّا جَعَلْنَا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ) أعراف: ۲۷. نیز (إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ) نحل: ۱۰۰. و رک: آل عمران: ۱۷۵، حجر: ۴۲، و شعراء: ۲۲۱ ـ ۲۲۳.

۲. (كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاَّهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْديهِ إِلى عَذابِ السَّعيرِ) حج: ۴. و بقره: ۲۵۷.

۳. (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) نحل: ۹۹.
نیز (...إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفاً) نساء: ۷۶. و رک: حجر: ۴۲، و شعراء: ۲۲۱ ـ ۲۲۳.

۴. (قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ) ص: ۸۳. و رک: حجر: ۳۹ و ۴۰.

۵. (يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً) نساء: ۱۲۰.
نیز (وَقالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي فَلا تَلُومُوني وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمينَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ) إبراهيم: ۲۲.

۶. (إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللهِ شَيْئاً، وَإِنَّ الظَّالِمينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقينَ) جاثیه: ۱۹.
نیز (وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، وَيَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ) قصص: ۴۱.

۷. آل عمران: ۲۸، مائده: ۵۱، و ممتحنه: ۱.

۸. (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ) مائده: ۵۶.

باطل فروافتاده و به ولایت طاغوت گردن نهاده‌اند، «حزب الشیطان» یاد نموده و زیانکار خوانده است.[۱]

ایمان به ولایت الهی رابطه‌ای عمیق و توأم با محبت بین انسان و خداوند و اولیای او پدید می‌آورد. آن که قدم در حِصن ولایت خداوند می‌گذارد از آرامشی غیر قابل وصف برخوردار شده و از بندگی خود خشنود و شادمان است؛ دارایی و تهی‌دستی، سلامت و بیماری، آسانی و دشواری برایش تفاوتی ندارد و مطلوبش آن است که جانان می‌پسندد. در تأمین نیازها و حل مشکلات، از او درخواست کرده و کمک می‌طلبد. در تمام امور و همهٔ شرایط بر او توکل کرده و کارهای خود را به او تفویض می‌کند. در رسیدن به قرب الهی با محبت و توسل به پیامبر اکرم 9 و معصومان : از گردنه‌های خطرناک راه و امواج شکنندهٔ دریای ظلمت با سلامت و سرعت عبور کرده و از شفاعت آنان مدد می‌جوید. دستورات خداوند و اولیای خاص او : را صراط الهی و برنامهٔ عملی حزب خدا می‌داند و بر عمل به آن مواظب، و بر نفس خود در التزام به آن مراقب است. برای خدا دوستی می‌ورزد و برای او دشمنی؛ مؤمنان را دوست می‌دارد و از کافران و مشرکان بیزاری می‌جوید. به خلق خدا که عیال اویند محبت می‌ورزد و در برآوردن نیازهای‌شان تلاش می‌کند و برای آن‌ها خیر و کمال می‌خواهد.

نیز (لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِالله وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ. أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فيها، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ. أُولئِكَ حِزْبُ الله. أَلا إِنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْمُفْلِحُونَ) مجادله:۲۲.

۱. (اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ الله. أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ. أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ) مجادله: ۱۹.

پرسش و تحقیق

۱. رابطهٔ ولایت خداوند و ربوبیت او را بیان نمایید.

۲. یکی از مصادیق «ولایت خداوند در نظام تکوین» را با توجه به معنای این ولایت تبیین کنید.

۳. با مطالعهٔ «زیارت جامعهٔ کبیره» مصادیق ولایت تکوینی و ولایت تشریعی امامان معصوم : را یافته و بیان کنید.

۴. ولایت طاغوت را در مقایسه با ولایت خداوند توضیح دهید.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

فصل سوم:

مبانی انسان شناختی

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس دهم

دانستیم که اخلاق اموری حقیقی‌اند که در جان انسان رسوخ یافته و در آن ملکه می‌گردند. بنابر این، تحلیل‌های ما از اخلاق خوب و بد و برنامه‌های تربیت اخلاقی، همگی باید با خصوصیات و ویژگی‌های روح آدمی سازگار باشند و به‌گونه‌ای منطقی بر آن‌ها ترتّب داشته باشند. در مباحث آینده به خصوصیات واقعی روح انسان می‌پردازیم.

منظور از مبانی انسان‌شناختی اخلاق اسلامی، قضایای کلی و عام ناظر به انسان و ویژگی‌های او است که علم اخلاق اسلامی و قضایای اخلاقی بر آن‌ها مبتنی می‌باشند. در ادامه به مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی می‌پردازیم.

۱. مخلوق بودن و نیازمندی ذاتی

انسان موجودی ممکن و دارای فقر ذاتی است، و خداوند متعال خالق هستی و همهٔ ممکنات[۱] از جمله انسان است. قرآن کریم به فقر ذاتی انسان اشاره نموده و فرموده است:

(هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً).[۲]

---

۱. أنعام: ۱۰۱ و فرقان: ۲.

۲. انسان: ۱.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

همچنین به خلقت انسان به دست خداوند رحمان تصریح کرده و می‌فرماید:

(الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسانَ).[۱]

بنابر این همهٔ هستی و از جمله انسان در نظام تکوین بندهٔ خداوند و در برابر آستان ربوبی چیزی جز فقر محض ندارند:

(إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً).[۲]

از این رو انسان به حکم عقل، در نظام تشریع وظیفهٔ بندگی و اطاعت از خداوند را دارد:

(وَأَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ).[۳]

بندهٔ واقعی نه تنها از خود استقلالی ندارد، بلکه هرچه از مولای خود دارد فخر او است و خود نیز مشتاق مولا و خواست او می‌باشد. در مناجاتی عاشقانه از امیر مؤمنان 7 آمده است:

«إِلَهِي! كَفَى لِي عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً، وَ كَفَى بِي فَخْراً أَنْ تَكُونَ لِي رَبّاً. أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ، فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ».[۴]

۲. دوساحتی بودن

خداوند انسان را مرکب از جسم و جان و ماده و فرامادہ آفریده است:

(وَإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ).[۵]

---

۱. رحمن: ۱ ـ ۳.
۲. مریم: ۹۳.
۳. یس: ٦١.
۴. الخصال: ج۲، ص٤٢٠، شیخ صدوق.
۵. حجر: ۲۸ و ۲۹.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

بنابر این وجود انسان همان‌گونه که به عالم ماده و طبیعت تعلق دارد، همچنین به عالم فراماده نیز متعلق بوده و با آن مرتبط است. به عبارت دیگر انسان موجودی فقط مادی یا صرفاً مجرد نیست، بلکه جامع مراتب وجود مادی و فرامادی بوده و ظرفیتی عظیم و متعلق به عالم مادی و عوالم فرامادی دارد. این ویژگی عظیم موجب شده خداوند به فرشتگان امر فرماید که پس از دمیدن از روح خود به گِل آدم، بر او سجده کنند. نیز پس از پدیدآوردن خَلق جدید (گوهر جان) در بدن انسان، از خود تجلیل کرده و خود را مبارک معرفی نموده است:

(ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً، فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً، فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً، ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ، فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ).[1]

انسان دارای قوای ادراکی است. این نیروها ابزار علم و ادراک انسان بوده و او از طریق آن‌ها موجودات و پدیده‌ها را شناخته و با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند. قوای ادراکی به ترتیب ضعف و شدت عبارت‌اند از حس، خیال و عقل. همچنین آدمی دارای قوای تحریکی است که منشأ انفعال و تحرّک نفس و ارادهٔ او برای انجام فعل می‌باشند. قوای تحریکی او عبارت‌اند از شهوت و غضب. نظام مطلوب قوای انسان آن است که قوای ادراکی پیرو عقل نظری و قوای تحریکی پیرو عقل عملی باشند؛ یعنی حس آدمی تنها با دستور عقل و آنچه او می‌خواهد احساس کند، خیال انسان فقط با حکم عقل تخیل کند؛ مثلاً تخیل گناه نکند و هنگام نماز تحت کنترل عقل بوده و رهزنی نکند. همچنین نیروی شهوت به دستور عقل متعادل بوده و از حد خود فراتر نرود؛ به عنوان مثال پرخوری، پرخوابی و انحراف جنسی نداشته باشد. نیز نیروی غضب محافظ انسان از خطرات بوده و خود، آدمی را به مخاطرهٔ تندروی نیندازد؛ مثلاً امر به معروف و نهی از منکر کند، در راه خدا به جهاد برخیزد و در مقابل ستمگر بایستد، اما در این امور از چارچوب حق فراتر نرود.

---

۱. مؤمنون: ۱٤.

نکتهٔ مهم این که تمام قوای ادراکی و تحریکی انسان، از کمالات و مراتب روح و نفس انسان‌اند و در واقع در عین تعدد، دارای حقیقت واحدی می‌باشند. بنابر این انسان در جان خود یک نظام گستردهٔ ادراکی و گرایشی دارد که باید در نهایت نظم و ارتباط بین اجزا تحت فرمان عقل عمل کند.

بدن انسان ابزار استکمال و اَفعال نفس است؛ یعنی با داشتن بدن می‌تواند کمالاتی چون علم، تقوا و اخلاق را در خود ایجاد و تقویت کند. نیز با بدن می‌تواند کارهایی را که می‌خواهد انجام داده و چیزهایی را که خواست او است ایجاد کند.

نفس و بدن دارای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابل هستند؛ حالات و احساسات روحی ـ مانند شادی و غم، احساس امنیت و ترس، موفقیت و شکست، محبت و عداوت، آرامش و خشم ـ همگی در چهره، رفتار و گفتار انسان آشکار می‌گردد؛ همچنین وضعیت‌ها و خصوصیات جسمی (مانند پاکیزگی و آلودگی، نشاط و خستگی، سلامتی و بیماری و قوت و ضعف) جملگی در روح و روان آدمی تأثیر می‌گذارد. بر همین اساس اعمال و رفتار ظاهری در پدیدآیی صفات و ملکات درونی تأثیر داشته و در مقابل، حالات و صفات روح نیز در بروز وضعیت جسمی و کنش‌های آدمی مؤثر است. از این رو در روایتی شریف از امیر مؤمنان 7 آمده است:

«إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ؛ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُم».[1]

جسم انسان ـ که موجودی مادی است ـ زوال‌پذیر بوده و در صورت نبود شرایط زندگی برای انسان یا پدید آمدن مانع، از همراهی با نفس آدمی بازمانده و پس از مرگ دچار فساد می‌شود؛ اما نفس به حیات خود در عوالم بالاتر از ماده ادامه می‌دهد.

با این بیان روشن می‌شود در میان جسم و جان، اَصالت از آنِ جان است؛ یعنی آن چیزی که حقیقت اصلی انسان قائم به او است، روح است نه جسم، و به عبارت دیگر

---

۱. نهج البلاغة: حکمت ۲۰۷، ص۵۰۶، سید رضی.

انسان بودن او به نفس است نه بدن مادی. به همین علت است که ما تمام کمالات و افعال‌مان را به «خود» ـ یعنی جان‌مان ـ نسبت می‌دهیم نه به جسم و بدن.

در روایتی از امیر مؤمنان 7 به این حقیقت این‌گونه اشاره شده است:

«أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ ...».[۱]

نیز به همین دلیل قرآن کریم کار فرشتگان مرگ را نابود ساختن و تجزیهٔ انسان به دو جزء نمی‌داند، بلکه آن را «ستاندن انسان» به‌طور کامل و انتقال او از دنیا به عالم دیگر معرفی می‌کند، و به‌جای به‌کار بردن واژهٔ «ستاندن روح» از واژهٔ «ستاندن شما» بهره می‌گیرد:

(وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ، وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا، وَ هُمْ لايُفَرِّطُونَ).[۲]

۳. کرامت ذاتی

انسان در مقایسه با بسیاری از موجودات کمالات و توانایی‌هایی دارد که او را بر آن‌ها برتری داده است؛ از جمله این که آدمی ادراک و اراده دارد، سخن می‌گوید، می‌نویسد، با دست غذا می‌خورد و می‌آشامد و ایستاده راه می‌رود. قرآن کریم به این برتری انسان اشاره نموده است؛ اما مهم‌تر این که او را از میان تمام موجودات جهان به ویژگی «کرامت» منحصر دانسته است:

(وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ، وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ، وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً).[۳]

---

۱. الأمالي: ص ۲٤۰، شيخ صدوق.
۲. أنعام: ٦١.
۳. إسراء: ۷۰.

برای این که مراد از کرامت در آیهٔ شریفه را بدانیم ابتدا به معنای لغوی کرامت می‌پردازیم. کرامت در لغت به معنای شرافت، نزاهت (پاکی از عیب) و رفعت (بزرگ‌داشتن)[۱] و به معنای «مقابل لُؤم» (فرومایگی)[۲] آمده است. بنابر این کرامت انسان آن شرافت و بزرگواری و نزاهت از پستی و فرومایگی است که خداوند در نهاد او قرار داده است. این حقیقت اختصاص به مؤمنان نداشته و در نوع انسان ـ از جمله گمراهان ـ ودیعه نهاده شده است. از این رو شیطان لعین که در برابر دستور خداوند به سجده بر آدم عصیان کرد، دشمنی و کینهٔ خود را نسبت به مقام انسان آشکار کرده و می‌خواهد فرزندان آدم را ـ که خداوند بر او گرامی‌شان داشته است ـ لگام زده، بر آن‌ها چیره گردیده و به گمراهی بکشاند:

(قالَ: أَرَأَيْتَكَ هذَا الَّذي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلاَّ قَليلاً).[۳]

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی را خداوند در انسان نهاده که موجب کرامت او گردیده است؟ و چه چیزی در وجود انسان نهاده شده که در سایر موجودات نیست؟ مسلّم ویژگی انسان به روح او بوده و نفس او همان حقیقت ویژهٔ او است، و همین لطیفهٔ الهی است که دارای کرامت و بزرگواری می‌باشد. به همین جهت خداوند به فرشتگان ـ که بندگان مُکرَم و گرامی خدایند[۴] ـ فرمود: پس از آن که از روح خود در گِل

---

۱. رک: کتاب العین: ج۵، ص۳۶۸، خلیل فراهیدی؛ المحیط في اللغة: ج۶، ص۲۶۲، صاحب بن عباد؛ و معجم مقاییس اللغة: ج۵، ص۱۷۱ و ۱۷۲، ابن فارس.

۲. جمهرة اللغة: ج۲، ص۷۹۸، ابن درید؛ و الصحاح: ج۵، ص۲۰۱۹، جوهری.

۳. إسرا: ۶۲.

۴. (وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ) أنبیاء: ۲۶. و رک: انفطار: ۱۰ ـ ۱۲ وعبس:۱۱ـ۱۶.

آدم دمیدم بر او سجده کنید.[۱] نیز به همین علت پس از پدیدآوردن روح در بدن انسان، به خود آفرین گفته است.[۲]

این کرامت حقیقت انسان را منزه از پستی، فرومایگی و رکون به امور مادی نموده و وجههٔ او را به سوی ارزش‌ها، امور متعالی و مبدأ هستی ـ که وجودی در نهایت بزرگواری و تعالی است ـ می‌نماید.[۳] از این کرامت الهی که به انسان عطا گردیده است با عنوان «کرامت ذاتی» یاد می‌شود. همچنین انسان در مسیر کمال حقیقی می‌تواند به کرامتی افزون بر کرامت ذاتی نایل شود که ارزش اخلاقی دارد و «کرامت اکتسابی» نامیده می‌شود. این کرامت الهی همان تقوا است و حقیقتی مشکّک و دارای مراتب می‌باشد:

(... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).[۴]

کرامت ذاتی به تنهایی برای انسان افتخار آمیز نیست، بلکه مسئولیت او را بسیار سنگین می‌کند؛ اما توجه به این امتنان و تفضل الهی، احساسی بالنده و دلگرم‌کننده از توجه خداوند به انسان در درونش مشتعل کرده و به احساس بندگی در برابر خداوند و رفتار او گرما و حرارت ویژه‌ای می‌بخشد. خداوند این توجه و عنایت به انسان را به گونه‌هایی بیان کرده است؛ مثلاً خلقت ویژه و دقیق آدم را به دو دست خود نسبت داده و می‌فرماید:

(قالَ: يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ؟ ...).[۵]

---

۱. حجر: ۲۹، و ص ۷۲.
۲. مؤمنون: ۱٤.
۳. (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) علق: ۳.
۴. حجرات: ۱۳.
۵. ص: ۷۵.

٤. گرایش های متضاد

دانستیم که انسان کمالات و ویژگی‌های بسیار عظیمی دارد؛ دارای جسم و جان و جامعیت عالم ماده و فراماده بوده، صاحب حس و عقل، و احساس، اندیشه و تعقل است و همچنین امانت‌دار کرامت و شرافت الهی و تعالی روحی و معنوی می‌باشد. افزون بر این، مقام جانشینی و خلیفه‌بودن خداوند در زمین، عنایتی خاص و تفضلی ویژه به انسان است:

(وَإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ: إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ...).[1]

و این قابلیت برای همهٔ انسان‌ها وجود دارد که به آن مقام حقیقی و ارزش معنوی نایل شده و ولیّ خداوند گردند. نیز ظرفیت علمی انسان بزرگ‌ترین ظرفیت علمی در میان موجودات ممکن است:

(وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها، ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ: أَنْبِئُونِي بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. * قالُوا: سُبْحانَكَ، لا عِلْمَ لَنا إِلاَّ ما عَلَّمْتَنا. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).[2]

با این حال قرآن مجید اموری مخالف و متضاد با کمالات و ویژگی‌های پیش‌گفته را به انسان نسبت می‌دهد. از جمله این که فرموده است:

(... إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً).[3]

نیز می‌فرماید:

(وَيَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ، وَكانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً).[4]

---

۱. بقره: ۳۰.
۲. بقره: ۳۱ و ۳۲.
۳. أحزاب: ۷۲.
۴. إسراء: ۱۱.

همچنین فرموده است:

(وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ، إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ).[۱]

و از جمله می‌فرماید:

(... وَإِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها، وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ).[۲]

اما علت این‌که انسان با تمام کمالات و ظرفیت‌های خدادادی دچار چنین کاستی‌ها و نقایصی می‌شود، آن است که او از سویی دارای وجود و کمالات مادی مانند جسم، نیازهای مادی (چون خوراک و مسکن)، زندگی اجتماعی و خشم و شهوت و گرایش‌ها و عواطف مادی و حیوانی است، و از سوی دیگر وجودی معنوی با نیازها و اقتضائات عالم معنا، کرامت ذاتی و ادراک‌ها و گرایش‌های معنوی و فرامادی دارد. طبعاً بین ماده و معنا، جسم و جان و عالم ماده و فراماده و نیازها و اقتضائات آن دو، درگیری و کشمکش وجود دارد که ناشی از محدودیت وجود ماده و عالم مادی و سعه و فراخی وجود فرامادی و عالم فراماده است. و انسان که وجودی جامع و مرکب از ماده و معنا است، تنها در صورتی می‌تواند از کمالات هر دو سوی درگیری بهره برده و استکمال یابد که عقل او حاکم بر تمام سرزمین وجودش گشته و نظام مطلوب قوای ادراکی و تحریکی را در خود محقق کند، و در صحنهٔ عمل نیز راه تقوای الهی را بپیماید؛ یعنی حق را بجوید، آن را بیابد و به آن عمل کند. در غیر این صورت آن ظرفیت عظیم خدادادی را ضایع نموده و دچار خسارت ابدی خواهد شد.

---

۱. هود: ۹.

۲. شوری: ۴۸.

پرسش و تحقیق

۱. قوای روح انسان را توضیح دهید.

۲. رابطهٔ روح با بدن را تبیین کنید.

۳. دیدگاه یکی از اندیشمندان در رابطه با کرامت ذاتی انسان را مطالعه و نتیجه آن را ارائه نمایید.

۴. گرایش‌های متضاد در خود را چگونه می‌توانیم تعدیل و هم‌جهت کنیم؟

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس یازدهم

در دانش منطق با «فطریات» (قضایا قیاساتُها معَها) ـ مانند «عدد چهار زوج است» ـ آشنا شدیم. نیز این قضیه را که «شناخت خداوند فطری است» مکرر در ذهن خود مرور کرده‌ایم. به‌راستی آیا این دو گونه قضیه از نوع ادراک‌های فطری انسان هستند؟ اساساً حقیقت فطرت الهی در انسان چیست؟ و چه ابعادی از وجود انسان را فراگرفته است؟ در این درس به مفهوم فطرت الهی در انسان، گسترهٔ این حقیقت و برخی مصادیق مهم ادراک‌های فطری انسان خواهیم پرداخت.

۵. فطرت الهی

یکی از ویژگی‌های مهم انسان فطرت الهی است که خداوند در وجود او نهاده است. قرآن کریم ضمن اشاره به حقانیت دین توحیدی به عنوان یکی از قضایایی که انسان به‌طور وجدانی آن را درک می‌کند، بر این کمال درونی انسان تأکید نموده و معیار گرایش و قبول دین حق از دین باطل را فطرت معرفی کرده است:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً؛ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ، وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ).[1]

---

۱. روم: ۳۰.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

پس حق‌گرایانه روی خود را به سوی این دین، راست بدار؛ بر همان سرشتی که خداوند مردم را از ابتدا بر آن افریده است. هیچ‌گونه دگرگونی برای آفرینش خداوند نیست. آن است دین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

پیش از بررسی حقیقت فطرت به مفهوم لغوی آن می‌پردازیم. مادۀ «ف‌طر» به معنای خَلق و ایجاد اولیه و تازۀ یک چیز است.[۱] از این رو به آردی که برای پختن نان، تازه سرشته شده باشد «فَطیر» و به آردی که مدتی از سرشتش گذشته و تازه نیست «خمیر» گفته شده است.[۲] واژۀ «فِطرَة» مصدر نوعی از این ماده است. بنابر این، معنای فطرت عبارت است از خِلقَت ابتدایی و تازه؛ یعنی نوع خاصی از آفرینش که ابتدایی و تازه است، به‌گونه‌ای که کهنه نشده و به تبع آن، تغییر و تبدیلی نیافته و به تعبیر عرفی، دست‌نخورده است.

در روایتی از امام صادق 7 به این امر که فطرت، آفرینشی تازه و دست‌نخورده است این‌گونه اشاره شده:

«مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ».[۳]

---

۱. رک: کتاب العین: ج۷، ص۴۱۸، خلیل فراهیدی؛ جمهرة اللغة: ج۲، ص۷۵۵، ابن درید؛ و الصحاح: ج۲، ص۷۸۱، جوهری.

۲. کتاب العین: ج۷، ص۴۱۸، خلیل فراهیدی؛ المحیط في اللغة: ج۹، ص۱۶۳، صاحب بن عباد؛ و الصحاح: ج۲، ص۷۸۲، جوهری.

۳. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۲، ص۴۹، شیخ صدوق؛ و علل الشرائع: ج۲، ص۳۷۶، همو.
مفاد این روایت در منابع روایی اهل سنت از پیامبر اکرم 9 این‌گونه نقل شده است: «قَالَ النَّبِيُّ 9 : كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَثَلِ الْبَهِيمَةِ تُنْتَجُ الْبَهِيمَةَ، هَلْ تَرَى فِيهَا جَدْعَاءَ؟» صحيح البخاري: ج۲، ص۴۲۶، محمد بن اسماعيل بخاري. رک: موطأ الإمام مالك: ج۲، ص۳۳۸، مالک بن أنس؛ و مسند الإمام أحمد بن حنبل: ج۱۲، ص۱۰۴، احمد بن محمد.

معنای لغوی فطرت بر آفرینش انسان صادق است، و در این آیه و روایات معصومان : واژهٔ «فطرت» در همین معنا به‌کار رفته. همچنین معنای لغوی فطرت نسبت به خلقت سایر موجودات قابل تطبیق بوده و در برخی روایات این واژه در این معنا استعمال شده است.[۱]

اکنون با توجه به معنای لغوی فطرت، به بررسی حقیقت آن براساس آیهٔ شریفهٔ فطرت می‌پردازیم. در این رابطه می‌توان گفت: از این آیه شش نکته به‌دست می‌آید:

نخست: آن‌که فطرت اختصاص به انسان داشته و از امور مشترک انسان و سایر موجودات نیست. پس نمی‌تواند از سنخ طبیعت باشد که در جمادات، نباتات و حیوانات به‌طور مشترک وجود دارد. نیز از نوع غریزه مانند غریزه خوردن و حفظ بقا نیست؛ زیرا غریزه آن تمایل غیر آگاهانه ـ یا نیمه‌آگاهانه ـ و غیر ارادی است که در حیوانات و بُعد حیوانی انسان مشترک می‌باشد، در حالی که فطرت این‌گونه نیست.

دوم: این‌که فطرت اختصاص به مؤمنان نداشته و شامل همهٔ انسان‌ها می‌شود. این نکته از برخی روایات نیز قابل استفاده است؛ از جمله این که در روایتی از امیر مؤمنان 7 آمده است:

«اللَّهُمَّ! ... جَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيِّهَا وَ سَعِيدِهَا! اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِيَ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ ...».[۲]

---

۱. از جمله این روایت از امیر مؤمنان 7 : «.... لَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْـمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ؛ لِأَنَّ مَنْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ ـ وَ هُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ ـ فَلَا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ ...» الكافي: ج ۱، ص ۱٤۱، شیخ کلینی. نیز این روایت از آن حضرت 7 : «... وَ اللهُ أَكْبَرُ، الْحَلِيمُ الْعَلِيمُ الَّذِي لَهُ فِي كُلِّ صِنْفٍ مِنْ غَرَائِبِ فِطْرَتِهِ وَ عَجَائِبِ صَنْعَتِهِ آيَةٌ بَيِّنَةٌ تُوجِبُ لَهُ الرُّبُوبِيَّةَ، وَ عَلَى كُلِّ نَوْعٍ مِنْ غَوَامِضِ تَقْدِيرِهِ وَ حُسْنِ تَدْبِيرِهِ دَلِيلٌ وَاضِحٌ وَ شَاهِدٌ عَدْلٌ يَقْضِيَانِ لَهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ...» البلد الأمين و الدرع الحصين: ص ۱۱۲ و ۱۱۳، شیخ تقی الدین کفعمی.

۲. نهج البلاغة: خطبه ۷۲، ص ۱۰۰، سید رضی.

سوم: آن‌که فطرت چیزی است که عین خلقت انسان بوده و در نهاد او سرشته و عجین گردیده، نه آن که از ذات انسان بیرون بوده و پس از وجود آدمی به او افزوده گردد. بنابر این فطرت سرمایه‌ای درونی است که خداوند با اعطای وجود انسان به او عنایت کرده است.

چهارم: این‌که فطرت انسانی هم خدا را می‌شناسد، و هم به سوی او گرایش دارد. نیز هم کلیّت دین را می‌شناسد و هم دین را می‌خواهد.

پنجم: آن‌که با توجه به نکات سوم و چهارم، فطرت الهی ادراک و گرایشی حضوری و وجدانی در جان آدمی است، و مانند علم حصولی (صورت ادراکی) و تقوا اکتسابی نیست.

ششم: این‌که فطرت الهی تبدیل‌پذیر نبوده و ثابت و استوار است، اما شدت و ضعف می‌پذیرد؛ یعنی در برخی افراد و یا مراحلِ رشد شدید است و در برخی اشخاص یا مراحل ضعیف. هرچه فطرت در فردی قوی‌تر باشد، ادراک «حق» شفاف‌تر و دامنهٔ «مراتب و مصادیق حق» (مدرَکات فطری) وسیع‌تر بوده و گرایش به «حق» شدیدتر و دامنهٔ «مراتب و مصادیق» آن بیشتر خواهد بود. از آن طرف هرچه فطرت ضعیف‌تر باشد این ادراک و گرایش ضعیف‌تر، و دامنهٔ مدرَکات و مطلوب‌ها محدودتر می‌شود.

علت شدت و ضعف فطرت آن است که هرچه انسان به خداوند متعال نزدیک‌تر و درک حضورش شدیدتر باشد، پیوند این گوهر الهی با اصل خود شدیدتر و خود نیز قوی‌تر خواهد بود. همچنین هرچه آدمی خود را از قرب الهی محروم کند و اتصال با مبدأ خود را تضعیف نموده و از یاد او غافل شود، این آیینهٔ حق‌نمای الهی ضعیف‌تر خواهد شد، تا جایی که ممکن است آن را از رشد خود بازداشته و مدفون کند:

(... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها * وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها).[1]

---

۱. الشمس: ۹ و ۱۰.

... آن‌که جان را پاک کرده و رشد داد رستگار شد، و آن‌که آن را آلوده کرده و مانع رشد آن شد از رسیدن به مقصود محروم گردید.

در روایتی از امیر مؤمنان 7 چنین فردی این‌گونه توصیف شده است:

«... فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ، وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ. وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاء.»[1]

اکنون با توجه به این ویژگی که حقیقت جان انسان با فطرت الهی سرشته شده است، به دو آیهٔ دیگر از قرآن کریم که بیانگر ویژگی‌های روح آدمی است توجه کنیم:

(وَنَفْسٍ وَما سَوَّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها ...).[2]

سوگند به جان انسان و او (خداوند) که آن را اعتدال بخشید و پلیدکاری و پارسایی‌اش را به آن الهام نمود ...

این آیه‌های الهی بیانگر آن اند که خداوند نفس انسان را به‌طور تام و تمام خلق کرده و آن را اعتدال بخشیده و خلقت آن بدون نقص و کاستی است. نیز از ویژگی‌های این تسویه و اعتدال آن است که هرگونه پلیدکاری و پارسایی را به او الهام کرده و به‌طور حضوری و شهودی (نه با علم حصولی) به او نمایانده، و این درک حقیقت فجور و تقوای نفس را در ذات او ودیعه نهاده است.

حال با نظر به شرافت و کرامت ذاتی انسان و این‌که او در ذات خود گرایش به امور متعالی داشته و از امور پست و حقیر پرهیز می‌کند، مطالب پیش‌گفته کامل گردیده و به این جمع‌بندی می‌رسیم که «فطرت الهی آن سرشت و نحوهٔ آفرینش الهی است که انسان

---

۱. نهج البلاغة: خطبه ۸۷، ص۱۱۹، سید رضی.

۲. الشمس: ۷ و ۸.

به اقتضای آن، از درون خود و با علم حضوری خداشناس و خداخواه بوده، حق و باطل را می‌شناسد و حق‌جو است، خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌شناسد و به خوبی‌ها گرایش دارد، زیبایی‌ها و زشتی‌ها را درک می‌کند و به زیبایی‌ها گرایش و محبت دارد».

با این بیان روشن می‌شود سرشت آدمی یکی از مصادیق هدایت تکوینی خداوند است. البته انسان‌های شایسته به این الهام درونی و هدایت باطنی توجه و واکنش درست داشته و سپاس‌گزار این نعمت هستند، و برخی افراد از آن روی گردانده و در حق آن ناسپاسی می‌کنند:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً).[1]

نکتهٔ پایانی این که در روایات متعددی آیهٔ فطرت بر توحید، اسلام (تسلیم بودن در برابر خداوند)، نبوت و ولایت تطبیق شده است. به عنوان مثال در روایتی زُراره نقل می‌کند: از امام صادق 7 در رابطه با این کلام خدا: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ پرسیدم، آن حضرت فرمودند:

«فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ».[2]

نیز در روایت دیگری از زراره آمده است: از امام باقر 7 دربارهٔ این آیه پرسیدم، آن حضرت فرمودند:

«فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ ...».[3]

و در روایتی عبدالله بن سِنان می‌گوید: از امام صادق 7 پرسیدم فطرت چیست؟ حضرت پاسخ دادند:

---

۱. انسان: ۳.

۲. الكافي: ج۲، ص۱۲.

۳. التوحيد: ص۳۳۰، شيخ صدوق.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

«هِيَ الْإِسْلَامُ، فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟)، وَفِيهِ الْـمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ».[۱]

همچنین در روایتی دیگر از امام صادق 7 دربارهٔ این آیهٔ شریفه سؤال شده و آن حضرت در پاسخ فرموده‌اند:

«التَّوْحِيدُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ».[۲]

نیز در روایتی از امام باقر 7 این آیه به ولایت معنا شده است.[۳]

با بیان پیش‌گفته روشن می‌شود شناخت توحید، نبوت و ولایت و گرایش به آن‌ها و تسلیم در برابر خداوند بخش اساسی و محوری شناخت حق و گرایش به آن است؛ اما فطرت الهی انسان اختصاص به این موضوعات ندارد، و ذکر متنوع آن‌ها در روایات شریفه بیان مصادیق اساسی و محوری «شناخت حق» و «حق‌جویی» است که خداوند متعال در سرشت انسان نهاده است.

٦. تغییرپذیری

در مبانی هستی‌شناختی گفتیم: عالم ماده دارای حرکت و تغییر تدریجی است. از آن‌جا که بدن انسان مادی است، از این قانون هستی مستثنی نبوده و تغییرپذیر می‌باشد؛ امری که برای همهٔ ما مجرّب و محسوس است. البته این تغییر جسمی ممکن است در راستای سلامت و رشد جسمی باشد، و ممکن است به جهت نبود شرایط یا وجود موانع، در جهت بیماری یا فساد بدن باشد.

---

۱. الكافي: ج۲، ص۱۲، شیخ کلینی.
۲. التوحيد: ص۳۲۹، شیخ صدوق.
۳. تفسير القمي: ج۲، ص۱٥٤، شیخ علی بن ابراهیم قمی.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

قرآن کریم نیز به تغییر تدریجی انسان پیش و پس از تولد و دوره‌های مختلف زندگی او اشاره نموده و می‌فرماید:

(هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ، ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً، وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ، وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى، وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).[1]

اوست که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، آن گاه از علقه. سپس شما را به صورت طفلی [از رحم مادران] بیرون می‌فرستد، تا به کمال نیرومندی و قوت خود برسید، آن گاه پیر و سالخورده شوید ـ و برخی از شما پیش از این [مراحل] قبض روح می‌شوید ـ و تا به آن مدتی که مقرّر است برسید، و برای اینکه شما تعقّل کنید.

همچنین روح آدمی از بدو تولد در پرتو تعلق و ارتباط خاصش با بدن، حرکت و تغییر تدریجی داشته و در ادامه می‌تواند استعدادهای بی‌حد و حصر خود را به فعلیت برساند. قوای ادراکی و تحریکی انسان قابلیت تغییر تدریجی و ارتقا به مراتب بالاتر را دارند. انسان می‌تواند عقل خود را با تحصیل دانش و حکمت و اندیشه‌ورزی در آیات و نشانه‌های الهی و معلومات مفید پرورش دهد. نیز با عنایت به ذوق و گرایش به زیبایی‌های مادی و معنوی که در فطرت الهی او نهاده شده، می‌تواند قوهٔ خیال را با اموری چون مطالعه قرآن کریم و نهج البلاغه و تلاوت زیبای قرآن مجید و پرداختن به اشعار عرفانی و حکمت و تمرین خط رشد دهد.

نیز اندیشهٔ ناب، اخلاق الهی، ایمان به خداوند و غیب، نیات پاک و ارادهٔ حق همگی از امور واقعی است که قابلیت تغییر تدریجی و ارتقا به مراتب بالاتر را دارند. اما باید توجه

---

۱. غافر: ٦٧.

داشت که تغییرات در قوای انسان و محصولات و یافته‌های آن‌ها همچنان که ممکن است به سوی رشد باشد، نیز امکان دارد به سوی حضیض و افول صورت پذیرد.

مهم‌تر این که قوت و شدت یافتن قوای روح ـ که همان قوت روح و نفس آدمی است ـ ممکن است تنها به لحاظ واقعی و تکوینی باشد، اما به لحاظ ارزشی و معنوی به سوی انحطاط و سقوط از اوج کرامت الهی باشد. تصور کنید انسانی دارای برترین توان از نظر قوای ادراکی است و در قوای تحریکی نیز پرتوان به‌شمار می‌آید، اما این توانایی‌ها را در خدمت دین و بشریت به‌کار نمی‌گیرد و برعکس، آن‌ها را در مقابله و دشمنی با دین و در مسیر ستم بر انسان‌ها استخدام می‌کند، آیا چنین فردی رشد کرده است؟ مسلّم رشد و قدرت روحی و جسمی او از نظر ارزشی و معنوی در جهت منفی بوده و نه تنها رشد نکرده، بلکه در دوزخ سقوط کرده است. چنین کسی انسان برتر است در بدی، قساوت و شیطنت، نه برتر در مسیر تعالی و کرامت الهی. شخصی که دارای طیّ‌الارض است و یا فکر افراد را می‌خواند اما اهل نماز نیست، اگرچه قدرت روحی دارد اما این توان روحی در مسیر شیطان بوده و اساساً کار او کرامت محسوب نمی‌شود.

از این رو انسان رشدیافته کسی است که از گوهر عقل خویش که خداوند در فطرت و نهاد او قرار داده، بهره برده و در مسیر تعالی حرکت کند. به همین جهت در روایات معصومان : به عنصر عقل به عنوان محور ارزش‌های الهی و اخلاقی تصریح گردیده و «عقل» را از «شیطنت و نَکرا» تفکیک و اثر محوری وجود عقل و بهره‌گیری از آن را بندگی و اطاعت از خداوند و رسیدن به سعادت بهشت معرفی نموده‌اند:

«... عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. قَالَ: قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: تِلْكَ النَّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ».[1]

۱. الكافي: ج ۱، ص ۱۱، شیخ کلینی.

۷. مختار بودن

افعال انسان به طور کلی دو گونه است؛ نخست: افعالی مانند تنفّس، تپش قلب و حرکت خون در رگ‌ها. دوم: افعالی مانند غذاخوردن، راه‌رفتن، درس‌خواندن و عبادت. انسان نسبت به افعال دستهٔ دوم دارای اختیار است و با ارادهٔ خود، انجام یا ترک آن را گزینش نموده و آن را محقق یا ترک می‌کند.

بی‌تردید تنها خود انسان است که در ساختن خود و آینده‌اش بیشترین تأثیر را دارد. خداوند به او امکانات و تجهیزات درونی فراوان مانند فطرت و عقل عنایت نموده و او را به کرامت خود نعمت بخشیده، آن‌گاه برای تربیت و رشدش او را به دنیا آورده تا با تلاش و بهره‌گیری از ظرفیت عظیم و بی‌حد خدادادی، خود را به عالی‌ترین حد کمال شایسته‌اش بالا برد. انسان می‌تواند عقل و قوای ادراکی خود را در جهت تعالی روح رشد دهد، و مطلوب‌ها و علاقه‌های خود را در همان جهت شکل داده و ارادهٔ خود را محکم و قوی کند. او است که با انتخاب اهداف و علاقه‌ها و گرایش‌های خوب و مثبت، مسیر خود را به سوی سعادت و رضایت خداوند می‌تواند تغییر دهد، و با انتخاب اهداف و گرایش‌های پست و بد مسیر خود را به سوی هلاکت و دوری از خداوند جهت دهد. در واقع پیمودن راه سعادت انسان چیزی جز ساختن روح و تربیت او نیست و این حرکت و تغییر تدریجی، در جان او و به دست خودش محقق می‌شود. البته کسی جز خداوند به او نزدیک‌تر نیست و همواره این تربیت با عنایت و فیض الهی صورت می‌پذیرد:

(أَلاَّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى * وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى * ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى).[1]

---

۱. نجم: ۳۸ ـ ۴۱.

۸. حب ذات

انسان به صورت فطری خود را دوست دارد. بر این اساس هرچه را که به او تعلق دارد ـ مانند جسم، خانواده، فعل و صفات ـ نیز دوست دارد. افعالی که از انسان سرمی‌زند نیز برای رسیدن به کمال و غایت مطلوب خود او است و از این رو، افعال اختیاری انسان نیز بر اساس حب ذات صورت می‌گیرد و محبوب او می‌باشد.

۹. حب بقا

یکی از ویژگی‌های انسان حب بقا است؛ یعنی دوست دارد حیات جاوید و باقی داشته باشد. منشأ این گرایش انسان حب ذات است؛ زیرا لازمهٔ حب ذات این است که فانی نشود و باقی بماند. این ویژگی فطری است و مانند سایر امور فطری، وجدانی است. قرآن کریم به صورت مستقیم به این موضوع نپرداخته است و گویا آن را امری مسلم در نظر گرفته، اما به رفتار انسان در مواجهه با آن پرداخته و درستی یا نادرستی رفتار او را گوش‌زد کرده است.[۱]

انسان اگر این امر فطری را با بینش الهی به هستی و کرامت ذاتی‌اش توأم کند، حیات خود را به سوی تعالی روحی و معنوی سوق داده و حیات حقیقی جاودان را برای خود می‌سازد. قرآن کریم ـ ضمن توجه به گرایش فطری بشر به حیات حقیقی ـ دربارهٔ حقیقت دنیا و حیات حقیقی آخرت می‌فرماید:

(وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ، وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ).[۲]

---

۱. رک: طه: ۱۲۰، شعراء: ۱۲۸ و ۱۲۹، همزه: ۳ و قصص: ۶۰.

۲. عنکبوت: ٦٤.

نیز تمام دارایی‌ها و نعمت‌های مادی را کالای زندگانی برای دنیا، در مقایسه با نعمت‌های آخرت کم‌فایده و نیز ناپایدار و فانی شمرده و در مقابل، نعمت‌های آخرت و حقایق معنوی و روزی‌های نزد خداوند را بهتر و باقی می‌داند. همچنین کسب آن نعمت‌های عظیم را تنها با داشتن بینش توحیدی، ایمان و توکل بر خداوند ممکن می‌داند:

(فَما أُوتيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا، وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).[1]

در مقابل اگر انسان با بینشی مادی به عالم هستی نظر کند و خود را در همین زندگی دنیا و تمایلات و علایق پست حیوانی و مادی محصور و دربند کند، در جان خود دچار خسارت عظیمی خواهد شد، حتی اگر مانند شیطان به مدارجی معنوی هم رسیده و صاحب کرامات نیز گردیده باشد:

(وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها، فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ. * وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها، وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ: إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ، أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ. ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا، فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).[2]

و بر آنها بخوان سرگذشت کسی (بلعم باعورا) را که آیات و (معارف) خود را به او دادیم، پس (به واسطهٔ گرایش به دنیا) از آنها تهی گشت، سپس شیطان او را دنبال کرد و او از گمراهان گردید. * و اگر می‌خواستیم حتماً (مقام) او را با آن آیات بالا می‌بردیم، اما او دل بر زمین (و پستی) بست و از هوای خود پیروی نمود. پس داستان او مانند داستان سگ است: اگر بر او حمله بری زبان درآورد، و اگر رهایش

---

۱. شوری: ۳۶.

۲. أعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶.

کنی زبان درآورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را بازگو کن، باشد که بیندیشند.

۱۰. کمال جویی

انسان به‌طور فطری جویای کمال بی‌نهایت است. این گرایش نیز لازمهٔ حب ذات است؛ زیرا موجودی که خود را دوست دارد، می‌خواهد هیچ نقصی نداشته و هرگونه کمالی را برای خود کسب کند. همچنین در پی کسب تمامی کمالات است، و همهٔ آن کمالات را به‌صورت مطلق و بی‌نهایت می‌خواهد؛ مثلاً اگر درپی کسب علم است، علم مطلق و بی‌نهایت را می‌خواهد، و اگر به دنبال خدمت به مردم است آن را نیز به نحو بی‌نهایت می‌خواهد. قرآن به اصل کمال جویی انسان تصریح نموده است:

(وَإِنَّهُ لِحُبِ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ).[۱]

همچنین اگر به دنبال تمایلات مادی و شهوت‌های حیوانی می‌دود، باز هم نهایت مادیات و شهوت بی‌حد و مرز را می‌خواهد. البته چنین کسی چون تشنه‌ای که آب شور می‌نوشد نه تنها از آن سیراب نمی‌گردد، که بر تشنگی‌اش می‌افزاید و او را در بیابان سرگردانی دچار سراب می‌گرداند:

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً، حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً، وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ، وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ).[۲]

---

۱. عادیات: ۸.

۲. نور: ۳۹.

۱۱. هدفمندی

انسان موجودی هدفمند است و در افعال اختیاری خود در پی هدف و غایت معینی است؛ مثلاً غذاخوردن را برای تأمین نیاز جسم و تحصیل دانش را برای رسیدن به کمال روح و خدمت به خلق خداوند انجام می‌دهد. البته هر فردی بسته به بینش و همت و ارادهٔ خود، غایت و هدفش را تعیین می‌کند. بنابر این هرچه افق بینشش وسیع‌تر و اندیشه‌اش عمیق‌تر بوده و صاحب اراده‌ای والاتر و راسخ‌تر باشد، اهداف او متعالی‌تر و بزرگ‌تر خواهد بود. همین‌طور هرچه افق بینش و سطح اندیشه‌اش محدودتر و پایین‌تر بوده و از اراده‌ای پایین‌تر برخوردار باشد، مطلوب او ضعیف‌تر و محسوس‌تر است. پس تمام انسان‌ها در مراحل تربیت و رشد خود اهدافی متناسب با ظرفیت وجودی خود خواهند داشت؛ مثلاً طلبه‌ای که در سال‌های آغازین تحصیل در حوزهٔ علمیهٔ است، مطلوبش این است که ادبیات قرآن را خوب بفهمد، و طلبهٔ بالاتر در پی فهم قرآن می‌باشد، و محصّل بالاتر مطلوبش فهم تفسیر قرآن است. همچنین همهٔ آنان یک هدف مشترک و دارای مراتب نیز دارند، و آن عمل به قرآن کریم است.

البته کمال نهایی انسان ـ که متناسب با ظرفیت‌های فطری او است ـ قرب و لقای خداوند متعال می‌باشد؛ یعنی فطرتاً در پی رسیدن به مقامی حقیقی و معنوی است که در آن بین خود و خداوند هیچ حایل و حجابی نباشد، و او را با قلب خود مشاهده نماید. این معنا در برخی آیات و روایات به‌ویژه در ادعیه و مناجات‌های امامان معصوم : مطرح شده است. قرآن کریم شدّت قرب پیامبر اعظم 9 به خداوند متعال را این‌گونه توصیف می‌کند:

(ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى * فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى * فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى).[1]

نیز جایگاه ویژهٔ متقین نزد خداوند در بهشت را بیان نموده و می‌فرماید:

---

۱. نجم: ۸ ـ ۱۰.

(إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِرٍ).[۱]

همچنین خداوند نفس مطمئنّه را مخاطب خود قرار داده و خود، او را دعوت به جمع بندگان خاص و بهشت ویژهٔ خود می‌کند:

(يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلي في عِبادي * وَادْخُلي جَنَّتي).[۲]

نیز امامان معصوم : با خداوند متعال این‌گونه مناجات کرده‌اند:

«اِلهي هَبْ لِي كَمالَ الاْنْقِطاعِ اِلَيْكَ، وَ انِرْ أَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها اِلَيْكَ، حَتّى تَخْرِقَ أَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ الى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ».[۳]

پرسش و تحقیق

۱. فطرت الهی را با توجه به ادلهٔ آن تبیین کنید.

۲. با توجه به آنچه در رابطه با «حرکت جوهری» در عالم ماده گفته شد، تغییر در روح انسان را توضیح دهید.

۳. چگونه انسان در ساختن و تربیت خود مؤثر است؟

۴. با مطالعه آیات و روایات، دو نمونه از اهداف و گرایش‌های صالحان و فاسقان را بیان کنید.

---

۱. قمر: ٥٤ و ٥٥.

۲. فجر: ۲۷ ـ ۳۰.

۳. الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۳، ص۲۹۹ (مناجات شعبانیه)، سید علی بن موسی بن طاووس.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

فصل چهارم:

مبانی فرجام شناختی

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس دوازدهم

پیش از این دانستیم که اعمال صالح و ناشایست انسان در پدیدآمدن اخلاق نیک و بد او نقش مؤثری دارند. نیز معلوم شد روح انسان حب به بقا و جاودانگی دارد و نیز جاودانه است. اینک این سؤال مطرح می‌شود که اعمال نیک و بد، نیات پاک و پلید، اعتقادات صواب و ناصواب و اخلاق حسنه و سیّئه، در زندگی جاوید انسان و سعادت یا شقاوت ابدی او چگونه نقش داشته و آن را می‌سازند؟ در ادامه به نقش اساسی این امور در مرگ نیک و مرگ بد انسان، نیز تأثیر آن‌ها در سعادت و شقاوت حیات برزخی او می‌پردازیم.

منظور از مبانی فرجام‌شناختی اخلاق اسلامی، قضایای مربوط به فرجام و غایت آفرینش انسان و جهان است که علم اخلاق اسلامی و قضایای اخلاقی بر آن‌ها مبتنی می‌باشند. از این موضوع با عنوان معاد نیز یاد می‌شود.

خداوند متعال مبدأ و معاد هستی و انسان است[1] و حقیقت معاد مَظهر و تجلّی صفات جمال و جلال الهی می‌باشد. پیش از ورود به مباحث معاد، به مفهوم لغوی و اصطلاحی

---

۱. (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللهِ الْمَصيرُ) نور: ٤٢.
نیز (الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) بقره: ١٥٦.
همچنین «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ... أَوَّلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ آخِرَهُ، وَ بَدِيعَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُنْتَهَاهُ، وَ مَرَدَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُصَيِّرَهُ، وَ مُبْدِئَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُعِيدَهُ» مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: ج ٢، ص ٤٥٤، شیخ طوسی.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

آن می‌پردازیم. واژۀ «مَعاد» در لغت، مصدر به معنای «عَود»[۱] و اسم مکان از «عَود»[۲] ذکر شده است. نیز واژۀ «عَود» در لغت به معانی دوباره انجام‌دادن کاری[۳] و بازگشتن[۴] آمده است. بنابر این واژۀ «مَعاد» در لغت به معنای صیرورت (تحول) و بازگشتن، و نیز جایگاهی که صیرورت و بازگشت همه به سوی آن می‌باشد[۵] ذکر شده است. اما منظور از معاد در این‌جا، مراحل و مراتب صیرورت و بازگشت انسان به سوی خداوند در عوالم بالاتر از دنیا است. این مراحل و مراتب به‌طور کلی عبارت است از مرگ، برزخ، قیامت و بهشت یا دوزخ. اینک مباحث معاد را به ترتیب این موضوعات پی می‌گیریم.

۱. مرگ

مرگ عبارت است از قطع کامل ارتباط جان با بدن؛ به‌طوری که پس از آن، جان در بدن تصرفی نخواهد داشت. بی تردید یکی از اسرارآمیزترین، مأنوس‌ترین و محبوب‌ترین مخلوقات خداوند برای ما، رابطۀ جان و بدن می‌باشد و از دست دادن این نعمت بزرگ، عادتاً برای ما بسیار سخت و دشوار و موجب مدهوشی و مستی است[۶] و از نگاه کسانی که

---

۱. کتاب العین: ج۲، ص۲۱۸، خلیل فراهیدی؛ و المحیط في اللغة: ج۲، ص۱۲٦، صاحب بن عباد.
۲. کتاب العین: ج۲، ص۲۱۸، خلیل فراهیدی؛ و المحیط في اللغة: ج۲، ص۱۲٦، صاحب بن عباد.
۳. کتاب العین: ج۲، ص۲۱۷، خلیل فراهیدی؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٤، ص۱۸۱، ابن فارس.
۴. جمهرة اللغة: ج۲، ص٦٦٦، ابن درید؛ و الصحاح: ج۲، ص۵۱۳، جوهری.
۵. رک: الصحاح: ج۲، ص٥١٤، جوهری؛ و معجم مقاییس اللغة: ج٤، ص۱۸۱، ابن فارس.
۶. (وَجاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ) ق: ۱۹.
نیز (وَأَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ) منافقون: ۱۰.
همچنین از امیر مؤمنان 7 : «... كَيْفَ؟! نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ؛ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ ...» نهج البلاغة: خطبۀ ۱۰۹، ص۱٦۰، سید رضی.

به دنیا و مادیات رکون یافته‌اند، نابودی و امری وحشتناک خواهد بود.[۱] اما حقیقت این است که همهٔ ما در حال صیرورت به سوی خداوندیم[۲] و در این مسیر مرگ را خواهیم چشید[۳] و این خَلق و نعمت الهی[۴] و تبدّل نشأه و حیات جدید[۵] را نیز مانند زندگی دنیا با تمام وجود دریافت خواهیم کرد! مرگ ما نیز مانند زندگی‌مان به اذن خداوند است[۶] و آن‌گاه که اجل حتمی ما سررسد هیچ چیز مانع آن نخواهد شد.[۷] مرگ نابودی و فنا نیست؛ بلکه تطوری عظیم و سرآغاز تحولی بزرگ در حیات واقعی انسان است[۸] و او را از دنیا به آخرت، از عالم محدود و تنگ ماده به عالم نامحدود و وسیع معنا،[۹] و از ظاهر دنیا به باطن آن[۱۰] عبور می‌دهد.

نیز روایت شده: «... قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ : : أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْـمَوْتِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ...» الخصال: ج۱، ص۱۱۹، شیخ صدوق.

۱. (وَ قالُوا ما هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلاَّ الدَّهْرُ، وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ) جاثیه: ۲۴. و رک: مؤمنون: ۸۲، و یس: ۷۸.

۲. (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللهِ الْمَصيرُ) نور: ۴۲.

۳. (كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ) عنکبوت: ۵۷. و رک: آل عمران: ۱۸۵، و جمعه: ۸.

۴. (الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَهُوَ الْعَزيزُ الْغَفُورُ) ملک: ۲.

۵. (نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقينَ * عَلى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ في ما لا تَعْلَمُونَ). واقعه: ۶۰ و ۶۱.

۶. (وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرينَ) آل عمران: ۱۴۵.

۷. (وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها وَاللَّهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ) منافقون: ۱۱.

۸. (وَما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَلَعِبٌ، وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ) عنکبوت: ۶۴.

۹. (نَحْنُ قَدَّرْنا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ، وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقينَ * عَلى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ في ما لا تَعْلَمُونَ) واقعه: ۶۰ و ۶۱.

۱۰. (يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) روم: ۷.

به صورت عادی مرگ ما اختیاری نیست و برای تحقق مرگ، وجودی قاهر بر ما، جان‌مان را ستانده و از بدن جدا می‌کند. از آن‌جا که حقیقت وجود انسان به جان او است،[۱] قرآن کریم از گرفتن جان آدمی به «تَوَفّی» (گرفتن کامل یک چیز)[۲] تعبیر نموده و بر اساس نظام توحیدی، توفّی جان‌ها را به خداوند نسبت داده است،[۳] و در عین حال به لحاظ نظام اسباب و مسببات، آن را به فرشتگان مرگ منسوب کرده است.[۴] یکی از آیات پر رمز و راز الهی که گونه‌ای مرگ است و از آن نیز با تعبیر توفّی یاد شده، پدیدهٔ خواب می‌باشد[۵] که نعمتی برای انتباه سالک الی الله و راهی برای دریافت معارف و آمادگی برای خارج شدن از نشئهٔ ماده به عوالم بالا است.[۶]

انسان هنگام مرگ، صورت مثالی (تمثّل‌یافتهٔ) ثروت، فرزند و عمل خود را می‌بیند و پس از درخواست کمک از آن‌ها درمی‌یابد که تنها، عملش نزد او خواهد ماند. آن‌گاه اگر او دوست خداوند باشد، عملش به صورت خوش‌بوترین و زیباترین مردم و با نیکوترین پوشش نزد او آمده و او را به رَوح و ریحان و بهشت نعیم بشارت داده و به او خوش‌آمد می‌گوید، و اگر از دشمنان پروردگارش باشد به صورت زشت‌ترین خلق خداوند و بدبوترین

---

۱. ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ سجده: ۱۱.

۲. معجم مقاییس اللغة: ج٦، ص١٢٩، ابن فارس. و رک: کتاب العین: ج٨، ص٤٠٩ ـ ٤١٠، خلیل فراهیدی؛ و الصحاح: ج٦، ص٢٥٢٦، جوهری.

۳. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها ...﴾ زمر: ٤٢.

۴. سجده: ۱۱، و أنعام: ٦١.

۵. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها وَالَّتي لَمْ تَمُتْ في مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ زمر: ٤٢. و رک: أنعام: ٦٠.

۶. ﴿لَهُمُ الْبُشْرى في الْحَياةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ لا تَبْديلَ لِكَلِماتِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ﴾ یونس: ٦٤.
نیز روایت شده: «... عَنِ الرِّضَا 7 قَالَ: إِنَّ رَسُولَ الله 9 كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ؛ يَعْنِي بِهِ الرُّؤْيَا.» الكافي: ج٨، ص٩٠، شیخ کلینی.
همچنین: «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ الله 9 فِي قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لَهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا﴾، قَالَ: هِيَ الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ يَرَى الْمُؤْمِنُ فَيُبَشَّرُ بِهَا فِي دُنْيَاهُ.» همان: ج٨، ص٩٠.

آن‌ها نزدش آمده و به او خبر از پذیرایی حمیم (آب جوشان) و چشیدن جحیم (آتش برافروخته) می‌دهد.[۱]

شیطان هنگام مرگ، نزد محتضر حاضر شده و او را به سوی کفر می‌خواند و در دین او تردید ایجاد می‌کند. آنان که در زندگی دنیا، اعتقاد و ایمان به خداوند و پیامبر 9 و اوصیای او : را در جان خود راسخ کرده و عمل صالح کسب نموده و آمادهٔ این سفر ابدی شده باشند،[۲] از این خطر به سلامت خواهند گذشت؛ اما کسانی که در اعتقاد و ایمان ضعیف بوده و عمل صالح کسب نکرده باشند، دچار خطری بس عظیم خواهند شد.[۳] از این رو، تلقین شهادت بر یگانگی خداوند، رسالت پیامبر اعظم 9 و ولایت اهل بیت : به محتضر توصیه شده تا با سلامت از این مرحله بگذرد.[۴]

---

۱. همان: ج۳، ص۲۳۲.

۲. «... بإسناده إلى زيد بن عليّ قال: سمعت أَبي عليّ بن الحسين عليه السلام ليلة سبع و عشرين من شهر رمضان، يقول من أَوّل اللّيل إلى آخره: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجافِي عَنْ دارِ الْغُرُورِ، وَ الإِنابَةَ إِلى دارِ الْخُلُودِ، وَ الاسْتِعْدادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ.» الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۱، ص۴۰۲، سید علی بن موسی بن طاووس.

۳. (حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰.

نیز روایت شده: «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكُفْرِ وَ يُشَكِّكَهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ، فَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ. فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَاكُمْ فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُهُ ص حَتَّى يَمُوتَ.» الكافي: ج۳، ص۱۲۳، شیخ کلینی.

۴. «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ: كُنَّا عِنْدَهُ وَ عِنْدَهُ حُمْرَانُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَوْلًى لَهُ فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا عِكْرِمَةُ فِي الْمَوْتِ وَ كَانَ يَرَى رَأْيَ الْخَوَارِجِ، وَ كَانَ مُنْقَطِعاً إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ 7 ، فَقَالَ لَنَا أَبُو جَعْفَرٍ 7 : أَنْظِرُونِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكُمْ، فَقُلْنَا نَعَمْ. فَمَا لَبِثَ أَنْ رَجَعَ فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ عِكْرِمَةَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ النَّفْسُ مَوْقِعَهَا لَعَلَّمْتُهُ كَلِمَاتٍ يَنْتَفِعُ بِهَا، وَ لَكِنِّي أَدْرَكْتُهُ وَ قَدْ وَقَعَتِ النَّفْسُ مَوْقِعَهَا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا ذَاكَ الْكَلَامُ؟ قَالَ: هُوَ وَ الله مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، فَلَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله وَ الْوَلَايَةَ.» همان: ج۳، ص۱۲۳.

نیز «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ 7 إِذَا حَضَرَ أَحَداً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَوْتُ، قَالَ لَهُ: قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا الله الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ الله رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعالَمِينَ. فَإِذَا قَالَهَا الْمَرِيضُ، قَالَ: اذْهَبْ، فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ.» همان: ج۳، ص۱۲۴.

تحصیل محبت و کسب ولایت پیامبر 9 و اهل بیت مکرمشان : نیز نقشی اساسی در سالم گذشتن از دالان مرگ و ورود به عالم برزخ دارد.[۱] اولیای خداوند ـ یعنی پیامبر اکرم 9 ، امیرمؤمنان، فاطمه زهرا، امام حسن، امام حسین : و فرشتگان مقرّب : ـ نزد دوستدارشان که در حال مرگ است، حاضر شده و او را خشنود کرده و به او بشارت بهشت می‌دهند[۲] و او آنان را می‌بیند و از خوشحالی، اشک شوق در چشمانش پرمی‌شود.[۳] و اگر شخص محتضر دوستدار اهل‌بیت نباشد، آنان را به صورتی که ناخرسندش می‌کند مشاهده می‌کند.[۴]

---

۱. «... قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ الله 7 : إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيُنْتَفَعُ بِهِ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ الله، وَ عِنْدَ الْـمَوْتِ، وَ عِنْدَ الْقَبْرِ، وَ يَوْمَ الْحَشْرِ، وَ عِنْدَ الْحَوْضِ، وَ عِنْدَ الْـمِيزَانِ، وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ.» المحاسن: ج ۱، ص ۱۵۲، شیخ احمد بن محمد برقی.

نیز «... عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ 7 قَالَ: قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ: كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً عِنْدَ رَسُولِ الله 9 إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ 7 فَقَالَ لَهُ: أَ لَا أُبَشِّرُكَ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ الله. قَالَ: هَذَا حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي عَنِ الله جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَدْ أَعْطَى مُحِبِّيكَ وَ شِيعَتَكَ سَبْعَ خِصَالٍ: الرِّفْقَ عِنْدَ الْـمَوْتِ، وَ الْأُنْسَ عِنْدَ الْوَحْشَةِ، وَ النُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ، وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْفَزَعِ، وَ الْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ، وَ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ، وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ سَائِرِ النَّاسِ مِنَ الْأُمَمِ بِثَمَانِينَ عَاماً.» الأمالي: ص ۳۳۶، شیخ صدوق.

همچنین «قَالَ [رَسُولُ الله] 9 : ... وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.» تحف العقول: ص ۵۲، ابن شعبه حرانی.

۲. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: مَا يَمُوتُ مُوَالٍ لَنَا مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِنَا، إِلَّا وَ يَحْضُرُهُ رَسُولُ الله 9 وَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ : ، فيسرّوه [فَيَسُرُّونَهُ] وَ يبشّروه [يُبَشِّرُونَهُ]، وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مُوَالٍ لَنَا يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُه.» تفسير القمي: ج ۲، ص ۲۶۵، شیخ علی بن ابراهیم قمی.

نیز «... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ الله 7 : ... إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ 9 وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ : وَ الْـمَلَائِكَةُ الْـمُقَرَّبُونَ : ...» الكافي: ج ۳، ص ۲۴۵، شیخ کلینی. و رک: همان، ص ۱۲۸.

۳. «وَ قَالَ الصَّادِقُ 7 فِي الْـمَيِّتِ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ عِنْدَ الْـمَوْتِ: وَ إِنَّ ذَلِكَ عِنْدَ مُعَايَنَةِ رَسُولِ الله 9 ، فَيَرَى مَا يَسُرُّهُ. ثُمَّ قَالَ: أَ مَا تَرَى الرَّجُلَ يَرَى مَا يَسُرُّهُ وَ مَا يُحِبُّ فَتَدْمَعُ عَيْنَاهُ وَ يَضْحَكُ؟» کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۱ ؛ ص ۱۳۵، شیخ صدوق.

۴. «وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ 7 : مَنْ أَحَبَّنِي وَجَدَنِي عِنْدَ مَمَاتِهِ بِحَيْثُ يُحِبُّ، وَ مَنْ أَبْغَضَنِي وَجَدَنِي عِنْدَ مَمَاتِهِ بِحَيْثُ يَكْرَهُ.» صحيفة الإمام الرضا 7 : ص ۸۶، امام رضا 7 .

فرشتگان مرگ هنگام گرفتن جان مؤمنان که خود را به کفر و ظلم نیالوده و پاک به عالم آخرت رهسپارند، به آنان سلام می‌کنند و با تکریم به بهشت برزخی دعوت می‌کنند،[۱] و هنگام گرفتن جان کافران و ظالمان بر صورت و پشت آن‌ها زده و به آن‌ها می‌گویند: از درهای دوزخ وارد شوید و عذاب جاودان را بچشید.[۲]

اولیای خداوند که در دنیا بر صراط الهی قدم نهاده و مسیر هدایت و بندگی را به طور کامل پیموده‌اند، زندگی و مرگشان خالصانه برای خداوند بوده است،[۳] و از این رو اسوهٔ نیکوی مؤمنان در زندگی و مرگ گردیده‌اند.[۴]

---

۱. (الَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) نحل: ۳۲.

۲. (وَلَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبارَهُمْ وَذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ) أنفال: ۵۰.
نیز (الَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ. بَلى إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرينَ) نحل: ۲۸ و ۲۹.

۳. (قُلْ إِنَّ صَلاتي وَنُسُكي وَمَحْيايَ وَمَماتي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ * لا شَريكَ لَهُ وَبِذلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمينَ) أنعام:۱۶۲و۱۶۳.
نیز «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ (بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. ثُمَ (إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيايَ وَمَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ * لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ) وَ أَنَا مِنَ الْـمُسْلِمِينَ ...» الكافي: ج۷، ص۵۱، شیخ کلینی.
همچنین: «... رِضَى اللهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوَفِّينَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لُحْمَةٌ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَ يُنَجِّزُ لَهُمْ وَعْدَهُ. مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللهُ.» كشف الغمة في معرفة الأئمة: ج۲، ص۲۹، علی بن عیسی إربلی؛ و نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص۸۶، حسین بن محمد حلوانی.

۴. (لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُواللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَاللَّهَ كَثيراً) أحزاب: ۲۱.
نیز «... اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد ...» كامل الزيارات: ص۱۷۸، شیخ ابوالقاسم ابن قولویه قمی.

۲. برزخ

پس از مرگ، جان انسان بدن مادی خود را پشت سر نهاده و به عالم جدیدی وارد می‌شود که بین دنیا و قیامت کبرا واقع شده است. از آن‌جا که در لغت هر آنچه بین دو چیز حایل شود برزخ خوانده می‌شود، به این عالم نیز در آیات و روایات «برزخ» گفته شده است.[۱] جان آدمی در برزخ با بدن مثالی به حیات خود ادامه می‌دهد. این بدن مادی نیست، اما خصوصیات ماده مانند شکل آن را دارد.[۲] عالم برزخ در روایات به قبر انسان نیز اطلاق گردیده است.[۳] منظور از این قبر مکان دفن بدن مادی میّت نیست؛ بلکه قبر جایگاه بدن مثالی روح است. بنابر این روشن می‌شود شخص مصلوب و فردی که جنازه-اش سوخته و خاکستر شده نیز دارای قبراند.

اعتقادات و صفات آدمی در برزخ با او حضور داشته و صورت مثالی اعمال او نیز نزدش حاضر می‌شوند.[۴] محبت و ولایت پیامبر 9 و آل او : سرمایه‌ای است که با او بوده و تأثیر اساسی بر سعادت و خوشبختی‌اش دارد و بغض و عداوت نسبت به آن بزرگواران نیز،

---

۱. ﴿حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰. و رک: الكافي: ج۳، ص۲۴۲، شیخ کلینی.

۲. «... فَقَالَ أَبُو عَبْدِ الله 7 : ... فَإِذَا قَبَضَهُ الله عَزَّ وَ جَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالَبٍ كَقَالَبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا.» همان: ج۳، ص۲۴۵.

۳. «... قُلْتُ: وَ مَا الْبَرْزَخُ؟ قال [أبوعَبْد الله] 7 : الْقَبْرُ مُنْذُ حين مَوْته إِلَى يَوْم الْقِيَامَة.» همان: ج۳، ص۲۴۲.
نیز «... فَقَالَ الصَّادِقُ 7 : الْبَرْزَخُ الْقَبْرُ، وَ فِيهِ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.» تفسير القمي: ج۱، ص۱۹، شیخ علی بن إبراهیم قمی.

۴. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: ... فَإِذَا دَخَلَهُ [أی دخل القبر] عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَالَ مَرْحَباً وَ أَهْلًا ... وَ يَخْرُجُ مِنْ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ تَرَ عَيْنَاهُ شَيْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ الله! مَا رَأَيْتُ شَيْئاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْكَ! فَيَقُولُ: أَنَا رَأْيُكَ الْحَسَنُ الَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ وَ عَمَلُكَ الصَّالِحُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ ... وَ إِذَا دَخَلَ الْكَافِرُ قَالَ: لَا مَرْحَباً بِكَ وَ لَا أَهْلًا ... ثُمَّ إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْهُ رَجُلٌ أَقْبَحُ مَنْ رَأَى قَطُّ. قَالَ 7 : فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ الله! مَنْ أَنْتَ؟ مَا رَأَيْتُ شَيْئاً أَقْبَحَ مِنْكَ. قَالَ: فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ السَّيِّئُ الَّذِي كُنْتَ تَعْمَلُهُ وَ رَأْيُكَ الْخَبِيثُ ...» الكافي: ج۳، ص۲۴۱ و ۲۴۲، شیخ کلینی.

بدبختی و شقاوت را برای صاحبش همراه می‌کند.[۱] همچنین صفات نیکو چون صبر و اعمال نیک چون نماز، روزه، زکات و خمس، تاریکی‌های قبر و برزخ را به روشنایی و تنهایی او را به انس مبدّل می‌کنند.[۲] بسیاری از ما دچار فشار و تنگی وحشتناک قبر می‌شویم. یکی از چیزهایی که موجب این گرفتاری عظیم می‌شود بدخُلقی و رفتار بد با خانواده و دیگران است.[۳] این تنگی و فشار صورت مثالی همان صفت زشت می‌باشد. برای رهایی از آتش نفس اماره و گرفتاری‌های ناشی از اعتقادات فاسد و صفات زشت اخلاقی باید به خداوند پناه بریم و از اکنون برای آن اندیشه کنیم.

روح انسان در قبر و شرایط سخت پس از مرگ با فرشتگان بازپرس مواجه شده و مورد بازخواست قرار می‌گیرد،[۴] تا آنچه از اعتقاد و باور و ملکات در مکنون و ضمیر خود دارد نمایان سازد. منکَر و نکیر از اعتقادات اساسی میّت ـ یعنی پروردگار، نبی و امامش ـ می‌پرسند و همچنین از نماز، روزه، حج، زکات و خمس او سؤال می‌کنند.[۵]

قبر هر فردی بهشت یا دوزخ برزخی او است؛[۶] مؤمنان تا برپایی قیامت در بهشت برزخی متنعم‌اند و از خداوند درخواست می‌کنند قیامت را زودتر برپا کند تا از نعمت‌ها و کمالات برتر

---

۱. همان: ج۳، ص۲۳۸؛ الأمالي: ص۳۳٦، شیخ صدوق؛ و المحاسن: ج۱، ص۱۵۲، شیخ احمد بن محمد برقی.

۲. الكافي: ج۲، ص۹۰ و ج۳، ص۲٤۰، شیخ کلینی؛ و المحاسن: ج۱، ص۲۸۸، شیخ احمد بن محمد برقی.

۳. «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ الله 7 : أَيُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ أَحَدٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعُوذُ بِالله مِنْهَا، مَا أَقَلَّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ ... قَالَ: وَ إِنَّ رَسُولَ الله 9 خَرَجَ فِي جِنَازَةِ سَعْدٍ وَ قَدْ شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَرَفَعَ رَسُولُ الله 9 رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ. ثُمَّ قَالَ: مِثْلُ سَعْدٍ يُضَمُّ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا نُحَدِّثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَخِفُّ بِالْبَوْلِ. فَقَالَ: مَعَاذَ الله، إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَّةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ ...» الكافي: ج۳، ص۲۳٦، شیخ کلینی.

۴. همان: ج۳، ص۲۳٦.

۵. همان: ج۳، ص۲۳۸ و ۲٤۱.

۶. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ 7 : إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ» تفسير القمي: ج۲، ص۹٤، شیخ علی بن ابراهیم قمی. و رک: الكافي: ج۳، ص۲٤۲، شیخ کلینی.

بهشت جاودان بهره برند،[۱] و کافران تا قیامت در دوزخ برزخی دچار عذاب سختی می‌گردند و از خداوند درخواست می‌کنند قیامت را برپا نکند تا عذاب دردناک‌تر را نچشند.[۲]

ارواح مؤمنان در برزخ به استقبال روح تازه‌وارد می‌آیند و از احوال نزدیکان و دوستان خود سؤال می‌کنند.[۳] آنان در وادی السلام نجف اشرف ـ که قسمتی از بهشت عَدن است ـ گرد آمده و با یکدیگر انس داشته و به گفتگو می‌پردازند و از محضر اولیای خدا : بهره می‌برند.[۴] در مقابل، ارواح کافران و مشرکان در وادی بَرَهُوت جمع شده و در حالی که یکدیگر را دیده و می‌شناسند از عذاب الهی در رنج و گرفتاری بسر می‌برند.[۵]

نفس انسان پس از مرگ به واسطهٔ اموری، از خیرات دنیوی بهره‌مند گردیده و استکمال خواهد داشت؛ علم نافع ـ و از جمله مصحفی ـ که از خود باقی گذاشته، سنت خوبی که بنا نهاده و دیگران به آن عمل می‌کنند، صدقهٔ جاریه‌ای که انجام داده، چاه آبی که حفر کرده و درختی که غرس کرده و مردم از آن بهره می‌برند، فرزند صالحی که تربیت کرده و برای او دعا و استغفار می‌کند و اعمال نیک، حج، روزه و نمازی که به نیابت

---

۱. «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ... قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ الله 7 عَنْ أَزْوَاجِ الْـمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: فِي حُجُرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَ يَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا، وَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا! أَقِمِ السَّاعَةَ لَنَا، وَ أَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا، وَ أَلْحِقْ آخِرَنَا بِأَوَّلِنَا» همان: ج۳، ص۲٤٤.

۲. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: إِنَّ أَرْوَاحَ الْكُفَّارِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا يَقُولُونَ: رَبَّنَا! لَا تُقِمْ لَنَا السَّاعَةَ، وَ لَا تُنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا، وَ لَا تُلْحِقْ آخِرَنَا بِأَوَّلِنَا.» همان: ج۳، ص۲٤٥. و رک: همان: ج۳، ص۲۳۲.

۳. همان: ج۳، ص۲٤٤.

۴. «... قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْـمُؤْمِنِينَ! وَ إِنَّهُمْ لَكَذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ لَوْ كُشِفَ لَكَ، لَرَأَيْتَهُمْ حَلَقاً حَلَقاً مُحْتَبِينَ يَتَحَادَثُونَ. فَقُلْتُ: أَجْسَامٌ أَمْ أَرْوَاحٌ؟ فَقَالَ: أَرْوَاحٌ، وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ فِي بُقْعَةٍ مِنْ بِقَاعِ الْأَرْضِ إِلَّا قِيلَ لِرُوحِهِ: الْحَقِي بِوَادِي السَّلَامِ. وَ إِنَّهَا لَبُقْعَةٌ مِنْ جَنَّةِ عَدْنٍ.» همان: ج۳، ص۲٤۳.

۵. همان: ج۳، ص۲٤٦ و ج۸، ص۲٦۱.

از او انجام می‌شود.[۱] نیز عذاب و سختی قبر ـ مانند سختی مرگ[۲] ـ موجب پالایش و طهارت جان مؤمن از برخی اخلاق زشت و گناهان شده و او را به کمالات بالاتر سوق می‌دهد[۳]. همچنین کودکانِ شیعیان که از دنیا رفته‌اند، در بهشت توسط حضرت فاطمه 3 [۴] و کودکانِ مؤمنان توسط حضرت ابراهیم 7 و همسرش ساره تغذیه و تربیت می‌شوند.[۵] از برترین نفوسی که در برزخ مراتب کمال و مدارج رشد معنوی را به‌طور ویژه می‌پیمایند، شهدا هستند؛ که زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.[۶]

کافران و مجرمان پس از مرگ از خداوند درخواست می‌کنند که به دنیا بازگردانده شوند تا عمل نیک انجام دهند، ولی خداوند پس از فرصت‌هایی که در زندگانی دنیا به آنان داده است این درخواست دروغین را نمی‌پذیرد؛[۷] اما برخی مؤمنان برای مشاهدهٔ ربوبیت الهی در اماته و احیای موجودات[۸] و یا تقویت ایمان‌شان به ولایت اولیای

---

۱. همان: ج۷، ص۵۶ ـ ۵۷؛ المحاسن: ج۱، ص۷۲، شیخ احمد بن محمد برقی؛ و روضة الواعظین و بصیرة المتعظین: ج۱، ص۱۱، محمد بن حسن فتال نیشابوری.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۱، ص۱۳۴، شیخ صدوق؛ الأمالي: ص۲۸۳، شیخ مفید؛ و الأمالي: ص۱۱۰، شیخ طوسی.

۳. الأمالي: ص۵۴۰، شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ص۱۹۷، همو؛ علل الشرائع: ج۱، ص۳۰۹، همو؛ تحف العقول: ص۱۴، ابن شعبه حرانی؛ و جامع الأخبار: ص۱۴۷، شیخ تاج الدین محمد شعیری.

۴. تفسیر القمي: ج۲، ص۳۳۲، علی بن ابراهیم قمی؛ و التوحید: ص۳۹۴، شیخ صدوق.

۵. الکافي: ج۵، ص۳۳۴، شیخ کلینی؛ کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۳، ص۴۹۰، شیخ صدوق؛ و التوحید: ص۳۹۳، همو.

۶. ﴿وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۹.

۷. ﴿حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ: رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فيما تَرَكْتُ. كَلاَّ إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها، وَمِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰.

۸. ﴿أَوْ كَالَّذي مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها قالَ: أَنَّى يُحْيي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها؟ فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، قالَ: كَمْ لَبِثْتَ؟ قالَ: لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ. قالَ: بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ، فَانْظُرْ إِلى طَعامِكَ وَشَرابِكَ

الهی،[۱] پس از مرگ به دنیا بازگشته‌اند. برخی نیز بسته به درجهٔ ایمان‌شان و توفیق الهی برای جهانی‌سازی اسلام، در خدمت اهل بیت : دوباره به دنیا بازخواهند گشت. در روایات از این بازگشت به «رَجعت» تعبیر شده است.[۲]

پرسش و تحقیق

۱. حقیقت مرگ و نسبت آن با دنیا و آخرت را بیان کنید.

۲. نقش اعتقادات، اخلاق و اعمال انسان در مبارک بودن مرگ را تبیین نمایید.

۳. با ساعتی تفکر در اعتقادات، اخلاق و اعمال خود، چه شرایط و احوالی را در هنگام مرگ برای خود پیش‌بینی می‌کنید؟

۴. کیفیت زندگی و حیات مؤمنان و فاسقان در برزخ را توصیف کنید.

لَمْ يَتَسَنَّهْ، وَ انْظُرْ إِلى حِمارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ، وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قالَ: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) بقره: ۲۵۹. و رک: بقره: ۲۴۳.

۱. «... عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: حَجَّ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ الله 7 فَقَالَ لَهُ: فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي، إِنَّ أَهْلِي تُوُفِّيَتْ وَ بَقِيتُ وَحِيداً. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ الله 7 : أَ فَكُنْتَ تُحِبُّهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَإِنَّهَا سَتَرْجِعُ إِلَى الْمَنْزِلِ وَ تَرْجِعُ أَنْتَ وَ هِيَ جَالِسَةٌ بِإِذْنِ الله تَعَالَى. قَالَ: فَلَمَّا رَجَعْتُ مِنْ حِجَّتِي دَخَلْتُ الْمَنْزِلَ، فَوَجَدْتُهَا قَاعِدَةً تَأْكُلُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا طَبَقٌ عَلَيْهِ تَمْرٌ وَ زَبِيبٌ.» مناقب آل أبي طالب : ج ٤، ص ٢٣٩، شیخ ابوجعفر محمد بن شهر آشوب مازندرانی.

۲. «... وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ، وَ يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ، وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ، وَ يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَ يَكُرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ، وَ يُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ، وَ يُشَرَّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَ يُمَكَّنُ فِي أَيَّامِكُمْ، وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُم» کتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۲، ص ۶۱۵، شیخ صدوق.

نیز «... عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ الله 7 : يَا مُفَضَّلُ! أَنْتَ وَ أَرْبَعَةٌ وَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا تُحْشَرُونَ مَعَ الْقَائِمِ، أَنْتَ عَلَى يَمِينِ الْقَائِمِ تَأْمُرُ وَ تَنْهَى، وَ النَّاسُ إِذْ ذَاكَ أَطْوَعُ لَكَ مِنْهُمُ الْيَوْمَ» دلائل الإمامة: ص ٤٦٤، محمد بن جرير طبری (صغیر).

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

درس سیزدهم

آیا حقیقت قیامت چیزی مانند روز در دنیا است؟ نور آن از چه چیزی حاصل می‌شود؟ آیا محشر مکانی چون صحرای بی‌آب و گیاه است یا جایی آکنده از روح و ریحان؟ حشر و حساب و کتاب انسان‌ها با چه معیاری و چگونه است؟ اعتقادات و اخلاق و اعمال ما در ظهور این روز و موقف‌های آن برای‌مان چه تأثیری دارند؟ حقیقت صراط چیست و چه نسبتی با نحوهٔ زندگی ما در دنیا دارد؟ حقیقت بهشت و دوزخ و نعمت‌های آن چیست و با اعتقادات، اعمال و اخلاق ما در دنیا چه ارتباطی دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی مهم در پیش روی انسان است و بررسی این‌گونه پرسش‌ها رابطهٔ حقیقی اعتقادات، اخلاق و اعمال ما را با سرنوشت ابدی‌مان روشن‌تر می‌کند. در ادامه به این مباحث پرداخته، و ثمرهٔ کسب خوبی‌ها و ساختن آیندهٔ جاودانهٔ خود را بیش از پیش با دل و جان پی می‌گیریم.

۳. قیامت

قیامت روزی است که حوادث عظیم و دهشتناکی در آن واقع می‌شود؛ صدای بسیار هولناکی می‌آید[۱]، زمین به‌شدت لرزانده شده و کوه‌ها درهم کوبیده، ریزریز گردیده و

---

۱. (فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ) عبس: ۳۳.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

غباری پراکنده می‌شوند.[۱] زمین از روی انسان‌هایی که خفته بودند در حالی که شتابان‌اند می‌شکافد[۲] و بارهای سنگین خود را بیرون می‌ریزد و تمام اخبار و حوادث گذشته و حال خود را می‌گوید.[۳] آسمان‌ها و زمین به آسمان‌ها و زمین دیگری تبدیل می‌شوند،[۴] آسمان مانند در هم‌پیچیدن طومار در هم‌پیچیده می‌گردد[۵] و آسمان با ابر شکافته می‌شود و فرشتگان به‌طور خاصی فرو فرستاده می‌شوند.[۶] در این روز تمام خلق جمع گشته و آخرین‌شان به اول‌شان ملحق می‌شوند[۷] و همه به سوی پروردگارشان شتابان‌اند[۸] و همچون پروانه‌های پراکنده منتشر می‌گردند.[۹] این حوادث بیانگر این است که قیامت ظرف دگرگونی آسمان‌ها و زمین و انس و جن، و پایان یافتن کتاب آفرینش دنیا و ابتدای «خَلق جدید» و تحقق عالم آخرت است.[۱۰] درک این تحول عظیم هستی و آثار آن، برای انسان‌ها بسیار سخت و دهشتناک است؛[۱۱] مگر برای اولیای خاص خداوند که تحت

---

۱. ﴿إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا * وَبُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا * فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا﴾ واقعه: ٤ ـ ٦.
۲. ﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً ذلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنا يَسِيرٌ﴾ ق: ٤٤.
۳. ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها * وَقالَ الْإِنْسانُ ما لَها * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها﴾ زلزله: ٢ ـ ٤.
۴. ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماواتُ ...﴾ إبراهيم: ٤٨.
۵. ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ...﴾ أنبياء: ١٠٤.
۶. ﴿وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَنُزِّلَ الْمَلائِكَةُ تَنْزِيلاً﴾ فرقان: ٢٥.
۷. ﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ...﴾ تغابن: ٩. و ﴿... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ بقره: ٢٠٣
۸. ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ يس: ٥١. و رک: ق: ٤٤.
۹. ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ﴾ قارعه: ٤.
۱۰. ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ﴾ أنبياء: ١٠٤.
نيز ﴿أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ ق: ١٥.
همچنين «حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ وَ أُلْحِقَ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءَ وَ فَطَرَهَا ... وَ أَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ...» نهج البلاغة: خطبهٔ ١٠٩، ص ١٦١، سيد رضى.
۱۱. ﴿يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَتَرَى النَّاسَ سُكارى وَما هُمْ بِسُكارى وَلكِنَّ عَذابَ اللهِ شَدِيدٌ﴾ حج: ١ و ٢.

ولایت خداوند هستند و با سعهٔ وجودی خود تحمل این حقایق را داشته و شیعیان و محبان خود را نیز از ولایت‌شان بهره‌مند می‌کنند.[۱]

قیامت روز آشکار شدن عظمت،[۲] مالکیت و قهاریت خداوند یکتا بر نظام هستی[۳] است. آن روز در صور دمیده می‌شود و همهٔ اهل آسمان‌ها و زمین مدهوش مرگ می‌شوند مگر آن که خداوند بخواهد.[۴] پس از ظهور تام مالکیت خداوند یکتا،[۵] دوباره در صور دمیده

نیز (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) عبس: ۳۴ ـ ۳۷.

۱. (وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ داخِرِينَ * .... مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) نمل: ۸۷ و ۸۹.

نیز «... عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عن عَلِيِّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ 7 فِي قَوْلِهِ [تَعَالَى]: (وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ)، قَالَ: فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! مَا سَأَلَنِي أَحَدٌ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ لَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ الله 9 [عَنْهَا] كَمَا سَأَلْتَنِي فَقَالَ لِي: سَأَلْتُ جَبْرَئِيلَ عَنْهَا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حَشَرَكَ الله أَنْتَ وَ أَهْلَ بَيْتِكَ وَ مَنْ يَتَوَلَّاكَ وَ شِيعَتَكَ حَتَّى يَقِفُوا بَيْنَ يَدَيِ الله، فَيَسْتُرَ [الله] عَوْرَاتِهِمْ وَ يُؤْمِنَهُمْ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ بِحُبِّهِمْ لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ وَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» تفسير فرات الكوفي: ص۳۱۱، فرات بن ابراهيم كوفى. و رک: مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة: ص٦٤، محمد بن احمد بن شاذان قمى؛ و اليقين باختصاص مولانا علي 7 بإمرة المؤمنين: ص۳۷٤، سيد على بن موسى بن طاووس.

۲. (وَما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالسَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ، سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ) زمر:٦٧. و «... وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ دَكَّ بَعْضُهَا بَعْضاً مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ...» نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰۹، ص۱٦۱، سيد رضى.

۳. (مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) حمد: ٤. و (يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ) غافر: ١٦.

۴. ممکن است منظور از استثنا شدگان مخلَصین باشند. رک: معادشناسی، ج٤، ص ۱۸۳ ـ ۱۸٦، علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی.

۵. رک: الأصول الستة عشر: ص۱۹۳، عده‌ای از علما؛ الزهد: ص۹۰، شیخ حسین بن سعید کوفی اهوازی؛ و تفسير القمي: ج۲، ص۲۵۲، شیخ علی بن ابراهیم قمی.

می‌شود و به ناگاه همه به پا خاسته و می‌نگرند.[۱] در اثر ظهور عظمت و قهاریت خداوند، وحشت و فزع همه را فراگرفته و در برابر پروردگار عظیم، عبد خاضع و ترسان‌اند[۲] و کسی جز به اذن تکوینی خداوند رحمان یارای سخن گفتن را ندارد.[۳]

در قیامت حشر همه به سوی خداوند است.[۴] در این روز رازهای نهان آشکار می‌گردد[۵] و کتاب اعمال انسان بر او عرضه می‌شود[۶] که هیچ چیز کوچک و بزرگی به جای ننهاده مگر آن‌که همه را برشمرده است.[۷] هریک از ما کتاب نفس خود را می‌بینیم و در محاسبهٔ بر خود کفایت می‌کنیم.[۸] آن‌گونه که در دنیا زندگی کرده‌ایم محشور می‌شویم[۹] و عقاید، صفات و اعمال ما حاضرند،[۱۰] و ما با نیاتمان[۱۱] و آنچه دوست داشته‌ایم همراه

---

۱. (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فيهِ أُخْرى فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ) زمر: ٦٨.

۲. (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً) طه: ١١١.

۳. (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقالَ صَواباً) نبأ: ٣٨. و رک: هود: ١٠٥، و طه:١٠٨.

۴. (... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) بقره: ٢٠٣.

۵. (يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ) طارق: ٩.

۶. (هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) جاثیه: ٢٩.

۷. (وَوُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِمَّا فيهِ وَيَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَلا كَبيرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) کهف: ٤٩.

۸. (وَكُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً * اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسيباً) إسراء: ١٣ و ١٤.

۹. «وَ قَالَ النَّبِيُّ 9 : يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَى مَا عَاشَ عَلَيْهِ، وَ يُحْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْه» تنبيه الخواطر و نزهة النواظر: ج٢، ص١٣٣، ورّام بن أبی فراس.
نیز روایت شده: «وَ قَالَ 9 : كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ، وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ، وَ كَمَا تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ» عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية: ج٤، ص٧٢، شيخ محمد بن على إحسايى (ابن أبی جمهور).

۱۰. (عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ) تکویر: ١٤. و (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعيداً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ) آل عمران: ٣٠.

۱۱. الكافي: ج٥، ص٢٠، شيخ كلينى؛ و المحاسن: ج١، ص٢٦٢، شيخ احمد بن محمد برقى.

هستیم.[۱] در این روز حقیقت عقاید، اخلاق و اعمال‌مان آشکار می‌شود و رضایت به هر کاری، عمل به آن کار محسوب می‌شود.[۲] زندگی انسان در قیامت فردی است، نه اجتماعی.[۳] در قیامت ظلمت و تاریکی همه را فرامی‌گیرد[۴] و خداوند زمین را به نور خود روشن می‌کند.[۵] هر کس به اندازهٔ ایمانش از نور الهی بهره‌مند گردیده[۶] و مستنیر می‌شود.[۷] نور ایمان مؤمنان در پیشاپیش آن‌ها و سمت راست‌شان می‌رود و به آنان بشارت بهشت داده می‌شود.[۸] نماز نور مؤمنان است[۹] و آنان که اهل تهجد و شب‌زنده‌داری بوده‌اند

---

۱. «.... فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ الله 7 : ... فَإِنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ ... مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَ» الأمالي: ص۲۸، شیخ مفید.

نیز «أمير المؤمنين 7 : خُذْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ وَ خَالِلْ خَيْرَ خَلِيلٍ؛ فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ فِي الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَ.» عيون الحكم و المواعظ: ص۲٤۲، علی بن محمد لیثی واسطی.

همچنین «... فَقَالَ رَسُولُ الله 9 : ... فَإِنَّ الْمَرْءَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ ....» التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري 7 ، ص۳۷۱، منسوب به امام حسن عسکری 7 .

۲. عيون أخبار الرضا 7 : ج۱، ص۲۷۳، شیخ صدوق؛ علل الشرائع: ج۱، ص۲۲۹، همو؛ و بشارة المصطفى لشيعة المرتضى: ص۷۵، عماد الدین طبری.

۳. (وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ...) أنعام:۹٤. و (وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً) مریم:۹۵.

۴. الكافي: ج۸، ص۱۰٤، شیخ کلینی؛ و کتاب من لا يحضره الفقيه: ج۱، ص۲۱۳، شیخ صدوق.

۵. (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها ....) زمر: ٦۹.

۶. الزهد: ص۹۳.

۷. «اللهِي إِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِكَ لَمُسْتَنِيرٌ، وَ إِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لَمُسْتَجِير» الإقبال بالأعمال الحسنة: ج۳، ص۲۹۸ (مناجات شعبانیه)، سید علی بن موسی بن طاووس.

۸. (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ، بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فيها. ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم) حدید: ۱۲.

۹. جامع الأخبار: ص۸۵، شیخ تاج الدین محمد شعیری.

صاحبان شرافت‌اند.[۱] شیعیان امیر مؤمنان 7 با چهره‌های سفید درخشان بر منبرهایی از نور قرار دارند.[۲] امت پیامبر اعظم 9 در میان امت‌ها با چهرهٔ نورانی در اثر وضو محشور می‌گردد.[۳] برخی مؤمنان مانند جناب عبدالمطّلب رضوان‌الله‌علیه و ابوذر رضوان‌الله‌علیه در اثر عظمت ایمان‌شان به صورت امت محشور می‌شوند.[۴] زائران حسین بن علی 8 بر خوان‌هایی از نور هستند.[۵] دل‌های محزون و چشمان گریان در رثای حضرت سیدالشهدا 7 از فزع قیامت در امان بوده، با حضرتش محشورند و همراهی او را بر لذت حور و قصور ترجیح می‌دهند.[۶] کسانی که در دنیا چهل حدیث بر امت رسول خدا 9 حفظ کرده باشند، فقیه عالم محشور می‌شوند.[۷] در مقابل، ظالمان با هم‌مسلکان‌شان و آنچه به جای خداوند می‌پرستیدند محشور می‌گردند.[۸] منافقان که در ظلمت نفاقشان به‌سر می‌برند از مؤمنان

---

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۱، ص۴۷۳، شیخ صدوق؛ و جامع الأخبار: ص۸۵، شیخ تاج الدین محمد شعیری.

۲. الأمالي: ص۹۶، شیخ صدوق. و رک: المحاسن: ج۱، ص۱۷۹، شیخ احمد بن محمد برقی.

۳. دعائم الإسلام: ج۱، ص۱۰۰، نعمان بن محمد تمیمی مغربی.

۴. الكافي: ج۱، ص۴۴۶ و ۴۴۷، شیخ کلینی؛ و المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب 7 : ص۲۱۷، شیخ محمد بن جریر طبری آملی (کبیر).

۵. کامل الزیارات: ص۱۳۵، شیخ ابوالقاسم ابن قولویه قمی.

۶. همان: ص۸۱.

۷. «قال أبوالحسن الرضا 7 : قَالَ رَسُولُ الله 9 : مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثاً يَنْتَفِعُونَ بِهَا، بَعَثَهُ الله تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهاً عَالِماً» صحیفة الإمام الرضا 7 : ص۶۵، امام رضا 7 .
نیز روایت شده: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ 7 قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ 9 : مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثاً مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ، بَعَثَهُ الله عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهاً عَالِماً» ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ص۱۳۴، شیخ صدوق؛ و الخصال ؛ ج۲ ؛ ص۵۴۱، همو.

۸. ﴿احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾ صافات: ۲۲ و ۲۳.

تقاضای نور می‌کنند.[۱] حشر تکذیب‌کنندگان قَدَر الهی به شکل بوزینه و خوک است[۲] و منحرفان عقیدتی کور خواهند بود[۳] و گمراهانی که از هدایت الهی روبرگردانده‌اند به صورت کر، کور و گنگ محشور می‌گردند.[۴] کتمان دین و دین‌فروشی برای دنیا به‌صورت آتشی در درون ظاهر می‌گردد.[۵] متکبران به صورت مورچه محشور شده و زیر پای مردم پایمال می‌شوند،[۶] و میگساران با تشنگی محشور و با تشنگی داخل آتش می‌گردند.[۷] کسانی که با مسلمانان غش در معامله می‌کنند با یهود گرد می‌آیند[۸] و آن‌هایی که از رحمت خداوند ناامید بوده‌اند در حالی که سیاهی چهره‌شان بر سفیدی آن غلبه یافته محشور می‌شوند.[۹]

---

۱. (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ) حدید: ۱۳.

۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ص۲۱۲، شیخ صدوق.

۳. همان: ص۲۰۸.

۴. (وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً وَصُمًّا مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعيراً) إسراء: ۹۷.

۵. (إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَليلاً أُولئِكَ ما يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ) بقره: ۱۷۴.

۶. «... قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ الله 7 يَقُولُ: إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورَةِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُ بِهِمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغَ الله مِنَ الْحِسَابِ.» ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ص۲۲۲، شیخ صدوق.

۷. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الرِّيِ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْمُسْكِرِ يَمُوتُونَ عِطَاشاً وَ يُحْشَرُونَ عِطَاشاً وَ يَدْخُلُونَ النَّارَ عِطَاشاً.» الكافي: ج۶، ص۴۰۰، شیخ کلینی؛ و کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۳، ص۵۷۰، شیخ صدوق.

۸. «قَالَ [النبي] 9 : ... وَ مَنْ غَشَّ مُسْلِماً فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ الْخَلْقِ لِلْمُسْلِمِين...» همان: ج۴، ص۱۴.

۹. النوادر (للراوندي): ص۱۸؛ و الإمامة و التبصرة من الحيرة: ص۳۴.

همه برای محاسبهٔ نفس و اعمال‌شان احضار می‌شوند،[۱] مگر مخلَصین؛[۲] چرا که آنان خود، از هرگونه پلیدی و رجس پاک و خالص بوده‌اند و نیازی به محاسبهٔ آن‌ها و اعمالشان نیست. هر امتی با پیشوای خود وارد می‌شود.[۳] منکران قیامت و شیاطین در حالی که به زانو افتاده‌اند برای محاسبه احضار می‌شوند.[۴] برخی بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.[۵] هر نفسی تنها خودش به محضر خداوند می‌رسد و امور اعتباری دنیا مانند ثروت، جاه، فرزند و نزدیکانش برایش سودی ندارند.[۶] همگان برای محاسبه به محضر پیامبر اکرم 9 و خاندان پاک‌شان : می‌رسند و آنان شاهدان بر خلق‌اند و آنان میزان و مرجع حساب همه هستند؛[۷] و هر چیزی در امام مبین احصا گردیده است.[۸] در این روز

---

۱. ﴿إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ﴾ یس: ۵۳.

۲. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلاَّ عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ صافات: ۱۲۷ و ۱۲۸.

۳. ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً﴾ إسراء: ۷۱.

۴. ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّياطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ مریم: ۶۸.

۵. الأمالي (للصدوق): ص۲۸۸.

۶. ﴿وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ وَ ما نَرى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ أنعام: ۹۴. و رک: لقمان: ۳۳ و مؤمنون: ۱۰۱.

۷. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۲، ص۶۱۲ و ۶۱۳ (زیارت جامعهٔ کبیره)، شیخ صدوق.

۸. ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ﴾ یس: ۱۲.
نیز روایت شده: «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ : قَالَ: لَـمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ الله 9 : ﴿وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ﴾ قَامَ رَجُلَانِ مِنْ مَجْلِسِهِمَا فَقَالا: يَا رَسُولَ الله! هُوَ التَّوْرَاةُ؟ قَالَ: لَا. قَالا: فَهُوَ الْإِنْجِيلُ؟ قَالَ: لَا. قَالا: فَهُوَ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْـمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ 7 ، فَقَالَ رَسُولُ الله 9 : هُوَ هَذَا، إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ.» الأمالي: ص۱۷۰، شیخ صدوق.

همهٔ شاهدان حاضر می‌شوند،[۱] و اعضای بدن نیز بر انسان گواهی می‌دهند[۲] و هیچ چیز بر خداوند پوشیده نیست.[۳] تنها ایمان، عمل صالح[۴] و قلب سلیم[۵] برای ما سودمند است. در قیامت از توحید، نبوت و ولایت ـ که نعیم حقیقی است[۶] ـ سؤال می‌شود.[۷] همچنین از این که با گوش و چشم چه چیز را شنیده و دیده‌ایم و دل خود را به چه چیزی گره زده و معتقد کرده‌ایم، مورد سؤال قرار می‌گیریم.[۸] نیز از نماز، روزه، زکات، خمس و حج ما سؤال می‌شود و شرط قبولی آن‌ها ولایت اهل بیت : است.[۹] همچنین از این که جوانی‌مان را در چه چیزی سپری کرده و عمرمان را در چه مسیری به پایان رسانده‌ایم و ثروت‌مان را چگونه به‌دست آورده و خرج کرده‌ایم بازخواست می‌شویم.[۱۰]

---

۱. (وَيَوْمَ نَبْعَثُ في كُلِّ أُمَّةٍ شَهيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِكَ شَهيداً عَلى هؤُلاءِ وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرى لِلْمُسْلِمينَ) نحل: ۸۹. و (وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ) ق: ۲۱. و رک: زمر: ۶۹.

۲. (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) یس: ۶۵.

۳. (يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ) غافر: ۱۶.

۴. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ في إيمانِها خَيْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ) أنعام: ۱۵۸.

۵. (يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ * إِلاَّ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ) شعراء: ۸۸ و ۸۹.

۶. (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ) تکاثر: ۸.

۷. الكافي: ج۶، ص۲۸۰، شيخ كلينى؛ و عيون أخبار الرضا 7 : ج۲، ص۱۲۹، شيخ صدوق.

۸. (وَلا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً) إسراء: ۳۶. و رک: الكافي: ج۲، ص۳۷، شيخ كلينى.

۹. الأمالي: ص۲۵۶، شيخ صدوق؛ و فضائل الأشهر الثلاثة: ص۱۱۰، همو.

۱۰. الكافي: ج۲، ص۱۳۵، شيخ كلينى.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

برخی حساب‌شان راحت است و برخی سخت؛[۱] آنان که به اهل بیت پیامبر : محبت داشته باشند حساب‌شان آسان است.[۲] همچنین صدقه دادن در نهان،[۳] صلهٔ رحم و نیکی[۴] موجب آسانی حساب می‌شود. آن کس که در دنیا بر مؤمنی راحت بگیرد در حالی که خود در سختی است، خداوند حاجت‌های او در دنیا و آخرت را به آسانی روا می‌کند.[۵] همچنین برخی وقوف‌شان در قیامت طولانی و سخت است و برخی کمتر و آسان‌تر؛ متکبران تا رسیدگی کامل به حساب همهٔ خلایق منتظر نگه‌داشته می‌شوند،[۶] و آنان که قنوت نمازشان طولانی‌تر بوده، در قیامت راحتی‌شان طولانی‌تر است.[۷]

قیامت «روز حق» است[۸] و باطل در آن راه ندارد[۹] و در آن، حق‌بودن خداوند بر همگان آشکار می‌شود.[۱۰] در این روز «حق» معیار سنجش است،[۱۱] میزان‌های قسط (انبیا و اوصیای

---

۱. (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً * وَيَنْقَلِبُ إِلى أَهْلِهِ مَسْرُوراً * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً * وَيَصْلى سَعِيراً) انشقاق: ۷ ـ ۱۲.

۲. الكافي: ج ۱، ص ۱۹٤، شيخ كلينى.

۳. همان: ج ٤، ص ۹.

۴. همان: ج ۲، ص ۱۵۷.

۵. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ص:۱۳۵، شيخ صدوق.

۶. «... قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ الله 7 يَقُولُ: إِنَّ الْـمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورَةِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُ بِهِمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغَ الله مِنَ الْحِسَابِ.» همان: ص ۲۲۲.

۷. الأمالي: ص ۵۰۹، همو.

۸. (ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ مَآباً) نبأ: ۳۹.

۹. (هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ، وَرُدُّوا إِلَى الله مَوْلاهُمُ الْحَقِ، وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ) يونس: ۳۰.

۱۰. (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَ، وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَالْحَقُّ الْمُبِينُ) نور: ۲۵.

۱۱. (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ...) أعراف: ۸.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

آنان)[۱] برای محاسبهٔ اعمال مردم حاضر می‌شوند و به کسی ظلم نمی‌شود.[۲] هر کس عمل خوب و بد خود را می‌یابد،[۳] مجرمان آنچه را در دنیا انجام داده‌اند نزد خود حاضر می‌یابند،[۴] خودِ عمل پاداش و جزای جان‌ها خواهد بود،[۵] و نیز هر جانی متناسب با آنچه کسب کرده پاداش و کیفر داده می‌شود.[۶] سود و زیان هر نفسی به میزان دارایی‌اش از حق است؛[۷] کسانی که عقاید حق را تحصیل کرده و به آن ایمان داشته، مطابق حق عمل کرده و اخلاق نیک را کسب کرده‌اند، سود سرشار خود را می‌بینند و در مقابل، آن‌ها که این حقایق را کسب نکرده و یا اعتقادات فاسد را در دل خود جای داده، به باطل عمل کرده و اخلاق زشت را تحصیل کرده‌اند همانا زیان جبران‌ناپذیری بر خود زده و آن را مشاهده می‌کنند.

از سوی دیگر قیامت روز لقای پروردگار است.[۸] کسانی که در دنیا امید به لقای پروردگارشان داشتند، با اشتیاق منتظر مرگ و چنین روزی بوده،[۹] و در بندگی محض

---

۱. الكافي: ج ۱، ص ٤١٩، شیخ کلینی.

۲. (وَنَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ، فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً، وَإِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها، وَكَفى بِنا حاسِبِينَ) أنبياء: ٤٧. و (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ) يونس: ٤٧.

۳. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ) آل عمران: ٣٠.

۴. (وَوُضِعَ الْكِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَلا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) كهف: ٤٩.

۵. (وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ) بقره: ٢٨١. و (فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَلا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) يس: ٥٤. و رک: أنفال: ٦٠.

۶. (الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ) غافر: ١٧.

۷. (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ) أعراف: ٨ و ٩.

۸. (أَلا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) فصلت: ٥٤.

۹. (مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) عنكبوت: ٥.

پروردگار و انجام عمل صالح کوشیده،[۱] و اکنون به فوز لقای خداوند و حشر با اولیای الهی[۲] و فرشتگان[۳] نایل گردیده‌اند؛ اما آن‌ها که به لقای پروردگار کافر شده و از آن رو برگردانده‌اند،[۴] در سیر خود به سوی خدا با سختی و تنگی زندگانی دنیا و برزخ راهی تاریک را پیموده و با کوری باطن به محضر پروردگار عالم رسیده‌اند،[۵] و آنچه را حق می‌پنداشتند اکنون سرابی بیش نیافته[۶] و از نعمت‌های آخرت و نظر لطف خداوند[۷] و دوستی با اولیای الهی و فرشتگان محروم گردیده و گرفتار عذاب جاوید قهر خدایند.[۸]

همچنین قیامت ظرف ظهور رحمت خداوند مهربان است[۹] و از مظاهر رحمت او اذن

---

۱. (قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ، فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً، وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً) کهف: ۱۱۰.

۲. «إِلَهِي لَيْسَ لِي وَسِيلَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ، وَ لَا لِي ذَرِيعَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَحْمَتِكَ وَ شَفَاعَةُ نَبِيِّكَ ... وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذِينَ أَحْلَلْتَهُمْ بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ، وَ بَوَّأْتَهُمْ دَارَ كَرَامَتِكَ، وَ أَقْرَرْتَ أَعْيُنَهُمْ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ يَوْمَ لِقَائِكَ، وَ أَوْرَثْتَهُمْ مَنَازِلَ الصِّدْقِ فِي جِوَارِك» بحار الأنوار: ج۹۱، ص۱۴۹ (مُنَاجَاةُ الْمُتَوَسِّلِينَ)، علامه محمد باقر مجلسی.

۳. (نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فيها ما تَشْتَهي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فيها ما تَدَّعُونَ) فصلت: ۳۱.

۴. (وَ قالُوا أَإِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ) سجده: ۱۰.

۵. (وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى) طه: ۱۲۴.

۶. (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ) نور: ۳۹.

۷. (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ) آل عمران: ۷۷.

۸. (فَذُوقُوا بِما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا إِنَّا نَسيناكُمْ وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) سجده: ۱۴.

۹. (يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) زخرف: ۶۸. و (يَوْمَ لا يُغْني مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ * إِلاَّ مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) دخان: ۴۱ و ۴۲. و رک: أنعام: ۱۲ و نبأ: ۳۸.

برای شفاعت شفیعان،[۱] مغفرت مؤمنان گناهکار[۲] و اتمام نور مؤمنان[۳] و هدایت آنان و پرهیزگاران به سوی بهشت جاودان[۴] است. این رحمت شامل کسانی می‌شود که در زندگانی دنیا از ولایت خداوند بیرون نرفته و در مسیر بندگی به‌سر برده و صلاحیت بهره‌مندی از رحمت الهی در این میعاد عظیم را در جان خود کسب کرده باشند.[۵] در قیامت همهٔ اهل محشر به «شفاعت رحمت» پیامبر اکرم 9 ـ که حقیقت ولایت آن حضرت است ـ محتاج‌اند و ایشان خاندان گرامی‌شان : را از این شفاعت بهره‌مند کرده و آنان نیز دیگران را با شفاعت خود منتفع می‌کنند.[۶] قرآن مجید نیز پیروان خود را از شفاعت رحمت بهره‌مند می‌کند.[۷] افزون بر این، پیامبر اعظم 9 برای نجات افراد امت

---

۱. (يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلاً) طه: ۱۰۹. و (لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً) مریم: ۸۷.

۲. (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ) ابراهیم: ۴۱.

۳. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ، يَوْمَ لا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ يَسْعى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ: رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) تحریم: ۸.

۴. (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) یونس: ۹. و (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً) مریم: ۸۵.

۵. (قُلْ لِمَنْ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ؟ قُلْ لِلَّهِ، كَتَبَ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ. الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ) أنعام: ۱۲. و رک: أعراف: ۵۳، یونس: ۴۵، نحل: ۲۷ و کهف:۱۰۵.

۶. «... قَالَ [أَبُو جَعْفَرٍ 7]: مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ 9 يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ 7 : إِنَّ لِرَسُولِ اللهِ 7 الشَّفَاعَةَ فِي أُمَّتِهِ، وَ لَنَا الشَّفَاعَةَ فِي شِيعَتِنَا، وَ لِشِيعَتِنَا الشَّفَاعَةَ فِي أَهَالِيهِم ...» تفسیر القمي ؛ ج۲ ؛ ص۲۰۲، شیخ علی بن ابراهیم قمی.
نیز روایت شده: «...عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا 7 قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ 9 يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللهِ، وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا، وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا. ثُمَّ قَالَ: وَ الْحُجْزَةُ النُّورُ.» التوحید: ص۱۶۶، شیخ صدوق.

۷. «... قَالَ رَسُولُ اللهِ 9 : ... فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ، وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّار ...» الكافي: ج۲، ص۵۹۹، شیخ کلینی.

خود از گناهان شفاعت کرده و آنان را به بهشت داخل می‌کنند.[۱] شفاعت آن حضرت شامل مخالفان خاندان مطهرشان : ،[۲] کسی که ایمان به شفاعت‌شان ندارد،[۳] صاحب قدرتی که ظلم به زیردستان کند، کسی که در دین از حد گذرانده و از آن خارج شود،[۴] شخصی که نماز را کوچک شمرده و در اقامهٔ آن سستی می‌کند و شخصی که آلوده به مسکر (هر چیز مست‌کننده) است[۵] نمی‌شود. خاندان پاک پیامبر : نیز برای شیعیان و محبان‌شان شفاعت می‌کنند.[۶] عالمان، شهدا[۷] و برخی مؤمنان بسته به مرتبه و درجه‌ای که دارند برای مؤمنان دیگر[۸] شفیع می‌شوند.

---

۱. «قَالَ رَسُولُ الله 9 إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي.» کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۳، ص۵۷۴، شیخ صدوق.
نیز «قَالَ رَسُولُ الله 9 : ... إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي، فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيل ...» الأمالي: ص۷، همو.

۲. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي ... وَ وَيْلٌ لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي اللَّهُمَّ لَا تُنِلْهُمْ شَفَاعَتِي.» الكافي: ج۱، ص۲۰۸، شیخ کلینی.

۳. «قَالَ رَسُولُ الله 9 : مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي فَلَا أَوْرَدَهُ الله حَوْضِي، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَالَهُ الله شَفَاعَتِي.» الأمالي: ص۷، شیخ صدوق.

۴. «... بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى رَسُولِ الله 9 أَنَّهُ قَالَ: رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَفَاعَتِي: صَاحِبُ سُلْطَانٍ عَسُوفٌ غَشُومٌ، وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ.» الخصال: ج۱، ص۶۳، همو. و رک: قرب الإسناد: ص۶۴، شیخ احمد بن محمد برقی.

۵. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، وَ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ، لَا وَ الله لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ شَرِبَ الْمُسْكِرَ وَ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ الله.» الكافي: ج۶، ص۴۰۰، شیخ کلینی.

۶. تفسیر القمي: ج۲، ص۲۰۲، شیخ علی بن ابراهیم قمی؛ و کتاب من لا یحضره الفقیه: ج۲، ص۶۱۳، شیخ صدوق.

۷. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى الله عَزَّ وَ جَلَّ فَيُشَفَّعُونَ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.» الخصال: ج۱، ص۱۵۶، همو.

۸. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ: مُؤْمِنٌ وَفَى لله بِشُرُوطِهِ الَّتِي شَرَطَهَا عَلَيْهِ، فَذَلِكَ (مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً)، وَ ذَلِكَ مَنْ يَشْفَعُ وَ لَا يُشْفَعُ

صراط که آخرین مرحله از حیات و صیرورت انسان در قیامت است، پلـی بـر روی دوزخ می‌باشد که ـ به اقتضای ظهور حق در قیامت ـ از مو باریک‌تر و از لبهٔ شمشیر تیزتر بوده[۱] و آن‌هایی که در دنیا ایمان به آخرت نداشته‌اند از آن سقوط می‌کننـد.[۲] صـراط دارای مراحلـی بوده و در آن از اموری سؤال می‌شود؛ در مرحلهٔ اول از امانت و رَحِم و در مرحلهٔ دوم از نمـاز سؤال می‌شود و سوم، مرحلهٔ عدل الهی[۳] است.[۴] صراط نیز مظهر رحمت الهـی اسـت؛ زیـرا ظهور هدایت قرآن کریم[۵] و پیامبر اکرم 9 [۶] و خاندان مطهرشان : [۷] است و مؤمنـان را از دوزخ نجات داده و آنان را به سوی بهشت هدایت می‌کند. افزون بر این، فرشتگان در کنار صراط از خداوند کریم و حلیم برای مؤمنان درخواست عفو، صفح و سلامت می‌کننـد.[۸] امیـر

لَهُ، وَ ذَلِكَ مِمَّنْ لَا تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ لَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ. وَ مُؤْمِنٌ زَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ، فَذَلِكَ كَخَامَةِ الزَّرْعِ كَيْفَمَا كَفَأَتْهُ الرِّيحُ انْكَفَأَ، وَ ذَلِكَ مِمَّنْ تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ يُشْفَعُ لَهُ وَ هُوَ عَلَى خَيْرٍ.» الكافي: ج۲، ص۲٤۸، شيخ كلينى.

۱. همان: ج۸، ص۳۱۲.

۲. (وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ * وَ إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ) مؤمنون:۷۳و۷٤.

۳. تفسير القمي: ج۲، ص٤۲۱، شيخ على بن ابراهيم قمى؛ و الكافي: ج۸، ص۳۱۲، شيخ كلينى. و رک: همان: ج۲، ص۱۵۲ و ۳۳۱.

٤. با توجه به برخی روایات ممکن است منظور از مرحلهٔ اول، سؤال از ولایت به عنوان امانت الهی و رحم پیامبر اکرم 9 بوده و مراد از مرحلهٔ عدل الهی، سؤال از حق الناس باشد.

۵. یونس: ۲۵، سبأ: ٦.

۶. مؤمنون: ۷۳ و ۷٤، و شوری: ۵۲.

۷. کتاب من لایحضره الفقیه: ج۲، ص٦۱۳، شیخ صدوق؛ و تفسیر القمي: ج۲، ص٦٦، شیخ علی بن ابراهیم قمی.

۸. «... قَالَ النَّبِيُّ 9 : ... وَ النَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَمُتَعَلِّقٌ تَزِلُّ قَدَمُهُ وَ تَثْبُتُ قَدَمُهُ، وَ الْـمَلَائِكَةُ حَوْلَهَا يُنَادُونَ: يَا كَرِيمُ يَا حَلِيمُ اعْفُ وَ اصْفَحْ وَ عُدْ بِفَضْلِكَ وَ سَلِّم ...» الكافي: ج۸، ص۳۱۲، شيخ كلينى.

مؤمنان 7 نیز بر روی صراط برای شیعیان و محبان‌شان شفاعت می‌کنند.[۱] صراط نیز مانند مؤمنان دارای مراتب و درجات است و هریک از مؤمنان بسته به درجات خود از صراط می‌گذرند.[۲] شهادتین و ایمان به وحدانیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم 9 جواز گذشتن از صراط است.[۳] هنگامی که اهل ولایت خاندان پیامبر : از صراط می‌گذرند، آتش دوزخ فروکاسته و نور آنان زبانهٔ آتش را خاموش می‌کند.[۴] صاحبان ولایت امیر مؤمنان 7 با سرعت از روی آن گذشته و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند[۵] روزه سپر از آتش است[۶] و کسانی که بر نماز جماعت محافظت داشته‌اند در اولین گروه همراه با «سابقین» مانند برقی درخشان از آن می‌گذرند.[۷]

---

۱. «... عَنْ عَلِيٍّ 7 قَالَ: ... فَلَا أَزَالُ وَاقِفاً عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَ مُحِبِّي وَ أَنْصَارِي وَ مَنْ تَوَلَّانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا، فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكَ وَ شُفِّعْتَ فِي شِيعَتِك ...» الخصال: ج۲، ص۴۰۸، شیخ صدوق.

۲. «... عَنْ أَبِي عَبْد الله الصَّادق جَعْفَر بْن مُحَمَّد 8 قَالَ: النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاط طَبَقَات، وَ الصِّرَاطُ أَدَقُّ منَ الشَّعْر وَ أَحَدُّ منَ السَّيْف فَمنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مثْلَ الْبَرْق وَ منْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَ منْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْواً وَ منْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقاً قَدْ تَأْخُذُ النَّارُ منْهُ شَيْئاً وَ تَتْرُكُ شَيْئاً.» الأمالي: ص۱۷۷، همو.

۳. الكافي: ج۸، ص۱۹، شیخ کلینی.

۴. قرب الإسناد: ص۱۰۲، شیخ احمد بن محمد برقی.

۵. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجُوزَ عَلَى الصِّرَاطِ كَالرِّيحِ الْعَاصِفِ وَ يَلِجَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَلْيَتَوَلَّ وَلِيِّي وَ وَصِيِّي وَ صَاحِبِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي وَ أُمَّتِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلِجَ النَّارَ فَلْيَتْرُكْ وَلَايَتَهُ؛ فَوَ عِزَّةِ رَبِّي وَ جَلَالِهِ إِنَّهُ لَبَابُ الله الَّذِي لَا يُؤْتَى إِلَّا مِنْهُ، وَ إِنَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَ إِنَّهُ الَّذِي يَسْأَلُ الله عَنْ وَلَايَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» الأمالي: ص۲۸۸، شیخ صدوق.

۶. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّار» الكافي: ج۲، ص۱۹، شیخ کلینی.

۷. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ص۲۹۱، شیخ صدوق.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

٤. دوزخ و بهشت

الف. دوزخ

پس از محاسبهٔ اعمال، دوزخیان با حال زار و خواری به سوی دوزخ رانده می‌شوند تا در آن با انواع عذاب و درد و رنج بسر برند.[۱] دوزخ جایگاه پلیدان[۲] و ناپاکان[۳] و منزلگاه فاسقان است.[۴] آتش آن از غضب و قهر خداوند بوده و بر قلب‌ها نفوذ می‌کند[۵] و هیزم آن از سنگ‌ها و دوزخیان است.[۶] دوزخ محرومیت از رحمت واسعهٔ خداوند است؛ محرومیت از نعمت‌های بهشتی،[۷] مصاحبت با نیکان، نگاه لطف خداوند[۸] و لقای پروردگار.[۹] اهل دوزخ

---

۱. (وَ سيقَ الَّذينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُوها فُتِحَتْ أَبْوابُها، وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا؟ قالُوا: بَلى» وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرينَ * قيلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرينَ) زمر: ۷۱ و ۷۲.

۲. (سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ، فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ؛ إِنَّهُمْ رِجْسٌ، وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) توبه: ۹۵.

۳. (... وَ الَّذينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَميزَ اللَّهُ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَميعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ) أنفال: ۳۶ و ۳۷.

۴. (وَأَمَّا الَّذينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ، كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعيدُوا فيها وَ قيلَ لَهُمْ: ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) سجده: ۲۰.

۵. (نارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) همزه: ۶ و ۷.

۶. (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ، عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ، وَيَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ) تحریم: ۶.

۷. (وَ نادى أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرينَ) أعراف: ۵۰.

۸. آل عمران: ۷۷.

۹. أنعام: ۳۱ و یونس: ٤٥.

کور، لال و کر می‌باشند[۱] و در حالی که بر صورت‌های‌شان افتاده‌اند در آتش کشیده می‌شوند.[۲] آن‌ها آتش بزرگتر را می‌چشند و نه می‌میرند و نه زنده می‌مانند.[۳]

چشیدن جهنم با خواری و زبونی[۴] نتیجهٔ بندگی شیطان، ترک بندگی خداوند و انحراف از صراط مستقیم،[۵] طغیان در برابر پروردگار مهربان و مقدم داشتن دنیا بر آخرت[۶] و کسب بدی‌ها و پلشتی‌ها در دنیا است.[۷] کیفر دوزخ نیز از سنخ همان بدی‌ها و پلیدی‌ها بوده و در واقع حقیقتِ اعتقاد، عمل و صفات دوزخیان در دنیا است.[۸] از همین رو است که قابل تغییر نیست.[۹] حقیقت آن است که دوزخیان اهل منکَر اند[۱۰] و در دوزخ گرفتار منکر گردیده‌اند. اهل دوزخ با یکدیگر ستیزه‌گری و جدال داشته،[۱۱] بر هم نفرین می‌کنند[۱۲] و با شیاطین در جهنم محشوراند.[۱۳]

---

۱. (وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً وَصُمًّا مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعيراً) إسراء: ۹۷.

۲. (يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ) قمر: ٤٨.

۳. (الَّذي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرى * ثُمَّ لا يَمُوتُ فيها وَلا يَحْيى) أعلى: ۱۲ و ۱۳.

۴. نساء: ۳۷ و یونس: ۲۷.

۵. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَني آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ * وَأَنِ اعْبُدُوني هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلاًّ كَثيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ * هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) یس: ٦٠ ـ ٦٤.

۶. (فَأَمَّا مَنْ طَغى * وَآثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا * فَإِنَّ الْجَحيمَ هِيَ الْمَأْوى) نازعات: ۳۷ ـ ۳۹.

۷. (وَالَّذينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ) یونس: ۲۷.

۸. (يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) عنکبوت: ۵۵.

۹. (ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَ وَما أَنَا بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيدِ) ق: ۲۹.

۱۰. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : ... أَهْلُ الْـمُنْكَرِ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ الْـمُنْكَرِ فِي الْآخِرَةِ.» الكافي: ج ٤، ص ۲۹، شیخ کلینی.

۱۱. (إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) ص: ٦٤.

۱۲. (... كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فيها جَميعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلكِنْ لا تَعْلَمُونَ) أعراف: ۳۸.

۱۳. (فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا) مریم: ٦٨.

همان‌گونه که بهشت در جانب قرب الهی دارای درجات عالی است، دوزخ نیز در جانب حضیض و دوری از رحمت الهی دارای درکات بوده و محروم از لطف خداوند مهربان است. حقیقت درکات جهنم را عقاید فاسدی ـ چون کفر و شرک ـ ، نیات و اعمال زشت و صفات پلید می‌سازند.[۱] از جملهٔ درکات دوزخ بیابان «سَقَر» است که جایگاه متکبران می‌باشد.[۲] پست‌ترین درکات دوزخ، جایگاه منافقان و کافران است[۳] و کافرینی که مردم را از راه خدا منحرف کرده‌اند عذاب شدیدتری را خواهند چشید.[۴]

دوزخ و عذاب‌های آن همیشگی است و کافران، منافقان و آنان که بدی‌ها را کسب کرده و پلیدی تمام وجودشان را گرفته تا ابد در آن گرفتار و معذّب می‌باشند.[۵]

ب. بهشت

بهشتیان پس از محاسبهٔ اعمال و شفاعت شافعان، با استقبال فرشتگان و ابراز تحیت به آنان[۶] به مهمانی خداوند در بهشت برین و جاودان الهی وارد می‌شوند.[۷] بهشت مظهر

---

۱. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : ... فِي النَّارِ ثَلَاثُ دَرَكَاتٍ: ... فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ فِي الدَّرْكِ الثَّانِيَةِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ فِي الدَّرْكِ الثَّالِثَةِ مِنَ النَّارِ مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ...» المحاسن: ج۱، ص۱۵۳، شیخ احمد بن محمد برقی.

۲. تفسير القمي: ج۲، ص۲۵۱، شیخ علی بن ابراهیم قمی؛ و الكافي: ج۲، ص۳۱۰، شیخ کلینی.

۳. (إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً) نساء: ۱۴۵.

۴. (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِدُونَ) نحل: ۸۸.

۵. (وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ) یونس: ۲۷.

۶. (وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها، وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها: سَلامٌ عَلَيْكُمْ، طِبْتُمْ، فَادْخُلُوها خالِدِينَ) زمر: ۷۳. و رک: حجر: ۴۶.

۷. (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً) مریم: ۸۵.

رحمت خداوند متعال،[۱] وجودی عظیم و دارای مرتبه‌ای رفیع است.[۲] بهشت دارالسلام الهی،[۳] حقیقتی پاک،[۴] جایگاه مُکرَمین (بزرگواران)[۵] و مأوای پاکان است.[۶]

ایمان و عمل صالح حقیقت بهشتیان را می‌سازد و اهل بهشت، مؤمنان اهل معروف‌اند.[۷] به عبارت دیگر بهای بهشت ایمان، نیت خالص و عمل صالح و تزکیهٔ نفس است[۸] که با مجاهدت و صبر مؤمنان کسب می‌شود.[۹] و چون این امور حقایقی جاودان‌اند[۱۰] بهشت،[۱۱] نعمت‌های آن[۱۲] و بهشتیان نیز جاودان هستند.[۱۳]

---

۱. (سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحيمٍ) یس: ۵۸.
(... وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ...) بقره: ۲۲۱.
۲. (وَسارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقينَ) آل عمران: ۱۳۳.
۳. (وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَيَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ) یونس: ۲۵.
۴. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : الْجَنَّةُ طَيِّبَةٌ طَيَّبَهَا الله وَ طَيَّبَ رِيحَهَا ...» الكافي: ج۶، ص۵۰، شیخ کلینی.
۵. (أُولئِكَ في جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ) معارج: ۳۵.
۶. زمر: ۷۳، حجر: ٤٦ و نحل: ۳۲.
۷. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ ...» الكافي: ج٤، ص۲۹، شیخ کلینی.
۸. (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى * جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها، وَذلِكَ جَزاءُ مَنْ تَزَكَّى) طه: ۷۵ و ۷۶.
۹. (وَجَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَحَريراً) انسان: ۱۲.
۱۰. «... قَالَ أَبُو عَبْدِ الله 7 : إِنَّمَا خُلِّدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِّدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا الله أَبَداً، وَ إِنَّمَا خُلِّدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا الله أَبَداً، فَبِالنِّيَّاتِ خُلِّدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ.» الكافي: ج۲، ص۸۵، شیخ کلینی.
۱۱. (قُلْ أَ ذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَمَصيراً) فرقان: ۱۵.
۱۲. (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فيها نَعيمٌ مُقيمٌ) توبه: ۲۱.
۱۳. (وَالَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ) بقره: ۸۲. و رک: بقره: ۲۵ و توبه: ۷۲.

و از آن‌جا که بهشت، پاک و سالم از هر پلیدی است، شرک و کفر و صفات پلید ـ مانند کبر،[۱] شُحّ (بخل)،[۲] نفاق، نَمّامی، میگساری،[۳] خونریزی (سفّاکی)،[۴] قطع رحم،[۵] بی‌حیایی[۶] و حرص به حرام[۷] ـ در آن راه نداشته و مشرکان،[۸] کافران[۹] و صاحبان صفات زشت نمی‌توانند به آن حرم امن الهی وارد شوند. نیز به همین علت دوزخیان از نعمت‌های بهشتی محروم‌اند.[۱۰] خداوند به اقتضای رحمتش مؤمنان را در دنیا، هنگام مرگ، برزخ و قیامت پاک کرده و تزکیه می‌کند[۱۱] و پس از آن وارد بهشت می‌کند؛ مگر کسانی که آیات و احکام کتاب خدا را برای متاع دنیا کتمان کنند،[۱۲] و کسانی که عهد خداوند (توحید، نبوت و ولایت) و پیمان‌های‌شان در برابر این عهد را به بهای دنیا بفروشند.[۱۳] آنان که به

---

۱. الكافي: ج۲، ص۳۱۰، شیخ کلینی؛ و معاني الأخبار: ص۲٤۱، شیخ صدوق.
۲. الكافي: ج٤، ص٤٤، شیخ کلینی.
۳. الأمالي: ص٤۰٤، شیخ صدوق؛ و الخصال: ج۱، ص۱۷۹ و ۱۸۰، همو.
۴. همان: ج۱، ص۱۸۰.
۵. همان: ج۱، ص۱۷۹..
۶. الكافي: ج۲، ص۳۲۳، شیخ کلینی.
۷. همان: ج۸، ص٤.
۸. (... إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِالله فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَمَأْواهُ النَّارُ، وَما لِلظَّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ) مائده: ۷۲.
۹. (إِنَّ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ، وَلا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ في سَمِّ الْخِياطِ، وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمينَ) أعراف: ٤۰.
۱۰. أعراف:۵۰.
۱۱. رک: الخصال: ج۱، ص۱۱۹، شیخ صدوق.
۱۲. (إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَليلاً أُولئِكَ ما يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ، وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ) بقره: ۱۷٤.
۱۳. (إِنَّ الَّذينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ الله وَأَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَليلاً أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ في الْآخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ، وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ) آل عمران: ۷۷.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

خاندان مطهر پیامبر : هرگونه ظلم کرده و با آنان مخالفت کنند از همین گروه‌اند و خداوند به آن‌ها نظر رحمت نداشته و پاکشان نمی‌کند.[۱]

بهشت ـ مانند مؤمنان[۲] ـ دارای درجات و مراتب عالی به سوی خداوند متعال است. این مراتب براساس حق است و بهشتیان به میزان بهره‌مندی از حقیقت ایمان، اعمال صالح و صفات نیک‌شان صاحب درجات بهشت می‌شوند.[۳] بر این اساس و با یک نگاه کلی، بهشتیان در دو گروه و مرتبهٔ مقرّبین و اصحاب یمین قرارمی‌گیرند. از سویی چون قرآن کریم کتاب حق است و باطل در آن راهی ندارد،[۴] هر مؤمنی به میزان توشه‌ای که از حقیقت قرآن مجید کسب کرده و در جان و حقیقت باطن خود نشانده و همراه آورده باشد،[۵] دارای ایمان و عمل صالح بوده و صاحب درجه و مرتبه در بهشت خواهد بود.[۶]

---

۱. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : حُرِّمَتِ الْجَنَّةُ عَلَى مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِي، وَ عَلَى مَنْ قَاتَلَهُمْ، وَ عَلَى الْـمُعِينِ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى مَنْ سَبَّهُمْ. (أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيم).» عيون أخبار الرضا 7 : ج۲، ص۳٤، شيخ صدوق؛ و الأمالي: ص١٦٤، شيخ طوسى.

۲. (هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللهِ وَاللَّهُ بَصيرٌ بِما يَعْمَلُونَ) آل عمران: ١٦٣.

۳. «... قَالَ رَسُولُ الله 9 : فِي الْجَنَّةِ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ: ... فَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ لِمَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ، وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ. وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ، وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ. وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّالِثَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ...» المحاسن: ج۱، ص۱٥۳، شيخ احمد بن محمد برقى.

نيز روايت شده:«قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ 8 : ... بِتَمَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْـمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ، وَ بِرُجْحَانِهِ وَ بِالزِّيَادَةِ فِيهِ تَفَاضَلَ الْـمُؤْمِنُونَ فِي الدَّرَجَاتِ عِنْدَ الله، وَ بِالنُّقْصَانِ مِنْهُ دَخَلَ الْـمُقَصِّرُونَ النَّار.» دعائم الإسلام: ج۱، ص۹، نعمان بن محمد تميمى مغربى.

۴. (لا يَأْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزيلٌ مِنْ حَكيمٍ حَميدٍ) فصلت: ٤٢.

۵. «... عَنْ أَبِي عَبْدِ الله 7 قَالَ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ، اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ، وَ جَعَلَهُ الله عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَ كَانَ الْقُرْآنُ حَجِيزاً عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَة...» الكافي: ج۲، ص٦۰۳، شيخ كلينى.

۶. «... عَنْ حَفْصٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ 8 يَقُولُ: ... مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ، عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ الله بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ؛ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ، يُقَالُ لَهُ: «اقْرَأْ وَ ارْقَ»، فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى.» الكافي: ج۲، ص٦۰٦، شيخ كلينى.

برخی از مراتب بهشت عبارت است از: بهشت متقین،[۱] بهشت مجاهدان،[۲] بهشت شهدا،[۳] بهشت ابرار،[۴] بهشت مخلَصین[۵] و بهشت خداوند.[۶] بهشت و بهشتیان بر دوزخ و دوزخیان اشراف و احاطه دارند و حالات آنان را می‌توانند مشاهده کنند.[۷]

بهشت دار سلامت از هر بدی و زشتی است،[۸] و بهشتیان جز سخنی با سلامتِ تمام از هرگونه بدی و زشتی نمی‌شنوند.[۹] در بهشت هیچ‌کار و سخن بیهوده‌ای نیست،[۱۰]

---

۱. (إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِرٍ) قمر: ٥٤ و ٥٥. و رک: قلم: ٣٤ و دخان: ٥١.

۲. (الَّذينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا في سَبيلِ اللهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فيها نَعيمٌ مُقيمٌ * خالِدينَ فيها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظيمٌ) توبه: ٢٠ ـ ٢٢.

۳. (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ...) توبه: ١١١. و(وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللهِ أَمْواتاً، بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) آل عمران: ١٦٩.

۴. (إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً * عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجيراً * ... فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً * ... وَيُسْقَوْنَ فيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبيلاً * عَيْناً فيها تُسَمَّى سَلْسَبيلاً * ... وَإِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعيماً وَمُلْكاً كَبيراً * عالِيَهُمْ ثِيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً) إنسان: ٥ ـ ٢٢.

۵. (إِلاَّ عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصينَ * أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَواكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ * في جَنَّاتِ النَّعيمِ) صافات: ٤٠ـ٤٣.

۶. (يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلي في عِبادي * وَادْخُلي جَنَّتي) فجر: ٢٧ ـ ٣٠.

۷. (وَنادى أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قالُوا: نَعَمْ. فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمينَ) أعراف: ٤٤. و (قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ: إِنِّي كانَ لي قَرينٌ * يَقُولُ: «أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقينَ؟ * أَإِذا مِتْنا وَكُنَّا تُراباً وَعِظاماً أَإِنَّا لَمَدينُونَ؟» * قالَ: هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ؟ * فَاطَّلَعَ فَرَآهُ في سَواءِ الْجَحيمِ) صافات: ٥١ ـ ٥٥.

و رک: تفسير القمي: ج٢، ص٨٩، شيخ على بن ابراهيم قمى؛ و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص٢٥٨، شيخ صدوق.

۸. (لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ) أنعام: ١٢٧.

۹. (لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَلا تَأْثيماً * إِلاَّ قيلاً سَلاماً سَلاماً) واقعه: ٢٥ و ٢٦. و رک: مريم: ٦٢.

۱۰. واقعه: ٢٥ و مريم: ٦٢.

همان‌گونه که مؤمنان در دنیا از کار و سخن بیهوده روی‌گردان بوده‌اند.[۱] نیز اهل بهشت به یکدیگر نسبت گناه نمی‌دهند[۲] و از یکدیگر دروغی نمی‌شنوند.[۳] بهشتیان صاحب عقل‌اند و با نوشیدن شراب‌های بهشتی هرگز دچار مستی و بی‌هوشی نمی‌گردند.[۴] آنان با یکدیگر برادرند و در سینه‌های‌شان نسبت به هم کینه‌ای نیست،[۵] همان‌گونه که در دنیا این‌گونه زندگی کرده‌اند.[۶]

بهشتیان بسته به درجات خود از نعمت‌های عام و خاص الهی بهره می‌گیرند و مورد تکریم قرار گرفته[۷] و از آنان به علت صبر و تلاشی که کرده‌اند[۸] سپاس‌گزاری می‌شود.[۹] خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، حور و غلمان، قصرها و باغ‌ها، نهرهای جاری، مصاحبت با مؤمنان، پیمانهٔ آمیخته با زنجبیل و چشمهٔ سلسبیل، همه و همه از نعمت‌هایی است که در دنیا نظیر آن نیست و دنیا تحملش را ندارد؛ اما همسایگی شیعیان امیر مؤمنان 7 با پیامبر اکرم 9 ،[۱۰] زیارت آن حضرت بر سر حوض کوثر و نوشیدن از پیمانهٔ معرفت و محبتش به دست امیر مؤمنان 7 [۱۱] حقیقتی فراتر از سایر نعمت‌ها بوده و اکنون معرفت و

---

۱. (وَالَّذينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) مؤمنون: ۳. و رک: فرقان: ۷۲.

۲. واقعه: ۲۵.

۳. (لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَلا كِذَّاباً) نبأ: ۳۵.

۴. (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوابٍ وَأَباريقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعينٍ * لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَلا يُنْزِفُونَ) واقعه: ۱۷ ـ ۱۹. و رک: صافات: ۴۵ ـ ۴۷.

۵. (وَنَزَعْنا ما في صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلينَ) حجر: ۴۷.

۶. (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ، وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) حجرات: ۱۰. نیز: (وَالَّذينَ جاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذينَ سَبَقُونا بِالْإيمانِ، وَلا تَجْعَلْ في قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذينَ آمَنُوا. رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحيمٌ) حشر: ۱۰.

۷. (أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَواكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ * في جَنَّاتِ النَّعيمِ) صافات: ۴۱ ـ ۴۳. و رک: معارج: ۳۵.

۸. (سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) رعد: ۲۴.

۹. (إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَكانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً) إنسان: ۲۲.

۱۰. الأمالي: ص۹۶، شيخ صدوق. و رک: المحاسن: ج۱، ص۱۷۹، شيخ احمد بن محمد برقی.

۱۱. الأمالي: ص۲۸۰، شيخ صدوق.

لذت آن قابل درک برای ما نیست. نیز چه سروری شعف‌انگیزتر از این که خداوند شراب طهور به ابرار نوشانده و از زلال معرفتش مدهوش‌شان می‌کند! و کدام سعادت برتر از آن‌که پروردگار مهربان بندگان خالصش را ـ که در دنیا به مقام نفس مطمئنه رسیده‌اند ـ خود به بهشت برینش دعوت می‌کند!

بهشتیان که مراحل سخت دنیا تا بهشت را سپری کرده، و با صبر و توکل بر خدا و نور ایمان و هدایت خداوند و اولیای او به جایگاه امن و سلام الهی رسیده، و نعمت هستی و هدایت الهی را در مراتب و عوالم هستی به جان مشاهده کرده‌اند،[۱] اکنون با معرفتی غیر قابل وصف به تسبیح و تنزیه خداوند می‌پردازند، و در نیایش با ذات کبریایش مستغرق‌اند و در پایان راز و نیاز خود، او را به جهت کمالات و صفات و افعال نیک و مشهودش ستایش می‌کنند.[۲]

نکتهٔ پایانی این که بسیار شایسته است ما پیام اساسی قرآن کریم را در جان‌مان بنشانیم: رستگاری ما در تزکیه و یاد خداوند و استمداد از او است. نیز دنیا مقدمه‌ای محدود و زوال‌پذیر برای آخرت بوده و آخرت، مقصد حقیقیِ بی‌کران و جاودانهٔ ما است. پس مبادا این کمترین را بر آن حقیقت برین مقدم کنیم:

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى * بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا * وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقى).[۳]

---

۱. (سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؟) فصلت: ۵۳.

۲. (دَعْواهُمْ فيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ) یونس: ۱۰.

۳. أعلی: ۱۴ ـ ۱۷.

پرسش و تحقیق

۱. حق بودن روز قیامت را با ذکر موارد تبیین نمایید.

۲. حشر و محاسبهٔ اعمال در قیامت را توصیف کنید.

۳. ویژگی‌های صراط و رابطهٔ آن با زندگی دنیا را تبیین کنید.

۴. بهشت و بهشتیان و دوزخ و دوزخیان را توصیف نمایید.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید؛ قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱٤۰٤ ق.

۳. ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین؛ عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة؛ قم: دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱٤۰۵ ق.

٤. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة و التبصرة من الحیرة؛ قم: مدرسة الإمام المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱٤۰٤ ق.

۵. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی؛ الأمالی؛ تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷٦ ش.

٦. ـــــــ؛ التوحید؛ قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۷. ـــــــ؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ تهران: اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.

۸. ـــــــ؛ الخصال؛ قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳٦۲ش.

۹. ـــــــ؛ صفات الشیعة؛ تهران: اعلمی، چاپ اول، ۱۳٦۲ ش.

۱۰. ـــــــ؛ معانی الأخبار؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱٤۰۳ ق.

۱۱. ـــــــ؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ قم: دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱٤۰٦ ق.

۱۲. ـــــــ؛ علل الشرائع؛ قم: کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹٦٦م.

۱۳. ـــــــ؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ تهران: نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.

۱٤. ـــــــ؛ کتاب من لا یحضره الفقیه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱٤۱۳ ق.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

۱۵. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ لبنان، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٦ ق.

١٦. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی؛ دعائم الإسلام؛ قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.

۱۷. ابن درید، محمد بن حسن؛ جمهرة اللغة؛ بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۹۸۸ م.

۱۸. ابن سیده، علی بن اسماعیل؛ المحکم و المحیط الأعظم؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ١٤٢١ ق.

۱۹. ابن شاذان، محمد بن احمد؛ مائة منقبة من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمة؛ ایران: قم، مدرسة الإمام المهدی عجّل اللة تعالی فرجة الشریف، چاپ اول، ١٤٠٧ق.

۲۰. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل أبی طالب علیهم السلام؛ قم: علامه، چاپ: اول، ۱۳۷۹ق.

۲۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ١٤٠٤ق/ ١٣٦٣ش.

۲۲. ابن طاووس، علی بن موسی؛ الإقبال بالأعمال الحسنة؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ١٣٧٦ش.

۲۳. ـــــــ؛ الدروع الواقیة؛ بیروت: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤١٥ق/ ١٩٩٥م.

٢٤. ـــــــ؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ قم: دار الذخائر، چاپ اول، ١٤١١ ق.

۲۵. ـــــــ؛ الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بإمرة المؤمنین؛ قم: دار الکتاب، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

٢٦. ابن فارس، احمد بن فارس؛ معجم مقاییس اللغة؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

۲۷. ابن قولویه، جعفر بن محمد؛ کامل الزیارات؛ نجف اشرف: دار المرتضویة، چاپ اول، ۱۳۵٦ش.

۲۸. ابن مشهدی، محمد بن جعفر؛ المزار الکبیر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱٤۱۹ ق.

۲۹. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱٤۱٤ ق.

۳۰. اربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ تبریز: بنی هاشمی، چاپ: اول، ۱۳۸۱ق.

۳۱. ازهری، محمد بن احمد؛ تهذیب اللغة؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱٤۲۱ ق.

۳۲. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ مصر، قاهره: وزارة الاوقاف، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة، لجنة إحیاء کتب السنة، چاپ دوم، ۱٤۱۰ ق.

۳۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن؛ قم: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.

۳٤. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ قم: دار الکتاب الإسلامی، چاپ: دوم، ۱٤۱۰ق.

۳۵. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال؛ الغارات؛ تهران: انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.

۳٦. جعفری، محمدتقی؛ شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی؛ تهران: مؤسسه نشر و تدوین آثار استاد علامه محمد تقی جعفری، چاپ اول، ۱۳۸٦ ش.

۳۷. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم، تفسیر قرآن کریم؛ قم: مرکز نشر إسراء؛ چاپ اول، بهار ۱۳۷۸ ش.

۳۸. ـــــــ؛ تحریر تمهید القواعد؛ قم: انتشارات الزهراء؛ چاپ اول، زمستان ۱۳۷۲ ش.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۳۹. ـــــــ؛ ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت؛ قم: مرکز نشر اسراء؛ چاپ نهم، بهار ۱۳۸۹ ش.

٤٠. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ بیروت: دار العلم للملایین، چاپ: اول، ١٣٧٦ ق.

٤١. حافظ، شمس الدین محمد؛ دیوان حافظ؛ تهران: انتشارات دوستان، چاپ سوم، ۱۳۷۹ ش.

٤٢. حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام؛ التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام؛ قم: مدرسة الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.

٤٣. حسینی طهرانی، سید محمد حسین؛ معادشناسی؛ تهران: انتشارات حکمت، چاپ اول، ذی‌قعده ١٤٠٣ ق.

٤٤. حلوانی، حسین بن محمد ؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر؛ قم: مدرسة الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ: اول، ١٤٠٨ ق.

٤٥. حمیری، عبد الله بن جعفر؛ قرب الإسناد؛ قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

٤٦. خمینی، روح الله؛ آداب الصلاة (آداب نماز)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ چاپ اول، ۱۳۷۸ش.

٤٧. ـــــــ؛ شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ چاپ ۲۲، تابستان ۱۳۷۹ش.

٤٨. ـــــــ؛ صحیفه امام؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ چاپ چهارم، ١٣٨٦ش.

٤٩. داودی، محمد؛ اخلاق اسلامی (مبانی و مفاهیم)؛ قم: دفتر نشر معارف، چاپ سی‌ام، ۱۳۹۱ ش.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۵۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ بیروت: دار القلم، چاپ اول، ۱٤۱۲ ق.

۵۱. راوندی کاشانی، فضل الله بن علی؛ النوادر؛ قم: دار الکتاب؛ چاپ اول، بی تا.

۵۲. زمخشری، محمود بن عمر؛ أساس البلاغة؛ بیروت: دار صادر، چاپ اول، ۱۹۷۹ م.

۵۳. ـــــــ؛ مقدمة الأدب؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸٦ش.

۵٤. سبحانی، محمدتقی؛ برنجکار، رضا؛ معارف و عقائد ۳؛ قم: دفتر تدوین متون درسی، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، چاپ اول، تابستان۱۳۹۵ ش.

۵۵. شبستری، شیخ محمود؛ گلشن راز؛ تهران: کتابخانه طهوری، چاپ اول، ۱۳٦۸ ش.

۵٦. شریف الرضی، سید محمد بن حسین؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)؛ قم: هجرت، چاپ اول، ۱٤۱٤ ق.

۵۷. سعدی، مصلح بن عبدالله؛ بوستان شیخ اجل سعدی؛ تهران: امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳٦۳ ش.

۵۸. شعیری، محمد بن محمد؛ جامع الأخبار؛ نجف: مطبعة حیدریة، چاپ اول، بی تا.

۵۹. صاحب، اسماعیل بن عباد؛ المحیط فی اللغة؛ بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱٤۱٤ ق.

٦۰. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ش.

٦۱. ـــــــ؛ تعالیم اسلام؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.

٦۲. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج علی أهل اللجاج؛ مشهد: نشر مرتضی، چاپ اول، ۱٤۰۳ ق.

٦۳. طبرسی، حسن بن فضل؛ مکارم الأخلاق؛ قم: الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱٤۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

٦٤. طبری آملی، عماد الدین أبی جعفر محمد بن أبی القاسم؛ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی؛ نجف: المکتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ق.

٦٥. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم؛ دلائل الإمامة؛ قم: بعثت، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

٦٦. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام؛ قم: کوشانپور، چاپ اول، ١٤١٥ ق.

٦٧. طوسی، محمد بن الحسن؛ الأمالی؛ قم؛ دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

٦٨. ـــــــ؛ تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.

٦٩. ـــــــ؛ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد؛ بیروت: مؤسسة فقه الشیعة، چاپ: اول، ١٤١١ ق.

۷۰. عده ای از علماء؛ الأصول الستة عشر؛ قم: مؤسسة دار الحدیث الثقافیة، چاپ اول، ١٤٢٣ق / ۱۳۸۱ش.

۷۱. علی بن الحسین، امام چهارم علیه السلام؛ الصحیفة السجادیة؛ قم: دفتر نشر الهادی، چاپ اول، ١٣٧٦ ش.

۷۲. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام؛ صحیفة الإمام الرضا علیه السلام؛ مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، چاپ: اول، ١٤٠٦ ق.

۷۳. ـــــــ؛ الفقه المنسوب إلی الإمام الرضا علیه السلام؛ مشهد: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ: اول، ١٤٠٦ ق.

۷٤. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تهران: المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.

۷٥. فتال نیشابوری، محمد بن احمد؛ روضة الواعظین و بصیرة المتعظین؛ ایران: قم، انتشارات رضی، چاپ اول، ۱۳۷٥ش.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

۷۶. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

۷۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی؛ المحجة البیضاء فی تهذیب الإحیاء؛ قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶ ش.

۷۸. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ قم: مؤسسه دار الهجرة، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ ق.

۷۹. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ قم: دار الکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.

۸۰. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی؛ البلد الأمین و الدرع الحصین؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

۸۱. ـــــــ؛ جنة الأمان الواقیة (المصباح)؛ قم: دار الرضی (زاهدی)، چاپ: دوم، ۱۴۰۵ق.

۸۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۸۳. کوفی، فرات بن ابراهیم؛ تفسیر فرات الکوفی؛ تهران: مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

۸۴. گروه علمی تدوین متون درسی؛ اخلاق اسلامی جلد اول؛ قم: دفتر تدوین متون درسی، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، چاپ دوم، تابستان ۱۳۹۵ ش.

۸۵. مالك بن انس؛ موطأ الإمام مالك؛ امارات، ابوظبی: مؤسسه زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخیریة و الإنسانیة؛ چاپ اول؛ ۱۴۲۵ ق.

۸۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۸۷. مصباح یزدی، محمدتقی؛ اخلاق در قرآن؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ پنجم، ۱۳۹۱ش.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

۸۸. ـــــــ ؛ توحید در نظام عقیدتی و نظام ارزشی اسلام؛ قم: انتشارات شفق، چاپ سوم، ۱۳۷۳ش.

۸۹. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ بیروت، قاهره، لندن، دار الکتب العلمیة، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ: سوم، ۱٤۳۰ ق.

۹۰. مطهری، شهید مرتضی؛ مجموعه آثار؛ تهران: انتشارات صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۷۳ش.

۹۱. مفید، محمد بن محمد عکبری بغدادی؛ الأمالی؛ قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱٤۱۳ ق.

۹۲. منسوب به امام صادق علیه السلام؛ مصباح الشریعة؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱٤۰۰ق.

۹۳. نراقی، مهدی بن أبی‌ذر؛ جامع السعادات؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، بی‌تا.

۹٤. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی؛ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام)؛ قم: مدرسة الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱٤۱۰ ق.

۹۵. مؤسسه کامپیوتری نور؛ نرم افزارهای علوم اسلامی.

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه

از دیر باز یکی از عناصر اصلی مورد توجه در حوزه‌های علمیه، «اخلاق» بوده است و به لحاظ ضرورت آشنایی طلاب با مباحث اصلی علم اخلاق مجموعه کتاب‌های اخلاق اسلامی تدوین شده است. این جلد از این مجموعه به مبانی اخلاق اسلامی اختصاص یافته و شامل مبانی هستی شناختی، الهیاتی، انسان شناختی و فرجام شناختی می‌شود.

انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه
۰۲۵ - ۳۷۷۴۸۳۸۳
دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه
۰۲۵ - ۳۲۹۱۰۹۷۰
WWW.TMD.IR

دفتر تدوین متون درسی حوزه های علمیه